

دکتر خاتمی: (ص ۱۵)

ناطق نوری: (ص ۲۰)

- | | |
|---|--|
| * تولید و تولید؛ | * سرعت در خصوصی سازی؛ |
| * توسعه متناسب با عدالت؛ | * تجارت بجای تولید؛ |
| * مبارزه با فقر؛ | * ادامه ستیز با فرهنگ و هنر؛ |
| * ورود زنان به کابینه؛ | * زدوبند با انگلیس؛ |
| * تحمل دگراندیشان و پذیرش تنوع اندیشه ها؛ | * ادامه مخالفت با آزادی احزاب و مطبوعات؛ |
| * تنش زدائی در سیاست خارجی؛ | * زن ستیزی؛ |
| * نهادینه کردن قانون و اجرای قانون اساسی؛ | * ورود به پیمان تجارت بین المللی؛ |
| * احترام به فرهنگ و مذهب اقوام | * تبدیل ایران به تاجر منطقه |

جاسوسی حادثه جوئی و تهدیدهای اخیر غارتگران و روحانیون بازاری،
دلیل روشنی بر جدی بودن انتخابات ریاست جمهوری است!

مردم در برابر ارتجاع مذهبی-بازاری

انتخابات ریاست جمهوری که قرار است دوم خرداد ماه انجام شود، نه تنها صحنه رویارویی میان دو تکرش و دو برنامه سیاسی-اقتصادی، بلکه صحنه مقابله و مقاومت توده های میلیونی مردم به فقر و فلاکت کشیده شده ایران است، در برابر غارتگران اجتماعی، ارتجاع مذهبی، طرفداران خصوصی سازی، مجریان و مدافعان لیبرالیسم اقتصادی، زدوبند کنندگان با انگلستان و امریکا و بالاخره بازاری های غارتگری است، که در حزب مولفه اسلامی جمع شده و پشت روحانیون قشری و طرفدار سرمایه داری تجاری سنگر گرفته اند. این مقابله ایست با مافیای "حجتیه" و فراماسونری انگلستان در ایران. مقابله ایست با مافیای اقتصادی که بنیاد مستضعفان را در اختیار گرفته، با جنایتکاری که نه تنها در زندان ها، نه تنها در خیابان و کوچه و معابر و سینما و ورزشگاه عمومی، بلکه در خارج از کشور نیز طراح و مجری انواع جنایات بوده اند و در معاملات اسلحه و زدوبندهای سیاسی و ضد ملی در سطح بین المللی نقش داشته اند!

با این تعبیر از انتخابات پیش رو، که مرور همه روزنامه های داخل کشور و پیگیری بی امان رویدادهای ایران، درستی آنرا تأیید می کند، انتخابات آینده ریاست جمهوری نه آسان برگزار خواهد شد و نه ثقل و تحمل آن ریاست جمهوری که مقابله با مردم و سرکوب جنبش مردم هدفش باشد، از سوی مردم به آسانی پذیرفته خواهد شد. بدین ترتیب، خیره سری ارتجاع و مافیای اقتصادی-سیاسی قدرتمند در جمهوری اسلامی، در تن ندادن به خواست مردم، می تواند به این مقابله اشکال دیگری بدهد، که قطعاً با انتخابات مسالمت آمیز تفاوت اساسی خواهد داشت!

برای درهم کوبیدن مقاومت "ارتجاع بازاری-مذهبی" در برابر خواست و اراده مردم و خنثی سازی انواع توطئه هایی که این طیف، برای نگهداشتن اهرم های قدرت در جمهوری اسلامی بدان متوسل شده و می شود، یگانه راه حل آگاهی بیشتر مردم و بسیج آنها برای شرکت در انتخابات است.

باید در راه خنثی سازی توطئه های ارتجاع برای ایجاد رعب و وحشت و خانه نشین ساختن مردم در روز رای گیری با قدرت وارد صحنه شد. باید با افشای چهره واقعی عمامه به سرها و یا بی عبا و عمامه هایی که با تحریک باورهای مذهبی مردم، توانسته اند انقلاب عظیم و همه خلقی بهمن ۵۷ را تا مرز نابودی هدایت کرده و غارتگری، وابستگی، استقلال فروشی، عدالت گریزی، فقر و فلاکت عمومی را بدان تحمیل کنند، هیچ فرصتی را از دست نداد. ارتجاع و سرمایه داری غارتگر نیز برای غلبه بر مردم و تکیه بر قدرت، اکنون از هیچ فرصتی فروگذار نکرده و باز هم نخواهد کرد.

این نبردی است، که سرانجام باید سرنوشت نهائی انقلاب بهمن ۵۷ را روشن سازد؛ نبرد بین "مردم و انقلاب" در برابر "ارتجاع و ضد انقلاب".

بدنه سپاه در برابر فرماندهان بازاری

(ص ۴)

افشای زدوبند با انگلستان

(ص ۳)

اتحاد دو چپ

مذهبی و دگراندیش

(ص ۲۴)

وقتی کلیت

فراموش می شود

(ص ۲۵)

پیرامون رای دادگاه برلین

(ص ۲)

انتشار دیدگاه های

"چپ" در داخل کشور

(ص ۲۸)

پیرامون حکم دادگاه برلین

نظر آنها را برای انتخابات آینده جلب کنند. در این ماجرا، دست خون آلود و ضد ملی ارتجاعی ترین جناح حکومتی، برخی سران بازار، برخی روحانیون وابسته به بازار، هدایت کنندگان و مسئولین نهادهائی نظیر بنیاد مستضعفان و رهبری حزب مؤتلفه اسلامی و فرماندهان وابسته به بازار سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و امنیت، روزنامه‌های وابسته به این طیف و بویژه دو روزنامه رسالت و کیهان در کار بود و هست! به نمایش گذاشته شدن معلولین شیمیائی در مقابل سفارت آلمان در تهران، که به ابتکار و سازماندهی بنیاد جانبازان و کمیته امداد صورت گرفت، برپائی مجالس ختم و ترحیم از سوی بازاری‌ها در بازار تهران برای چند روز و برای فشار جهت قطع کامل مناسبات با آلمان، تلاش نمایندگان فراکسیون وابسته به روحانیت مبارز و مؤتلفه اسلامی، در مجلس، جهت قطع مناسبات با آلمان، که رهبری و هدایت همه آنها در اختیار ارتجاع مذهبی و غارتگران بازاری است، نمونه‌های قابل تأمل و تعمقی است!

همچنان که نقش "کیهان" بعنوان ارگان تمام عیار وزارت اطلاعات و امنیت و سخنگوی شخص وزیر اطلاعات و امنیت و مشوق جنجال‌های اطراف سفارت آلمان نباید از نظر دور بماند!

اعلام حکم دادگاه برلین، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و در جریان اوج گیری کارزار انتخاباتی و تشدید آگاهی و بسیج مردم برای ایجاد تغییرات جدی در ساختار حکومتی و آغاز طرد عملی و مردمی ارتجاع و غارتگران، البته سئوالاتی را برای همه نیروهای مترقی و میهن دوست می‌توانست و باید همراه می‌آورد و بیاورد، که متأسفانه اینچنین نبود! همچنان که ارزیابی‌ها از تشدید فشار اقتصادی و سیاسی اروپا و آلمان به ایران نیز با درنگ و تعمق لازم در این ارتباط همراه نبود. پیگیری آشکار و تبلیغاتی دو سیاست از سوی آمریکا، میزان بی‌توجهی به مناسبات جهانی را بین این نیروها آشکار ساخت.

الف - وصل کردن رای دادگاه برلین، به انفجار عربستان و پایگاه سربازان آمریکا در این کشور، تشنج بسیار جدی در مناسبات جمهوری آذربایجان با ایران و زمزمه ضرورت ضربه نظامی به ایران، که هیچ نیروی ملی نمی‌تواند با آن موافق باشد، مگر آنها که با هواپیماهای آمریکائی می‌خواهند به ایران بازگردند!

ب - پیغام‌های آشکار و پنهان آمریکا برای سران جمهوری اسلامی * برای گفتگوی مستقیم و برقراری مناسبات.

گذشت چند روز از صدور حکم دادگاه و زمزمه بازگشت سفرای کشورهای اروپائی به ایران و تشدید افشاگری علیه نیروهای طرفدار گسترش مناسبات با انگلستان و آمریکا، نشان داد، که در داخل ایران، اپوزیسیون رژیم و نیروهای مخالف سیاست‌های حاکم و ارتجاع حاکم، واقع بینانه‌تر از بسیاری از نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور به رویدادها نگاه می‌کنند. بدین ترتیب، بازگشت اخبار مربوط به کارزار انتخابات ریاست جمهوری به صفحات نخست مطبوعات داخل کشور و پیگیری برنامه‌ها و دیدگاه‌های کاندیداها، که بی‌وقفه حلقه محاصره ارتجاع را تنگ تر می‌کند، وقعه ایجاد شده در این زمینه را جبران ساخت. درعین حال که این دوران چند روزه، عملاً شش نیمه باز ارتجاعی‌ترین جناح قدرتمند و حاضر در حکومت را بیش از پیش برای مردم و نیروهای پیرامونی حکومت باز کرد.

حکم دادگاه برلین، با آنکه در زمان و لحظه‌ای سئوال برانگیز صادر شد و می‌رفت تا صحنه کنونی و بسیار جدی کارزار انتخاباتی را به سود سازماندهندگان پشت صحنه ترورها و فجایع ضد ملی مخدوش ساز، اگر با هوشیاری بیشتر اپوزیسیون خارج از کشور همراه شده بود، می‌توانست به جبهه‌ای پهلوتی برای افشای هر چه بیشتر دست‌های خونین ارتجاعی‌ترین جناح حکومتی تبدیل شده و بر انتخابات تأثیرگذار باشد. جبهه‌ای که هنوز و همچنان نیز می‌تواند گشوده شده و این رویداد را نیز تبدیل به ضربه‌ای واقعی برای به عقب راندن بازار، غارتگران، مافیای حجتیه، مؤتلفه اسلامی، ارتجاع مذهبی و روحانیون وابسته به این طیف کند! در ادامه همین روند است، که زمزمه این طیف برای سازش و اتحاد در درون نظام، به بهانه حکم دادگاه برلین را باید در نطفه خاموش ساخت! و اجازه نداد، ارتجاع و غارتگران خود را از زیر افشاگری‌ها و طرح آنها از سوی مردم بیرون بکشند!

* پیغام امریکا -

روزنامه "ارزش‌ها"، که ارگان "جمعیت ارزش‌ها"، تحت رهبری حجت الاسلام ریشه‌ری است، در تهران نوشت: به رغم فضای تبلیغاتی وسیع به بهانه رای دادگاه برلین، امریکائی‌ها از طریق برخی واسطه‌ها اقدام به ارسال پیام به مسئولان سیاسی ایران کرده‌اند. امریکائی‌ها از طریق یک کشور اروپائی مستقل از اتحادیه اروپا، ابراز آمادگی و علاقه برای گفتگوی سیاسی با ایران کرده‌اند!

دادگاه رسیدگی به پرونده ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران، در شهر "برلین" آلمان، سرانجام پس از چهار سال رسیدگی به پرونده این جنایت، رای خود را صادر کرد. براساس رای این دادگاه بلندپایه‌ترین مقامات جمهوری اسلامی و از جمله وزیر اطلاعات و امنیت در تائید، تصویب و نحوه اجرای این ترور دست داشته‌اند. با آنکه دادگاه مستقیماً نام علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی را در حکم خود ذکر نکرد، اما نحوه تنظیم و اعلام حکم مذکور به گونه‌ای بود، که این دو و همچنین وزیر خارجه جمهوری اسلامی، در کنار حجت الاسلام علی فلاحیان، همگی بعنوان عضو کمیسیون ویژه عملیات ترور، در این ترور سهیم اعلام شده‌اند.

بدنبال صدور این رای، موجی از عکس‌العمل‌ها آغاز شد. سفرای آلمان و جمهوری اسلامی به کشورهای خود فرا خوانده شدند و بسیاری از کشورهای اروپائی نیز سفرای خود را فرا خواندند. از جانب نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی، بویژه جناح راست آن نیز، قطع مناسبات اقتصادی با جمهوری اسلامی خواسته شد.

در اینکه جمهوری اسلامی، در ترورهای خارج از کشور همانقدر نقش دارد که در ترور و اعدام و سر به نیست کردن‌های داخل کشور، جای هیچ تردیدی نیست، پیرامون نقش مستقیم و غیر مستقیم، کمتر و یا بیشتر بلند پایگان جمهوری اسلامی در این ترورها نیز هیچ انکار و حاشائی مورد پذیرش نیست. اگر جز این بود، حداقل آنها که در تمام این سال‌ها متهم به سازمان دادن و یا تائید این ترورها بوده‌اند، در یک مورد هم که شده، حاضر به همکاری برای یافتن، بازداشت و محاکمه متهمان می‌شدند! از جانب دیگر، وقتی نظیر این ترورها و عملیات جنایت‌آمیز، بی‌وقفه در داخل کشور جریان داشته و دارد، ادامه چنین عملیاتی در خارج از کشور به هیچ طریق نمی‌تواند بعید و بدیع باشد!

حکم دادگاه برلین را سران جمهوری اسلامی، نوعی تبانی دادگاه آلمان با محافل وابسته به صهیونیسم و امریکا اعلام داشتند و دولت آلمان نیز کوشش بسیار کرد تا مناسبات یک دهه اخیر خود با جمهوری اسلامی را از زیر بار فشار این حکم بیرون بکشد. کاری که دولت جمهوری اسلامی نیز، علیرغم صحنه‌سازی‌های جناح راست حاکم-بدان متوسل شد. در داخل ایران، ارتجاعی‌ترین جناح حکومتی، که معاملات و زدوبندهایش با انگلستان روز به روز بیشتر انشاء می‌شود، تلاش بسیار کرد تا با انواع صحنه‌سازی‌ها، مناسبات اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی و آلمان را یکلی تخریب کرده و زمینه‌های هر چه بیشتری را برای گسترش مناسبات با انگلستان و از این طریق آمریکا فراهم سازد. بدین ترتیب راست‌ترین جناح اپوزیسیون جمهوری اسلامی، یعنی سلطنت طلب‌های دو آتشه در خارج از کشور و ارتجاعی‌ترین جناح حاکم در جمهوری اسلامی، هر دو یک سیاست را به سود یک قطب دنبال کرد: مناسبات با انگلستان و آمریکا!

همچنان که در خارج از کشور، سخنگویان سلطنت طلب‌ها، برای تحت فشار گذاشتن هر چه بیشتر آلمان، قطع تمام مناسبات اقتصادی اروپا را با ایران خواهان شدند، در داخل کشور نیز ارتجاعی‌ترین جناح حکومتی، علیرغم تلاشی که از جانب حکومت و بصورت رسمی، برای جلوگیری از وخامت هر چه بیشتر مناسبات اقتصادی-سیاسی با آلمان و اروپا بعمل آمد، همین سیاست را پی گرفتند. آنها تظاهرات انصار حزب الله، تحصن معلولین شیمیائی جنگ در برابر سفارت آلمان، اجتماعی فرزندان قربانیان جنگ در اطراف سفارت آلمان، سخنان تحریک‌آمیز "حسین الله کرم"، رهبر انصار حزب الله مبنی بر ترورهای انتحاری در آلمان و اروپا را سازمان دادند. این طیف علاوه بر تلاش جهت جانشین ساختن انگلستان و امریکا بجای آلمان در مناسبات سیاسی و اقتصادی، برای رسیدن به دو هدف دیگر نیز تلاش کرد:

- ۱- دور مآختن افکار عمومی مردم ایران از انتخابات ریاست جمهوری و اشغال صفحات اول مطبوعات ایران با اخبار این صحنه‌سازی‌ها؛
- ۲- کمک به تشدید فشارهای تبلیغاتی امریکا و اسرائیل به سران کنونی جمهوری اسلامی و درعین حال نشان دادن خود به عنوان نیروی برتر و جانشین برای مذاکره!

آنها در جریان همین صحنه‌سازی‌ها، تلاش کردند تا خود را انقلابی‌تر از همه و حامی بسیجی‌ها، معلولین و جانبازان نشان داده و رای و

افشای غافگیر کننده مذاکرات پنهان لاریجانی در لندن!

براون: آیا حجم پول بالای در گردش باعث نگرانی شماست؟
لاریجانی: بله، بایستی سیاست اقتصادی و پولی محکمی داشته باشیم.
اقداماتی در این جهت خصوص انجام خواهیم داد. (اشاره او به دولت آینده تحت هدایت ناطق نوری است)
براون: قیمت گذاری نفت و پیش بینی آن در مجلس چطور بود؟
لاریجانی: مجلس روی ۱۸ دلار بودجه را تنظیم کرد، ولی دولت نظرش بر ۱۵ دلار بود.

«چین براون: ...حتما در مصاحبه مطبوعاتی جنابعالی ستوالات مشابهی (دزبانه سلمان رشدی و بیانیه بنیاد ۱۵ خرداد) از سوی خبرنگاران مطرح شد، جواب شما چه بود؟

لاریجانی: مسئول بنیاد ۱۵ خرداد آقای صانعی است و ایشان یکی از اعضای مجمع روحانیون مبارز می باشد و مجمع روحانیون مبارز هم از کاندیداتوری آقای خاتمی حمایت کرده است. تندروها می خواهند به آقای ناطق نوری فشار آورده تا از مواضع قبلی خود عدول نماید. با مواضع آقای... (نام ناطق نوری در کار و کارگر حذف شده، اما در متن سند آمده است) و من هم آشنا هستم. ما تغییر مواضع نداده ایم. حداکثر باید انتظار داشت که آقای... در برابر این فشارها سکوت اختیار نماید و گرنه نباید انتظار معجزه از ایشان داشت...

چین براون: جنابعالی از حامیان جدی آقای... (ناطق نوری) بوده و در این جهت تلاش می نمائید. درباره آقای ریشهری تا حدی مطلع ام، درباره آقای خاتمی بفرمائید.

لاریجانی: انتخابات جدی در پیش داریم، آقای خاتمی یک فرد فرهنگی و شخصیت برجسته ای است در بین روشنفکران و هنرمندان و هم طرفداران زیادی دارد. آقای خاتمی کاندیدای جناح تندرو می باشد. صانعی، رئیس بنیاد ۱۵ خرداد هم جناح آقای خاتمی است، که امروز درباره جایزه موضوعی را مطرح کرده است.

چین براون: تحمل آقای خاتمی نسبت به آزادی بیان و مطبوعات تا چه حد می باشد؟

لاریجانی: خاتمی شخصا اهل تسامح و تحمل می باشد، ولی گروهی که وی را حمایت می کنند افراد تندرویی هستند. من نه اشغال سفارت امریکا در تهران را تایید می کنم و نه اذیت و آزار دیپلمات های ایرانی در اروپا. افرادی که از آقای خاتمی حمایت می کنند از اشغال سفارت امریکا در تهران حمایت نموده و آن را تایید می کنند ولی افراد لیبرالی مثل من آنرا تایید نمی کنند. معتقدم باید طبق اصول و مقررات بین المللی با مسائل برخورد نمائیم...

لاریجانی: وضع دولت، حزب محافظه کار و جان میجر را چطور می بینید؟ (ظاهرا انگلوفیل ها در تهران نگران تغییرات در دولت انگلیس و مناسبات خود هستند)

براون: از نظر تکنیکی باید بی طرفانه برخورد نمود و بصورت نماینده دولت حاکم عمل نمایم ولی قطعا نظرات شخصی درباره اوضاع داخلی دارم. پیروزی حزب محافظه کار در انتخابات آتی غیر ممکن نیست ولی بسیار بعید می باشد، نظر سنجی ها همه پیروزی حزب کارگر را پیش بینی می کنند، البته همیشه نظر سنجی ها را نباید نظر قطعی همه مردم دانست. از سوی دیگر پیروزی با وضعیت فوق العاده برای حزب کارگر متصور نیست و بنابراین شکست محافظه کاران فضاقت بار نخواهد بود.

لاریجانی: تغییر دولت چه اثراتی در سیاست خارجی خواهد داشت؟
براون: سیاست خارجی، خصوصا در منطقه خاورمیانه، اولویت اصلی برای حزب کارگر نخواهد داشت. اروپا اهمیت خود را در سیاست خارجی خواهد داشت. تفاوت زیادی در نگرش اقتصادی و یا نظارت بر سیاست پولی نخواهد بود. حزب کارگر در سیاست های بهداشتی و آموزش و پرورش با حزب محافظه کار متفاوت خواهد بود. در منطقه خلیج فارس همه دولت ها در حد خود برای دولت انگلیس مهم خواهند بود. مشکلات در بغداد را چگونه تفسیر می کنید؟

لاریجانی: (کسانی که خطاب به نیروهای بی خبر از همه جای بسیجی و حزب الهی و معلول و ازجنگ جان سالم بدر برده، صدام را امریکائی خطاب معرفی می کنند و نگران حذف روحانیت از صحنه هستند، در پشت صحنه، نمایندگانشان چه پیشنهاداتی دارند و حاضر به چه نوع زدوبند هستند و ایران را چگونه درگیر مناقشات و جنگ های منطقه ای می کنند) فشار اصلی برصدام حسین فشار داخلی است. حزب بعث در جهت تثبیت خود با مشکلاتی روبروست، صدام مشکلات خانوادگی دارد، البته این مشکلات صدام را به زانو در نخواهد آورد. صدام حتی با حفظ قصر خود، دست از حاکمیت برنخواهد داشت. ایران، انگلیس و امریکا می توانند یک نوع سیاست دسته جمعی را در قبال عراق دنبال نمایند. نیاز به اعزام نیروی نظامی نیست. می توانیم به گروه های میانه رو عراقی کمک کنیم، بشکلی که منافع غرب نیز تهدید نشود.

هفته نامه ای بنام "پنجشنبه ها" در تاریخ ۲۸ فروردین در یک اقدام کم سابقه در جمهوری اسلامی، متن مذاکرات پنهان "محمد ختواد لاریجانی" با ماموران انگلیسی در لندن را منتشر ساخت. روزنامه "کار و کارگر" چاپ تهران، که در تیراژ بسیار وسیعی در ایران منتشر می شود، بلافاصله این متن را به نقل از "پنجشنبه ها" در عنوان بزرگ منتشر ساخت. افشای این مذاکرات، در حقیقت پرده از زدوبند و پیغام "ناطق نوری" برای انگلیس ها و جلب حمایت آنها از رسیدن وی به ریاست جمهوری برداشت. این در حالی است که آیت الله مهدوی کنی، با تمام نیرو برای بر کرسی ریاست جمهوری نشانند ناطق نوری وارد میدان شده است. او در یک سخنرانی کم سابقه در حوزه علمیه مشهد گفت که ناطق نوری شایسته ترین کاندیدا برای ریاست جمهوری است و بزودی حوزه علمیه قم نیز از او حمایت خواهد کرد. مناسبات بسیار قدیمی "آیت الله کنی" با لژ اعظم فراماسونری ایران "جعفر شریف امامی"، رئیس مجلس سنای شاهنشاهی که در لندن اقامت دارد، خود سند گویایی از دلیل و انگیزه آیت الله کنی در حمایت از ناطق نوری است! آیت الله کنی، در تمام طول سال های بعد از انقلاب، با سفرهای مکرر به انگلستان و اقامت در لندن و دیدار با مهندس جعفر شریف امامی، از چنان موقعیتی در انگلستان برخوردار شده است، که رادیو بی بی سی، بی وقفه او را "آیت الله پرنفوذ جمهوری اسلامی" خطاب می کند! (پیرامون تجدید سازمان فراماسونری در ایران به مقاله ای که از سوی اتحاد جبهه دمکراتیک ایران در داخل کشور انتشار یافته، در همین شماره مراجعه کنید)

رادیو بی بی سی، در برنامه شامگاهی ۲۰ آوریل خود، ضمن اشاره به افشای مذاکرات لاریجانی با انگلیس ها در مطبوعات ایران، در تفسیر انتخابات آینده ریاست جمهوری در ایران گفت که «... بدین ترتیب می توان گفت که ناطق نوری برای رسیدن به ریاست جمهوری با دشواری روبرو شده است»!

بصورت همزمان، مشروح این سند نیز به "راه توده" رسید، که بخش هایی از آنرا، که در "کار و کارگر" چاپ نشده نیز همراه با متن منتشره در "کار و کارگر" در زیر می آوریم. این سند، حکایت از مناسبات و زدوبندهای روحانیون انگلوفیل، موافقه اسلامی، بازار و ناطق نوری با انگلستان دارد، که واسطه آن، در این مرحله محمد جواد لاریجانی بوده است. این سند، حکایت کاملی است از سرسپردگی و جاسوسی از یکسو و جلب حمایت انگلستان برای به پیروزی رساندن ناطق نوری در انتخابات آینده ریاست جمهوری، از سوی دیگر. هر میهن دوستی، حق دأرد و باید از حکومتی که برجسته ترین دانشمندان و میهن دوستان واقعی ایران را که کادر رهبری حزب توده ایران بودند، همراه صدها توده ای، با اتهام سرایا دروغ جاسوسی برای اتحاد شوروی به جوخه اعدام سپرد، امثال امیر انتظام را با اتهام جاسوسی ۱۷ سال در زندان نگهداشت و... سوال کند: در پاسخ به این سند چه دارید که بگوئید؟

در همان حال باید از تمام نیروهای پیرامونی حکومت و حتی درونی حکومت، که هنوز از استقلال جمهوری اسلامی سخن می گویند، پرسید: تبدیل ایران به مستعمره انگلستان، یعنی استقلال؟

از امثال آیت الله مهدوی کنی، که نگران تبدیل سرنوشت انقلاب بهمین به انقلاب مشروطه و حذف روحانیت از صحنه است، باید پرسید: مگر روحانیون سرسپرده انگلیس با انقلاب مشروطیت همان نکردند که نسل جدید روحانیون گوش به فرمان انگلستان می خواهند چنان کنند؟ امثال آیت الله کنی نگران تکرار انقلاب مشروطه هستند و یا نگران رسوائی مناسبات بین المللی خود؟ آیت الله کنی نگران افشای روحانیون انگلوفیل است، یا حذف روحانیون؟

سند را باهم بخوانیم:

«تاریخ ۲۱/۱۱/۷۵-لندن

نیک براون، رئیس اداره خاورمیانه وزارتخارج انگلیس بدنبال دیداری که در ایران داشته (این دیدار تاکنون افشا نشده بود)، درخواست کرد در محل سفارت به دیدن آقای لاریجانی بیاید. اهم مطالب:

(قسمت اول سند، پرسش و پاسخی درحد رئیس و مرفوسی است که درروزنامه "کار و کارگر" نیز منتشر شده است. یعنی قسمت مربوط به دکتر خاتمی، افزایش جایزه قتل سلمان رشدی. در اصل سند که دراختیار ماست، همه جا، نام ناطق نوری ذکر شده است، اما روزنامه کار و کارگر بجای اسم ناطق نوری، چند نقطه گذاشته است. آنچه را در گیومه می خوانید در روزنامه کار و کارگر چاپ شده است و بقیه مطالب را ما از اصل سند استخراج کرده ایم)

تضادهای درون سپاه

سپاه پاسداران نهادی است برآمده از درون انقلاب بهمن و سرنوشت آن و صف بندی های فعلی در درون آن منعکس کننده نبردی است که پیرامون ما، از همان ابتدا آثرا بخشی از نبرد که بر که نامید.

عمده ترین و در حال حاضر حادترین تضاد در درون سپاه و صفوف آن، ناشی از شکاف طبقاتی موجود در جامعه و انعکاس آن در صفوف سپاه است. در حالیکه بخش ناچیزی از فرماندهان بالای سپاه، در کنار بازاری ها و روحانیون حامی بازار فربه شده و ثروت های افسانه ای اندوخته اند، اکثریت قاطع اعضای سپاه که با هدف دفاع از انقلاب و آرمان های آن به سپاه پیوسته اند، سرنوشتی همانند توده های میلیونی که انقلاب کردند، دارند.

پس از خاتمه جنگ ایران و عراق، فرماندهان بالای سپاه موفق شدند، یکی از بزرگترین امتیازات را از روحانیون و بازار بگیرند. این امتیاز در ظاهر عوام فریبانه، افزایش خود کفائی سپاه و بالا بردن آمادگی آن صورت گرفت و به بدین ترتیب تلاش شد، تا سپاه از نظارت دولت و قوه مقننه خارج شده و دست سپاه در استفاده از هر سیاست و اهرمی برای تامین بودجه مورد نیازش باز گذاشته شود.

بموجب این تصمیم، سپاه پاسداران بطور مستقیم درگیر مجموعه ای از فعالیت های سود جویانه شد. در حال حاضر شبکه وسیعی از شرکت های وارداتی، صادراتی، خدماتی، ساختمانی تحت پوشش سپاه پاسداران فعالیت می کنند. نمونه هایی از فعالیت وسیع شرکت های وابسته به سپاه را در اینجا ذکر می کنیم:

۱- سپاه بطور غیر مستقیم، از طریق بنیاد مستضعفان در نیویورک، مرغ امریکائی تولید شده بوسیله شرکت "تایسون" را وارد می کند. این شرکت در ایالتی که رئیس جمهور فعلی امریکا "کلینتون" از آنجاست، قرار داشته و دختر "تایسون" مشاور اقتصادی کابینه کلینتون است.

۲- صنایع وابسته به سپاه تولید کننده اصلی بشقاب های ماهواره ای هستند. قبل از تصمیم مجلس شورای اسلامی مبنی بر غیر قانونی اعلام کردن آنتن های ماهواره ای، این بشقاب ها مستقیما با استفاده از آهن سفید وارداتی سپاه، در تاسیسات سرخه حصار متعلق به سپاه تهیه می شد. پس از تصمیم مجلس مبنی بر ممنوع بودن این بشقاب ها و پس از آنکه فرماندهان سپاه سوده های کلانی را در این ارتباط به جیب زدند، آهن سفید وارداتی از طریق سپاه در اختیار تولید کنندگان به اصطلاح مستقل که مرکز آنها عمدتا در منطقه انزلی تهران است، قرار گرفت.

۳- شرکت های وابسته به سپاه، از طریق سنگاپور، تجهیزات الکترونیکی ساخت امریکا را وارد ساختند.

۴- خبر درگیری فعال سپاه در ساختمان بزرگ راه تهران- شمال که اخیرا اعلام شد، ابعاد وسیع فعالیت های اقتصادی فرماندهان سپاه را نشان می دهد، که البته در این زمینه بنیاد مستضعفان و شخص محسن رفیق دوست نقش مهمی را ایفاء می کنند. او فرماندهان سپاه پاسداران را در این طرح ها شریک کرده و پول به آنها می رساند. این فعالیت ها، غیر از معاملات تسلیحاتی سپاه با کشورهای مثل انگلیس، آلمان، فرانسه، برزیل، کره شمالی، چین و ترکیه است، که در همه آنها، ریش و سبیل فرماندهان سپاه پاسداران چرب می شود!

سیاست "خودکفائی اقتصادی سپاه" حیل ای بود که نیروهای مخالف اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی، مبنی بر دولتی کردن تجارت خارجی، در جهت خنثی کردن یکی از مراکز مخالفت با غارتگری بازار، اعمال کردند. در نتیجه این سیاست، گروه کوچکی از فرماندهان رده های بالای سپاه شریک غارتگری بازار کرده و تا به امروز توانسته است تمایلات عدالت خواهانه اکثریت اعضای سپاه را کنترل کند.

فعالیت های مستقل سپاه در زمینه های اقتصادی، به شکاف طبقاتی عظیمی در صفوف آن انجامیده است. اقلیت دزد و فاسد سپاه، از امکانات رفاهی چشمگیری برخوردار است. آنها در حالیکه صاحب واحدهای مسکونی و تجاری بیشمار شده اند، در واحدهای مسکونی سپاه در شهرک های "گویزان" و "امید" در واحدهای چهار تا شش اتاقه زندگی کرده، با اتومبیل های آخرین مدل وارداتی مجهز به بیسیم بین تهران و ویلاهای شخصی خود در شمال رفت و آمد کرده و فرزندان شان در آموزشگاه های اسلامی خصوصی مجهز به پیشرفته ترین وسائل آموزشی، تحصیل می کنند. یکی از این مدارس ویژه را در خیابان "دولت" تهران می توان دید که دانش آموزان آن، با محافظ به مدرسه آمده و به خانه باز می گردند.

آیا سپاه پاسداران آنگونه که در خارج از کشور و

متأسفانه بنام حزب توده ایران تبلیغ می کنند

"لومپن پرولتاریا"ست؟

بدنه سپاه، در برابر

فرماندهان وابسته

به بازار!

رفقای راه توده!

اخیرا توسط یکی از آشنایانی که بنابر دلائلی، کمی با مسائل نیروهای نظامی جمهوری اسلامی آشناست، نامه ای از داخل کشور و در ارتباط با حال و روز سپاه پاسداران دریافت داشتم. دریافت این نامه که در ارتباط با نقش سپاه در جریان انتخابات دوره پنجم مجلس است، همزمان شد با نوشته "چپ نائی و حزب توده ایران" در راه توده. ابتدا از اینکه دیدم در خارج از کشور، در مقابل برخی تمایلات غیر توده ای ایستاده ام، خوشحال شدم. "چپ نائی" هائی از آن دست، که شما در ارتباط با نشریه "نامه مردم" مطرح کرده بودید، البته تنها در خارج از کشور دوام می آورد و در داخل کشور، تا آنجا که من اطلاع دارم، در برابر آفتاب واقعیت های روزانه، مثل برف آب می شود.

رد پای این درایشات چپ روانه را در طرح برنامه ای که اخیرا برای حزب توده ایران منتشر شده است، می توان دید. در اینجا، ضمن نگاهی به یک بند از این برنامه، بتوان شاهد، برخی از قسمت های نامه دریافتی خودم را هم با سم درمیں می ندارم. اثر صلاح دیدید، می توانید این نوشته را چاپ کنید. در اینصورت انتخاب مطالب و اسناد ارسالی با خود شما!

(راه توده: ما تنها چند بخش کوتاه از مطلب ارسالی را باضافه برخی ضمیمه ها حذف کردیم)

« طرح برنامه ای که بنام حزب منتشر کرده اند، بصورت مکانیکی و بیگانه با اسلوب علمی، اعلام می کنند که "لومپن پرولتاریا" نیروی اصلی تشکیل دهنده سپاه پاسداران است و براساس چنین تحلیلی و بدون توجه به ساختار سپاه در این لحظه و تضادهای موجود در آن، در دو جا انحلال آثرا بعنوان یکی از اهداف حزب توده ایران اعلام می کند.

برخلاف تحلیل باصطلاح طبقاتی نویسنده طرح برنامه، اکثریت قاطع اعضای سپاه را هنوز افراد متعلق به اقشار میانی، زحمتکشان و فقرای شهری و روستائیان تشکیل می دهند. "لومپن پرولتاریا" و افراد بی طبقه در حاشیه شهرها نه تنها با سپاه رابطه خوبی ندارند، بلکه بعنوان اهرم مافیای اقتصادی فعال در جامعه عمل می کنند. گزیری به مناطق فعالیت مافیای اقتصادی که در تجارت و فروش دارو، نوارهای ویدئویی، موسیقی وارداتی، مواد مخدر، اجناس قاچاق و خرید و فروش اجناس دزدی، کپین های دولتی و دست به دست کردن کالاهای مورد نیاز زحمتکشان و افزایش مصنوعی قیمت ها فعال است، حضور آن قشری را که ما "لومپن پرولتاریا" می نامیم می توان دید. در سراسر منطقه جنوب سه راه آذری، یانت آباد، میدان رازی، میدان شوش، خیابان ناصر خسرو، خیابان خیام، بوذرجمهری و حوالی بازار مافیای اقتصادی از این قشر در جهت زر اندوزی خود بهره می گیرد. بزه کاران دستگیر شده و دستبند به دست در مجتمع های قضائی میدان شوش و یانت آباد، عمدتا از نظر جایگاه طبقاتی، تعلق به این قشر دارند. یکی از برخورد های موجود بین این قشر و سپاه پاسداران را در برخورد قشری سپاه به نوارهای موسیقی مورد علاقه این قشر می توان دید. این نوارها عمدتا در لوس آنجلس تهیه شده و به این شبکه رسانده می شود. برخورد قشری سپاه به مشروبات الکلی، و بقول لومپن های واقعی "آب شنکولی" نیز درگیری دیگری است بین این قشر و سپاه پاسداران.

شعار انحلال سپاه، تضادهای درونی سپاه را به نفع فرماندهان وابسته به جناح راست تضعیف کرده و اکثریت اعضای سپاه را که مخالف سیاست‌های تولیبرالی هستند، به سمت جناح راست می‌راند. این آن نکته مهمی است که هیچ نیروی مترقی و میهن دوستی نباید آنرا فراموش کند.

نگاهی به بخش دیگری از نظرات "جمشید طاهری پور"، از رهبران سازمان اکثریت "دولت تامین اجتماع" از رویا تا واقعیت!

الف. آذربایجان

از جمله پیامدهای تبدیل کشورهای سابق سوسیالیستی در شرق اروپا و اتحاد جماهیر شوروی به کشورهای سرمایه داری، فروپاشی باورها و دانسته‌ها و اندوخته‌های ذهنی و ناکافی برخی از رهبران سازمان‌های چپ ایران است. زلزله‌ای که در مهاجرت سقف برخی از سازمان‌های چپ را بر سر ریه‌ها این سازمان‌ها فرو ریخت، البته در داخل کشور، با چنین شدتی بوقوع نپیوسته و عوارض دردناکی که در مهاجرت شاهدش هستیم، در داخل کشور نمودی اینچنین نداشته است. با آنکه انبوه رویدادهای ایران، چنان است که مجالی برای پرداختن به مسائل مطرح در مهاجرت باقی نمی‌گذارد، اما از آنجا که اگر گفته و نوشته نشود، پاره‌ای از نظریه سازان جدید در سازمان‌های چپ، ممکن است دیگران را مجاب شده و خود را محق ارزیابی کنند، چاره‌ای جز پرداختن به برخی از این نظرات نیست. بویژه آنجا که این نظرات با اطلاعات غلط و نادرست همراه شده و به نشریات مهاجرت راه می‌یابد و بیم آن می‌رود که باورهای را همراه آورد.

جمشید طاهری پور، از رهبران شناخته شده سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت است، که پس از اتحاد تام و تمام حزب توده ایران و سازمان اکثریت، مسئولیت بخش بسیار مهم ایدئولوژیک سازمان مذکور را برعهده گرفت. حال ببینیم ایشان در مهاجرت مبلغ چه نظریاتی شده است و در زیرسقف فرو ریخته‌ای که در بالا به آن اشاره کردیم، چگونه می‌اندیشد. وی در سخنرانی که برای جمعی از کادرهای این سازمان ایراد کرده و متن آن در نشریه کار شماره ۱۴۸ منتشر شده است، ضمن تبلیغ دوری گزیدن از ارزیابی‌ها و تحلیل‌های طبقاتی، روند ایدئولوژی زدایی در سازمان خود را توصیه می‌کند. او پس از ستایش از همکاری و اشتراک مساعی "بیسمارک"، صدر اعظم آلمان و بنیانگذار حزب سوسیال دموکراسی آلمان می‌گوید: «...برآیند مجموعه این جنبش‌ها و علایق نیروهای اجتماعی متنوع و مختلف بود که موجبات برآمد دولت‌های تامین اجتماعی، در یک رشته از جوامع پیشرفته اروپا را فراهم ساخت. رهبری این دولت‌ها، تنها در مقاطعی در دست سوسیالیست‌ها بوده است. از همین اندازه حقایق که قابل تحقیق اند، استنتاج‌هایی می‌توان بدست داد که برای هر فعال سیاسی جنبش چپ از اهمیت فراوان برخوردار است...»

علامت‌دندان به ادامه این نظریه می‌توانند، به اصل مقاله در نشریه کار مراجعه کنند. نگارنده این سطور تعارف آقای طاهری پور را پذیرفته و "حقایقی" را که او مطرح کرده "تحقیق" کرده است. در اینجا بخشی از نتایج تحقیق خود را که بعلا محتوایت صفحات "راه توده" بناچار به برجسته ترین نمونه دولت‌های تامین اجتماعی، یعنی مدل سوئد، محدود خواهد ماند را با کادرهای مخاطب ایشان در میان می‌گذارم. تحقیق من نشان می‌دهد که طاهری پور خلاف می‌گوید.

نمونه سوئد به تنهایی نشان می‌دهد که این ادعا که رهبری دولت‌های تامین اجتماعی "تنها در مقاطعی در دست سوسیالیست‌ها بوده است"

در کنار این اقلیت، اکثریت اعضای سپاه در کنار زحمتکشان کشور درگیر نبردی سخت برای گذران زندگی هستند. بسیاری از اعضای سپاه در خود تهران، با وجود اینکه همسرانشان نیز در مدارس و یا بیمارستان‌ها کار می‌کنند، قادر به گذران امور ابتدائی زندگی نبوده و مجبورند بعد از ظهرها به مسافركشی و یا دست فروشی بپردازند. افرادی، حتی در بخشی از سپاه که مسئول دفاع ضد موشکی است و دوره‌های تخصصی در کره شمالی و چین دیده‌اند، وجود دارند که از روی ناچاری درکنار شغل اصلی خود، به دستفروشی البسه در بازار اشتغال دارند. اکثریت اعضای سپاه در بهترین حالت با موتورسیکلت رفت و آمد کرده و فرزندانشان در مدارس دولتی با همه کمبودهای آن درس می‌خوانند. بسیاری از خانواده‌های وابسته به سپاه، برای استفاده از طرح امیدهای آینده، که بموجب آن مبلغی بین دو تا هفت هزار تومان به شاگردان ممتاز رده‌های مختلف تحصیلی تعلق می‌گیرد، از این اداره به آن اداره دیده و امضای این و آن مسئول را جمع می‌کنند، تا شاید دو هزار تومان کمک هزینه تحصیلی دریافت دارند.

تضاد اقتصادی فوق، اخیراً به عمیق‌تر شدن اختلاف نظرهای سیاسی در صفوف سپاه انجامیده است. بیاد دارید که بدنبال فرمان آیت الله خمینی، شرکت سپاه در فعالیت‌های سیاسی ممنوع اعلام شد. طی انتخابات اخیر (مجلس پنجم) برخی از فرماندهان سپاه، برخلاف فرمان مورد نظر، مستقیماً به تبلیغات سیاسی به نفع جناح راست پرداختند. این فرماندهان که مستقیماً در سیاست‌های اقتصادی تولیبرالی و تجارت خصوصی جناح راست ذینفع اند، با استفاده از مراسم صبحگاهی به تبلیغ به سود نامزدهای جناح راست پرداختند. این سمت‌گیری و حمایت علنی و مستقیم برخی از فرماندهان سپاه عکس العمل دوگانه‌ای را در سپاه برانگیخت. از یک طرف اعضای سپاه ضمن اشاره به فرمان آیت الله خمینی، نسبت به سخنرانی‌های برخی فرماندهان اعتراض کرده و مطرح کردند که اگر آن فرمان دیگر معتبر نیست، آنها هم نباید بتوانند در فعالیت‌های سیاسی شرکت کنند. در همین ارتباط اعتراضات وسیعی در مراکز سپاه در غرب و شرق تهران و منطقه افسریه گزارش شد. از طرف دیگر، بدنبال باطل اعلام شدن انتخابات در تعدادی از شهرها، اعضای سپاه در همین شهرها داوطلب نمایندگی در مجلس شورای اسلامی شدند و به میدان کشیده شدن فرماندهان سپاه توسط جناح راست، عکس العملی را در بدنه سپاه بوجود آورد که بیم و هراس جناح راست از آن بیش از باختر اولیه در انتخابات بود. مسئولان سپاه، این پیشنهاد را به بالا منتقل کردند. پس از جنگ و جدل‌های پشت صحنه، که برخی از آنها حتی به صفحات روزنامه‌های سلام و عصرما نیز راه پیدا کرد، با دخالت مستقیم مقام رهبری، با پیشنهاد نامزدی افراد سپاه برای مجلس مخالفت شد و بدین ترتیب فعلاً روی یکی از تضادهای اساسی سرپوش گذاشته شد.

در چارچوب استقلال اقتصادی سپاه، این نهاد از حوزه سیستم بازرسی کشور خارج بوده و درباره دخل و خرج خود به هیچ نهاد و ارگانی جوابگو نیست. در حالیکه واحدهای مشابه در درون ارتش تابع سازمان بازرسی کشوری بوده و همه ساله به حساب دخل و خرج آنها رسیدگی می‌شود. این دو گانگی برخوردار، یکی از دلائل اصلی تشنج و تضاد موجود بین این دو نهاد است. تضادی که براساس گزارش‌های موقت، سازمان‌های جاسوسی خارجی با استفاده از آن توانسته بودند در دو مورد به درون ارتش رسوخ کنند.

ساختار سپاه

این نظر که سپاه را تنها به‌مثابه ارگان سرکوب رژیم فرض کرده و در راستای مبارزه برای آزادی‌ها، بدون توجه به تضادهای موجود در درون سپاه، خواهان انحلال آنست، نظری چپ روانه و غیر واقعی است. امروزه سپاه بر اساس فاکت‌های غیر قابل انکار که برخی از آنها نیز در اختیارماست، در کنار وظائف مربوط به حفظ رژیم در برابر تهدیدهای داخلی، بخش اساسی سیستم دفاع نظامی کشور را تشکیل می‌دهد. در این مورد می‌توان از واحدهای هوایی، دریایی، زمینی و سیستم موشکی و ضد موشکی کشور نام برد. موشک‌های اسکاد ب و اسکاد س خریداری شده از چین و کره شمالی و واحدهای تولید موشک "تندر"، شاهین و آیران موشک همگی تحت نظارت سپاه فعالیت می‌کنند.

بدین ترتیب، شعار انحلال سپاه پاسداران، در حال حاضر عمدتاً با استقبال مراکزی در خارج از کشور روبروست که نسبت تمامیت ارضی ایران، نقشه‌هایی در سر دارند و از جنگ داخلی و تجزیه ایران حمایت می‌کنند. درعین حال که این شعار، خود موجب عدم تشدید برخوردها و انشای فرماندهان وابسته به بازار و حذف آنها می‌شود. در واقع این شعار را جناح راست به لولونی برای گوش به فرمانی بدنه سپاه از فرماندهان تحت کنترل بازار تبدیل کرده است و باید به هر طریق از آن فاصله گرفت و بدنه سپاه را به جنبش مردم وصل کرد. آنها که در خارج از کشور، این نوع شعارها را از خودشان درمیا آورند، بجای طرح شعارهایی از این دست، بهتر است که در کنار نیروهای مترقی داخل کشور، برای بدست آوردن آزادی‌ها و حکومت قانون مبارزه کنند.

شمار زیادی از کمونیست‌های سوندی در دوران جنگ در اردوگاه‌های نظامی زندانی شده و توزیع نشریات کمونیستی از طریق وسائل نقلیه عمومی و پست ممنوع اعلام شده بود.

پس از پایان جنگ، حزب سوسیال دمکرات سوند فعالیت‌ها را در جنگ سرد شرکت کرد. در دفاع از سرمایه‌داری جهانی، دولت‌های تحت کنترل این حزب، فعالیت‌ها را در تحریم اقتصادی شوروی که به ابتکار ایالات متحده سازمان یافته بود، شرکت کردند. در این دوران، این حزب واسطه انتقال کمک‌های مالی "سیا" به اتحادیه‌های سوسیال دمکرات در فنلاند بود. یکی از بزرگ‌ترین مراکز مخابراتی برای حمله اتمی احتمالی به شوروی در سوند مستقر بود. همچنین خارج از نظارت پارلمانی و تحت رهبری مستقیم رهبری حزب سوسیال دمکرات سوند، آژانس محرمانه‌ای (IB) ایجاد شده بود که در ارتباط مستقیم و همکاری با سیا، موساد و سازمان جاسوسی آلمان غربی بود. دو روزنامه نگاری که وجود آنها برای اولین بار افشا کردند، بلافاصله بازداشت و زندانی شدند.

همکاری حزب سوسیال دمکرات سوند، با "سیا" در اواسط دهه هفتاد، در ارتباط با انقلاب پرتغال، یکبار دیگر علنی شد. این حزب علناً انقلاب پرتغال را بعنوان انقلاب کمونیستی محکوم کرد و فعالیت‌ها را در کنار "ماربوسوارز" سوسیال دمکرات قرار گرفت. دولت سوند و این حزب هیچگونه مخالفتی با استقرار ناوگان دریایی آمریکا در بیرون مرزهای آبی پرتغال، از خود نشان ندادند و زمانی که "سوارز" با همکاری "سیا" موفق شد، تهدید علیه مالکیت خصوصی در پرتغال را از بین ببرد، تریکات حزب سوسیال دمکرات سوند، سریعاً مخبره شد.

چنین‌اند نمونه‌هایی تاریخی از آنچه آقای طاهری پور سعی دارد بعنوان یکی از پرنسپ‌های هویت "تحت عنوان همبستگی با جنبش سوسیالیستی بین‌المللی" در سازمان فدائیان ایجاد کند.

داده‌های اقتصادی به روشنی نشان می‌دهند که "علاقه مشترک" مورد نظر طاهری پور در نهایت، بطور یکجانبه بسود طبقه سرمایه‌دار-شکل می‌گیرند. در حال حاضر، اقتصاد سوند با بی‌سابقه‌ترین بحران تاریخ معاصر آنکشور روبروست. تولید صنعتی کاهش یافته و نزدیک به یک پنجم مشاغل صنعتی از بین رفته‌اند. نرخ بالای ورشکستگی موسسات تولیدی، بحران عمیق سیستم بانکی کشور و ۱۴ درصد بیکاری، از ویژگی این بحران اقتصادی هستند.

بنا به گزارش‌های آماری دولت سوند، دو درصد ثروتمندان آنکشور، ۶۲ درصد کل سهام در بازار بورس استکهلم را در اختیار دارند. ۲۵ درصد ثروت کشور متعلق به ۴۵۰ خانواده قدرتمند است که همه اهرم‌های اقتصادی کشور را زیر نظر دارند.

عدم تمایل دولت‌های سوسیال دمکرات سوند در افزایش مالیات سرمایه‌داران و ضرورت مقابله با کنترل موازنه اقتصادی در کمترین زمان ممکن، بعنوان یکی از پیش شرط‌های عضویت در جامعه اقتصادی اروپا، شرایط غیر قابل‌تحملی را به زحمتکشان جامعه نمونه تامین اجتماعی تحمیل کرده‌است.

نتیجه: از حقایق فوق استنتاج‌های زیر را می‌توان بدست داد:

۱- دولت تامین اجتماعی از نظر سیاسی زائیده شرایط عینی و ویژه‌ای بود که بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی، دیگر وجود خارجی ندارند. در شرایط جدید جهانی و در شرایطی که به بدیل سوسیالیستی ضربات مهلک وارد آمده‌است، سوسیال دمکراسی و سرمایه‌داری دیگر دلیلی برای ابقا دولت‌های تامین اجتماعی ندیده و یورش همه‌جانبه‌ای را برای پس گرفتن امتیازاتی که بناچار طی ۶۰ سال گذشته بدان تن داده بود، آغاز کرده‌اند. سرنوشت دولت تامین اجتماعی در سوند و دیگر کشورهای اروپایی به عنوان سخنرانی طاهری پور (ما یک عصر عقیم) معنای خاصی می‌بخشد؛

۲- از نظر اقتصادی، دولت‌های تامین اجتماعی بطور عمده نتیجه سیاست صدور سرمایه و استثمارکارگران کشورهای جهان سوم بودند. سیاستی که بعزت تضاد درونی تولید سرمایه‌داری، به ضد آن تبدیل شده‌است. صدور سرمایه به کشورهای جهان سوم، در حالیکه سود شرکت‌های فرامیلتی را بشکلی نجومی افزایش داده، به بیکاری و بحران اقتصادی در کشورهای مادر انجامیده‌است؛

۳- با توجه به رشد نیروهای مولده در ایران و جایگاه اقتصادی کشور ما در سیستم جهانی سرمایه‌داری و فقدان فرامیلتی‌های ایران(!) به آسانی می‌توان دید که سازش طبقاتی طاهری پور، در نهایت سازشی است با سرمایه جهانی. در زمینه سیاسی، انعکاس این سازش را می‌توان در تبلیغات ضد توده‌ای پی گرفت!

نادرست است. حزب سوسیال دمکرات سوند که در سال ۱۹۳۲ برای اولین بار قدرت سیاسی را بدست گرفت، تا به امروز نزدیک به ۶۰ سال، حزب حاکم در این کشور بوده‌است. این حزب پس از ۴۴ سال حکومت بلاانقطاع، در سال ۱۹۷۶ برای اولین بار انتخابات را به استلافی از سه حزب محافظه‌کار باخت. بعد از دو دوره انتخاباتی، این حزب مجدداً در سال ۱۹۸۲ قدرت را بدست گرفت و تا سال ۱۹۹۱ حزب حاکم در سوند بود. حزب سوسیال دمکرات سوند از انتخابات عمومی ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۴ تا به امروز حزب حاکم است.

آنچه را که طاهری پور، "برآیند علائق نیروهای اجتماعی متنوع و مختلف" می‌نامد، چیزی نیست جز "سازش طبقاتی" احزاب سوسیال دمکرات اروپا با طبقات سرمایه‌دار در این کشورها. حزب سوسیال دمکرات سوند از آغاز جنگ جهانی اول، نه تنها سیستم سرمایه‌داری را پذیرفته‌است، بلکه از آن در برابر هر تهدیدی دفاع نیز کرده‌است. این حزب همیشه عنوان کرده‌است که آنچه به نفع سرمایه‌داری سوند است، برای طبقه کارگر آن کشور نیز مفید است!!

تصور من بر این است که آقای طاهری پور نیز با این نظر موافق باشد، که صرف وجود علائق مشترک بین نیروهای اجتماعی مختلف، به برآمد دولت‌های تامین اجتماعی نمی‌انجامد. دلیل اصلی برآمد این پدیده را باید در جای دیگری جست. افزایش استثمار کارگران کشورهای جهان سوم، یکی از عمده‌ترین عوامل رشد اقتصادی و افزایش درآمد ملی و ایجاد دولت تامین اجتماعی در سوند و دیگر کشورهای اروپایی است.

سوند از آغاز دهه ۱۹۶۰ یکی از صادر کنندگان عمده سرمایه به کشورهای جهان سوم بوده‌است. دولت‌های تحت رهبری حزب سوسیال دمکرات سوند با همه توان از صدور سرمایه سوندی به خاورمیانه، آمریکای لاتین و شرق آسیا حمایت کرده‌اند. این حزب در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، فعالیت‌ها را در انواع سازمان‌های امپریالیستی مانند صندوق بین‌المللی پول و پیمان تجارت جهانی "گات" شرکت کرده و طبقه کارگر سوند را متقاعد کرده‌است که چنین فعالیت‌هایی در جهت گسترش رفاه و صلح جهانی صورت می‌گیرد. دولت‌های تحت کنترل این حزب، سالیان متمادی از شرکت در تحریم اقتصادی دولت نژاد پرست آفریقای جنوبی خودداری کردند. در نتیجه طی چندین دهه، شرکت‌های مهم سوندی مانند "COPCO" و "ATLAS" آفریقای جنوبی تحت سلطه رژیم آپارتاید فعال بودند.

همبستگی حزب سوسیال دمکرات سوند در نهایت همیشه با سرمایه‌داری سوند و سرمایه جهانی بوده‌است. در بهار ۱۹۸۳ زمانی که کارگران فولاد در آلمان غربی در اعتصاب بودند، شرکت‌های اتومبیل سازی آن کشور به دولت سوند مراجعه کردند. دولت تحت کنترل حزب سوسیال دمکرات و اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن تقاضای کارگران اعتصابی در آلمان غربی را رد کرده و فولاد مورد نیاز شرکت‌های اتومبیل سازی آلمانی را به آن کشور صادر کردند.

مواضع ضد کمونیستی

سوسیالیست‌های سوند دست در دست سرمایه‌داران آن کشور، در سرکوب هر جنبشی که به نوعی تهدیدی علیه سلطه سرمایه محسوب شده‌است، شرکت کرده‌اند. این حزب از ابتدا به همراه مجموعه جنبش سوسیال دمکراسی اروپا، انقلاب اکتر را با صراحت کامل محکوم کرد.

طی دهه ۱۹۳۰، حزب سوسیال دمکرات سوند، نه تنها مواضع خصمانه علیه حزب کمونیست سوند و اتحاد شوروی داشت، بلکه در سراسر اروپا در سرکوب هر تهدیدی علیه تقدس مالکیت خصوصی شرکت کرد. بعنوان نمونه، شرکت سوندی‌ها در "بریکاد بین‌المللی" در جنگ داخلی اسپانیا، غیر قانونی و مستوجب تعقیب قانونی بود. در حالیکه افرادی که داوطلب شرکت در ارتش فنلاند به رهبری ژنرال فاشیست "مانرهایم" که علیه اتحاد شوروی می‌جنگید، می‌شدند، بعنوان قهرمان سوند مورد تشویق قرار می‌گرفتند. در این دوره روابط بین سوند و آلمان نازی بسیار دوستانه بود و نمایندگان نیروهای نظامی سوند با تائید دولت سوسیال دمکرات آن کشور در مراسم پنجاهمین سالگرد تولد هیتلر شرکت کردند. طی جنگ جهانی دوم، دولت سوند، همکاری مشترک سرمایه‌داران سوندی و آلمانی را تائید کرد. ماشین جنگی فاشیسم به میزان قابل توجهی به فولاد، مواد اولیه صنعتی و تسلیحات ساخت سوند وابسته بود. ناوگان دریایی سوند این محموله‌ها را در دریای بالتیک حمایت کرده و راه آهن و فرودگاه‌های سوند در جهت انتقال سرباز و مهمات به نروژ و از آنجا به جبهه شرقی علیه اتحاد شوروی بکار گرفته می‌شد.

آقای "باقرمومنی" آنگونه که شهرت دارد، به پدیده های تاریخی می نگرد؟

انقلاب هیچ ارتباطی با معجزه ندارد!

* براساس کدام بینش، با ارتجاع همزمان شده و انقلاب ایران را یک معجزه معرفی می کنند؟

بیش از ۱۷ سال از انقلاب بهمن ۵۷ و قریب یازده سال از قدرت یابی روز افزون ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بازاری در میهن ما می گذرد. در این سال ها به مناسبت های گوناگون، ارزیابی هایی از جانب افراد و نیروهای سیاسی از جمهوری اسلامی و سرنوشتی که انقلاب عظیم و مردمی ایران بدان گرفتار آمد، صورت گرفته است. متأسفانه بسیاری از این ارزیابی ها جزم گرایانه بوده و کمتر می توان آنها را متکی به میراث سیاسی انقلاب ایران قلمداد کرد. میراثی که به بهای خون ده ها هزار انسان و رنج و مشقت میلیون ها ایرانی بدست آمده است و می بایستی به مبارزان متعهد به ایجاد دگرگونی اجتماعی در ایران، چه آنها که هنوز در صحنه مبارزه اجتماعی هستند و چه آنها که در آینده به مبارزه خواهند پیوست، با حفظ امانت سپرده شود. جنبه تاسف آور این نوع ارزیابی ها، این واقعیت است، که تسویه حساب های شخصی، جایگزین تحلیل واقعی رویدادها می شود. و از آن تاسف آورتر اینکه گاه این نوع تحلیل ها از سوی کسانی به تحریر درآمده که خود را وابسته به اردوگاه چپ ایران می دانند و در نقش پیشکسوت می خواهند برای این اردوگاه رهنمودی از خود باقی بگذارند. از جمله نمونه ها در این زمینه، مقاله ایست که به قلم "باقرمومنی" در شماره ۳۵ ماهنامه آرش انتشار یافته است.

این مقاله عمدتاً متکی به اساطیر مذهبی تنظیم شده و کاربرد واژه ها و عباراتی نظیر "معجزه"، قوانین خلقت، زنده شدن مردگان، رستاخیز مسیح، اصحاب کهف، عنکبوت ها، فرشته، جن، ائمه، جهنمی، مامای جن زده، اجانب، شعبده، شعبده سامری ها، بزغاله زرانود، اوراد، آیه ها، سحر و... (۱)، در نوشته ای که هدفش روشننگری و افشای رژیم است که حقانیت ادعایش را متکی به احکام، فرهنگ و اساطیر مذهبی بنا کرده است، در بهترین حالت، بی سلیقه بزرگی است.

متأسفانه اسلوب بررسی پدیده ها نیز در این مقاله متکی است به جهان بینی و شیوه توجیه و توضیح پدیده ها از جانب خود رژیم! نویسنده، آنچه را که خود دانستی می داند، در میان می گذارد و در این راه به ساده انگاری، خلاف گوئی و بدتر از همه، به نیمه حقیقت گوئی متوسل می شود.

اساسی ترین نارسائی در ارزیابی باقر مومنی از انقلاب بهمن و پدیده جمهوری اسلامی، نقشی است که او برای مردم ایران در تحقق این تحول اجتماعی قائل است. او در ابتدا عنوان می کند که «مردم در سال های ۵۷-۵۶ در سراسر کشور به پا خاستند و... ناگهان در خیرگی و میاهوی رعد و برق انقلاب، پتیارگانی (نام و صفتی که ظاهراً معنایی نباید در یک تحلیل علمی و از سوی شخصی با شهرت باقرمومنی داشته باشد) را در برابر خود بر کرسی فرمانروائی یافتند... و جماعتی سحر شده (تعبیرهایی شاعرانه که اگر در اشعار احمد شاملو معنایی داشته باشد، در یک تحلیل تاریخی، اعتباری ندارد) هم مقدم آنان را مبارک باد گفتند» (۲)

بر اساس این نظریه، میلیون ها مردمی که در سراسر کشور درگیر مبارزه انقلابی بودند، در گرمای مبارزه متوجه نشده اند که چه گروه اجتماعی قدرت سیاسی را بدست می گیرد. این بی توجهی، ناخواسته و ناگهانی، مردم را در مقابل کاری انجام شده قرار داد و گروه تازه به قدرت رسیده هم، تنها از حمایتی محدود از جانب "جماعتی سحر" شده برخوردار بود. تا اینجا ایرادی که

به این نظریه وارد است، اینست که نقش منفعلی را برای توده های میلیونی قائل است و هیچ توجهی به واقعیات عینی جامعه ندارد. بدین ترتیب، توده های میلیونی مردم چیزی بودند در حد سیاهی لشکر یک نمایش ترتیب داده شده! (یعنی همان ترهائی که ژنرال های شاه و کارگزاران دوران سلطنت وی در مهاجرت و درخاطره نویسی های خود بدان متوسل می شوند)

اما تناقض درونی ارزیابی باقرمومنی زمانی هویدا می شود که او بلافاصله اضافه می کند: «آیا این معجزه نیست که ملتی که اندیشمندانش از هزار سال پیش تر به ضد ریا و دغل مذهبی داد سخن داده اند، ناگهان چنان طلسم شوند که خود به دست خویش مظهر این دغلی را بر تخت فرمانروائی بنشانند و بر خاک قدمش بوسه زنند؟» (۳)

طرح امکان دو گانه بودن رابطه توده های میلیونی مردم با یک قشر و یا طبقه اجتماعی از یک طرف، و یا نماینده آن قشر یا طبقه اجتماعی از طرف دیگر، عنصر تازه ای در تئوری تحولات اجتماعی است. براساس این باور، توده ها می توانند ضمن رد رهبری یک طبقه یا قشر اجتماعی، رهبری نمایند آن طبقه یا قشر اجتماعی را از جان و دل بپذیرند؛ حتی اگر آن نماینده، تا مغز استخوان به جهان بینی و منافع طبقه و یا قشری که آنرا نمایندگی می کند، وفادار مانده باشد.

بدین ترتیب آقای مومنی برداشت نادرست و مکانیکی از رابطه "ملت" و اندیشمندانش دارد و بر این نظر است که صرف این واقعیت که اندیشمندان ملتی چنین و چنان گفتند و یا چنین و چنان کردند، کافی است که آن ملت هم به گفتار و رفتار اندیشمندان رهنمون شود.

مومنی این حکم داهیانه و علمی را که به کرات از محک تجربه سربلند بیرون آمده را فراموش کرده است که اندیشه اندیشمندان یک جامعه زمانی به نیروی مادی قادر به ایجاد تحولات اجتماعی تبدیل خواهد شد، که از جانب توده های مردم درک و پذیرفته شده باشد. نادیده انگاشتن عامل ذهنی توده ها و درک مخوش از رابطه نماینده وفادار یک طبقه و خود طبقه، به همراه برداشت مکانیکی از مفاهیم اندیشه، اندیشمندان و رابطه اندیشمندان و توده های میلیونی، عواملی هستند که بناگیز، مومنی را به سوی طرح تئوری "معجزه یا شعبده" سوق داده اند.

مومنی در کوشش برای یافتن پاسخ به سئوالی که خود طرح کرده است، پایدار نیست و بین دو قطب معجزه و شعبده، نوسان می کند. او ابتدا قاطعانه نتیجه می گیرد که پدیده شکل گیری و به قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی "معجزه بوده است، و این نظریه را چندین بار دیگر در متن مقاله تکرار می کند. با این وجود او برحسب ضرورت، نظر خود را تغییر داده و آنرا شعبده قلمداد می کند. نقل قول های زیر که به ترتیب طرح در اصل مقاله در اینجا آورده می شود، بهترین شاهد این امر است:

۱- اگر معجزه را حادثه یا امری غیر عادی و غیر طبیعی بدانیم که بصورتی غیر منتظره و برخلاف تمام قوانین خلقت وقوع می یابد و علت وقوع آن بر عقل بشری مطلقاً پوشیده است و ناگزیر به منابع الهی و ماوراء طبیعی مربوط می شود، پیدایش جمهوری اسلامی در ربع آخر قرن بیستم، آنهم در ایران، بدون شک یک معجزه است.

۲- بی شک این پدیده تنها در قالب معجزه می گنجد، زیرا امری به کلی غیر منتظره و غیر تاریخی بود که عقل متعارف در علت وقوع آن حیران و از یافتن این علت در زمین خاکی و در محیط اجتماعی موجود ناتوان است. این پدیده به ویژه بدین دلیل معجزه است که از درون انقلاب دموکراتیک و مترقی حاکمیتی عمیقاً ضد انسانی و قرون وسطانی پدید آمد...

۳- اما اینکه از چنین توفان انقلابی- انسانی، هیولائی کریه و آدمخوار با نام جمهوری اسلامی سر برآورد، نه معجزه ای آسمانی و بیرون از دایره خرد انسانی، بلکه محصول شعبده سامری هائی بود، که توده های انقلابی را، درغیاب رهبری اصیل آن... سحر کردند.

۴- به این ترتیب معجزه رخ داد و بر خلاف تمام قوانین تاریخی، نیروئی در راس انقلاب قرار گرفت که انسان های آزاده و ترقیخواه میهن ما در تمام قرون گذشته با آن جنگیده بودند.

۵- و این حمایت سیاسی خود عامل دیگری از این معجزه یا شعبده ای بود که حاکمیت جهل را بر میهن ما تثبیت کرد.

۶- بدینسان آنتی کمونیسم جهانی و داخلی همراه با بی خردی نیروهائی که خود را کمونیست و آنتی امپریالیست می نامیدند (و لابد در استفاده از خرد نویسنده کوتاهی کردند و همچنان به مشی توده ای و مردمی خود ادامه

دادند!... به طوری معجزه آسا دست در دست و عنان بر عنان هیولانی را پرورش دادند.

آقای مومنی که ابتدا معجزه را «امری می داند که علت وقوع آن بر عقل بشری مطلقاً پوشیده است» در ادامه تحلیل خود یکسری عوامل بین المللی و داخلی را به عنوان دلائل بروز این معجزه بر می شمارد. اگر پدیده جمهوری اسلامی ریشه در یکسری عوامل و شرایط خاص جامعه ایران داشته و متأثر از یکسری عوامل عینی داخلی و خارجی بوده است، پس این پدیده ای است قابل درک و قابل توضیح و نه معجزه. اما اگر این پدیده را نمونه برجسته معجزه بدانیم، دیگر چرا به خود زحمت داده و در عالم خاکی به دنبال دلائل بروز آن بگردیم؟

سوال دیگری که به ذهن هر خواننده آشنا با باقر مومنی و مطلع از تحولات اجتماعی-سیاسی معاصر ایران خطور می کند، اینست، که مورخی که این چنین در توضیح پدیده جمهوری اسلامی از خود تبحر نشان داده و صریحاً اعلام می کند، که «جمهوری اسلامی برخلاف تمام قوانین تاریخی و اجتماعی رخ داده و عقل متعارف در علت وقوع آن حیران و از یافتن این علت در زمین خاکی و در محیط اجتماعی موجود ناتوان است.» از کدام قوانین تاریخی و اجتماعی صحبت می کند و کدام یک از قوانین تاریخی و اجتماعی را هنوز معتبر می داند؟

نگارنده این سطور، از آقای مومنی می خواهد که بجای قدم گذاشتن در قلمروهای شناخته شده و همراه کننده الهیات و ماوراء طبیعه، در همین عالم خاکی به جعبه ابزار تئوریک و متولوژیکی که ایشان در افکار عمومی معروف به در اختیار داشتن آن هستند، نگاهی انداخته و از سر کنجکاوی هم که شده ببینند که آن ابزار آیا هنوز هم کارائی لازم را برای توضیح پدیده های در ظاهر بغرنج و پیچیده اجتماعی دارند، یا نه؟

ایشان، براساس سابقه ای که در جامعه دارد، باید بدانند که هر علمی، صرف نظر از این که کدام یک از بخش های جهان مادی را مورد مطالعه قرار دهد، در کنار مجموعه ای از قوانین، دارای مقولات معینی نیز هست. در فلسفه تاریخ، «مقوله» عام ترین مفهومی است که عمده ترین خواص مشترک و قانون بندی های پدیده های عینی را منعکس می کند. به نظر نگارنده، در فلسفه تاریخ دو مقوله «ضرورت» و «تصادف» مشخصاً قادر هستند ما را در ارائه یک ارزیابی کلی و منطقی از انقلاب بهمن ۵۷ و ظهور پدیده جمهوری اسلامی یاری کنند.

براساس فلسفه تاریخ، ضرورت، آن رویداد یا پدیده ای است، که در شرایط معین، الزاماً بروز می کند. ضرورت از ماهیت، از سرشت درونی پدیده تکامل یابنده بر می خیزد و برای آن پدیده، حتمی و دائمی است. بعنوان مثال، سرنگونی رژیم وابسته پهلوی بشابه بزرگترین مانع بر سر راه تکامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی جامعه ایران و حرکت آن به سوی هدف های ملی و دموکراتیک، یک ضرورت تاریخی بود. این ضرورت ناشی از عملکرد عوامل مشخص بود، که باقر مومنی نیز در مقاله خود بدستی عمده ترین آنها را مشخص کرده است: «تشدید تضادهای اجتماعی و اقتصادی، فساد عمومی و طبقاتی و تاخت و تاز همه جانبه مشتی قدرتمندان نوریسیده فاسد... و بالاخره اعمال خفقان استبدادی در تمام وجوه زندگی به دست مشتی اوباش سازمان یافته...». بنابراین در آستانه انقلاب، یک تحول بنیادی که عرصه های مختلف زندگی اجتماعی را در بر گیرد و آنها را در جهت منافع خلق دگرگون کند، یک ضرورت تاریخی بود...

اما تصادف برخلاف ضرورت، ناگزیر و الزامی نیست. در شرایط معین ممکن است تصادف رخ دهد، یا ندهد و یا ممکن است به صورت های مختلف جریان یابد. تصادف از سرشت شیتی یا پدیده معین بر نمی خیزد، گذرا و ناستوار است. در نتیجه غیر اساسی، انفرادی، موقتی و اتفاقی است. البته این بدان معنی نیست که برای تصادف، علت وجود ندارد، بلکه به آن معنی است که علت در خود پدیده و درون آن نیست، بلکه در خارج آن، در شرایط و اوضاع و احوال خارجی است. بعنوان مثال، ظهور پدیده «جمهوری اسلامی» از درون انقلاب بهمن را می توان یک تصادف تاریخی دانست. پدیده ای که نه تنها ناشی از ماهیت و سرشت انقلاب بهمن نبود، بلکه بهمین دلیل هم قابل اجتناب بود، نکته ای که از دید باقر مومنی هم پنهان نمانده است و می نویسد: «البته امکان داشت در جریان انقلاب... نیروهای دموکرات و ترقیخواه بتوانند به سرعت شکل بگیرند و تا حدود زیادی در هدایت انقلاب نقش بازی کنند...».

بجز این دو مقوله فلسفی، ابزار نظری دیگری هم هستند که می توانند برای کوشش در توضیح پدیده «جمهوری اسلامی» مورد استفاده قرار گیرند. آقای مومنی، خود در گذشته ای نه چندان دور، یکی از قوانین کلی تاریخ را (که جامعه ایران هم نمی توانست خارج از آن قرار گیرد) این چنین مشخص

کرده است: «مذهب بوسیله آیات اخلاقی خود، عصیان های مردم را از یکطرف تعدیل می نماید و از طرف دیگر به جنبش های فکر، که در اثر پیدایش پدیده های نوین اقتصادی-اجتماعی بوجود می آید، رنگ مذهبی می دهد یا بزبان بهتر آنرا از طریق صحیح منحرف می سازد.» (۷)

مورخی که امروز «معجزه الهی» و «تعبیه سامری ها» را دلیل ظهور پدیده جمهوری اسلامی ایران و انحراف انقلاب بهمن از آماج اصلی آن می داند، در گذشته از احتمال انحراف جنبش های اجتماعی، بوسیله مذهب و روحانیون، بعنوان یکی از قوانین کلی تاریخ نام می برد. ممکن است ایشان در جواب عنوان کنند، که این حکم فقط «در محیط فکری و روحی دوران فتودالیت» (۸) صادق است. در مقابل طرح احتمالی چنین نظری، واقعیت جمهوری اسلامی و اینکه بخش عمده اپوزیسیون سیاسی رژیم جمهوری اسلامی هنوز زیر علم مذهب فعالیت می کند، خود بر این دلالت دارند، که «محیط فکری و روحی دوران فتودالیت» و عقب مانده ترین شیوه های تفکر آسیانی هنوز در جامعه و مغزها لانه داشته و در کنار پیشرفت های ظاهری و عاریتی جامعه، با جان سختی به حیات خود، در جامعه ما ادامه می دهند.

مومنی در جهت اثبات سناریوی «معجزه یا شعبده» خود نه تنها آنچه را که قبلاً نوشته و به آن اعتقاد داشته است، فراموش می کند، بلکه به شیوه ای غیرمسئولانه، در تعقیب مسیر حوادثی که به انقلاب بهمن می انجامد، جنبش اعتراضی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را بکلی نادیده می گیرد. به نظر می رسد نادیده انگاشتن این واقعه، محتملی است که او بر اساس آن می خواهد خلق الساعه بودن جمهوری اسلامی را توجیه کرده و سناریوی «معجزه یا شعبده» خود را جا بیاندازد.

توجه به جنبش اعتراضی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، درهر ارزیابی علمی از پدیده جمهوری اسلامی، به این دلیل ضروری است، که متعاقب این جنبش اعتراضی، احتمال رهبری آیت الله خمینی بر جنبش اجتماعی آینده مردم ایران، بطور جدی در سطح جنبش مطرح شد. غیر از حزب توده ایران که پیشگام این ارزیابی تاریخی بود، از میان نیروهای سیاسی و مبارزینی که این احتمال را نادیده نگرفتند، بیژن جزنی نمونه ایست که حداقل به این دلیل که متأسفانه در دوران انقلاب دیگر در میان ما نبود، نمی تواند مورد قضاوت های شخصی و بی مهری های گروهی قرار گیرد. بیژن جزنی در بهار ۱۳۵۳، از زندان رژیم سلطنتی، ضمن ارزیابی موقعیت خرده بورژوازی رادیکال ایران، «مبارزه جونی خمینی» را یکی از عمده ترین امتیازهای می داند، که در آن زمان «جریان های وابسته به خرده بورژوازی برای تأمین رهبری خود از آنها برخوردار بودند.» (۹) جزنی ضمن طرح این احتمال، توجه مبارزان و دوستان جنبش ترقیخواهانه کشور را به این نکته حیاتی جلب می کند که «چنانچه جریان های پیشرو... نتوانند رشد کرده و ... رسالت تاریخی خود را به عهده بگیرند، مسند رهبری جنبش خالی نخواهد ماند. خرده بورژوازی آماده است تا با تمام نیروی خود و با کمک گرفتن از همه امکانات در این راه بکوشد... در صورتیکه چنین امری تحقق یابد متأسفانه جنبش انقلابی علیرغم پیروزی هائی که می تواند در مراحل بدست آورد، قادر به تکامل نهائی... نخواهد بود و تا آماده شدن شرایط ذهنی برای انقلاب دموکراتیک در جا خواهد زد.» (۱۰)

نگاهی دوباره به آنچه که در ارتباط با انقلاب بهمن و پدیده جمهوری اسلامی، با بکارگیری شیوه بررسی علمی تاریخ، در بالا مطرح شد، تصویر کلی زیر را در مقابل هر خواننده آزاد از پیشداوری های ذهنی قرار می دهد: در آستانه انقلاب بهمن (پدیده ای که ناشی از تضادهای اجتماعی جامعه بود)، جریان های پیشرو قادر به انجام رسالت تاریخی خود نشدند. در غیبت رهبری این نیروها، افکار و رهبران مذهبی توانستند جنبش اجتماعی را از آماج اصلی خود منحرف کرده و برخلاف سرشت و ماهیت انقلاب بهمن، رژیم سیاسی مورد نظر خود را تشکیل دهند.

سرکوب طولانی نیروهای پیشرو توسط رژیم شاه سبب شده بود که در جریان انقلاب، نیروهای مذهبی با استفاده از امکانات وسیع جهت سازماندهی، مانند مساجد و تکایا، نقش رهبری جنبش را برعهده بگیرند و مهر و نشان خود را از همان ابتدا به جنبش بزنند. نفوذ عمیق اندیشه های مذهبی در میان توده های زحمتکش، اعتبار آیت الله خمینی، وحدت عمل نیروهای مذهبی، نقش مهمی در موفقیت این نیروها داشت. پس از انقلاب هم -علیرغم همه استدلال های حزب توده ایران پیرامون ضرورت درک واقعیت موجود و دوری گزیدن از تخیل پروری و چپ روی- این نیروهای پیشرو، علیرغم رشد کمی شان، قادر نشدند، رسالت تاریخی خود را درک کرده و جدا جدا و پراکنده در صدد تصاحب قدرت سیاسی برآمدند. ناتوانی این نیروها در درک ضرورت تشکیل اتحادی از همه نیروهای ملی و مرفقی و همکاری مشترک آنها در یک چارچوب مرفقی و دموکراتیک و اختلافات درونی شان، به نیروهای انحصارطلب مذهبی و محافل ارتجاعی داخلی و خارجی این امکان را داد که در اندک زمانی این

بحران اقتصادی و ۶۳۰ هزار بیکار در سوئد

کشور سوئد دوران دشواری را می گذراند. بحران اقتصادی که سال‌هاست گریبان سوئد را گرفته، بصورت مزمن درآمده و دولت سوسیال دموکرات سوئد برای غلبه بر آن ناتوان مانده است. وعده‌های انتخاباتی سوسیال دموکرات‌ها این بود که آنها بیکاری را به نصف تقلیل خواهند داد، اما نه تنها به این هدف دست نیافتند، بلکه تعداد بیکاران روز به روز بیشتر نیز شد، که همچنان ادامه هم ادامه دارد. سیاست‌های صرفه جویی دولت در همه عرصه‌ها فشار به توده‌های مردم، خصوصاً اقشار کم درآمد را دو چندان کرده است. در بخش خدمات درمانی، ادارات دولتی، پلیس، آتش نشانی و... کارمندان را اخراج می کنند، تا بتوانند هزینه‌های دولتی را کاهش دهند. مخالفت با سیاست‌هایی که دولت سوسیال دموکرات سوئد اتخاذ کرده رو به افزایش است و در نظر سنجی‌هایی که صورت می گیرد، آراء این حزب بی‌وقته کاهش می یابد. یکی از کسانی که با سیاست‌های فعلی دولت به مقابله برخاسته، آستینگ مالم، رهبر سابق اتحادیه کارگری آوال می باشد. آنچه را در زیر می خوانید خلاصه ایست از نظرات وی که در مصاحبه اخیر با روزنامه کارگر و در ارتباط با بحرانی که سوئد در آن قرار گرفته است. وی در این مصاحبه نسخه‌ای که برای غلبه بر بحران تجویز می کند، همان نسخه قدیمی و آزمایش شده است. یعنی افزایش تقاضای داخلی، سیاست توزیع عادلانه تر، گسترش بخش دولتی و افزایش مالیات‌ها. او می گوید: من دولت فعلی سوئد را از یک زاویه مورد انتقاد قرار می دهم و آنهم مشکل بیکاری است که لاینحل مانده است. بیش از ۶۳۰ هزار نفر بدون کار دائم در کشور زندگی می کنند. این رقم بزرگ‌تر از آنست که بتوان با عملکردی که حاکم است آنرا کاهش داد و یا متوقف ساخت. بودجه اجتماعی شهرداری‌ها و صندوق‌های بیکاری در حال فروپاشی است. در سال ۱۹۸۳ ما یک گروه کاری تشکیل دادیم و برنامه‌ای طرح کردیم بنام "آینده برای سوئد"، که پالمه (نخست وزیر سابق سوئد) آنرا بدین شکل معرفی کرد، که ما می خواهیم کار کنیم، تا مشکل حل شود نه اینکه خودمان را جدا از مشکل حفظ کنیم. در آژمان ما ۹۰ میلیارد کرون کسری بودجه داشتیم و رقم بالائی بیکار و ۴۰ هزار آبارتمان خالی. چهار سال بعد از اجرای طرح ما نیاز به ۴۰ هزار آبارتمان جدید داشتیم و ظرف ۶ تا ۷ سال مشکل کسری بودجه حل شد و مشکل بیکاری تبدیل شد به مشکل کمبود نیروی کار. همزمان در انگلستان مارگارت تاچر سه هدف را دنبال کرد: مبارزه با تورم، توازن بودجه و تضعیف اتحادیه‌های کارگری از طریق تصویب قوانین جدید. اگر در حال حاضر نگاهی به سیاست‌هایی که دولت در سوئد اعمال می کند بیاندازیم، می بینیم که مبارزه با تورم، توازن در بودجه، کاهش وظایف دولت و تعرض به قوانین کار به زیان کارگران همان سیاست تاچر است و عوارض آن نیز همان رقم بیکاری است که پیش رو داریم و بحرانی که در آن گرفتار شده ایم." سوال: معمولاً انتقاد ساده‌تر از پیشنهاد است. چه تغییری بنظر شما ضروری است؟ بازگشت به همان سیاست‌های پالمه؟

پاسخ: تا حدودی، ولی ما حالا در دنیای دیگری زندگی می کنیم. آنچه در سال ۱۹۸۲ مهم بود، این بود که ما یک حس اعتماد بنفس و یک خوش بینی نسبت به آینده ایجاد کردیم. در حال حاضر می بایست ضمن گسترش بخش دولتی، تقاضا برای مصرف داخلی را نیز افزایش دهیم. همچنین می بایست مالیات به کمپانی‌ها را اضافه کنیم و سیاست توزیع عادلانه تری را تعقیب کنیم. آنچه‌ای که ما امروز می بایست انجام دهیم افزایش تقاضا برای مصرف داخلی است. شرکت‌های کوچک نمی توانند کسی را استخدام کنند، تا زمانی که به نیروی کار احتیاج داشته باشند. آن کاری که ما می بایست انجام دهیم اینست که قدرت خرید مردم را زیاده‌تر کنیم. بطور مثال کسی که یک یخچال کهنه دارد باید توانائی آنرا داشته باشد که یک یخچال نو بخرد. سپس ما می بایست منطق با نیازی که وجود دارد بخش دولتی را گسترش دهیم. در حال حاضر دو بخش دولتی در سوئد وجود دارد، بخشی مفید و بخشی غیر مفید. بخش مفید آن عبارتست از خدمات درمانی، آموزشی و غیره و بخش غیر مفید آن عبارتست از بیکاران. آنچه‌ای که اغلب فراموش می شود اینست که بیکاران از امکانات جامعه استفاده می کنند؛ کاری که ما می بایست انجام دهیم اینست که مردم را از بخش غیر مفید به بخش مفید منتقل کنیم.

نیروها را یکی یکی، به خشن‌ترین شیوه سرکوب کنند. سرکوبی که بعدها و به اشکال مختلف شامل حال نیروهای پیشرو مذهبی درون و پیرامون حاکمیت نیز شد.

مقایسه این نتایج کلی با تصویری که مومنی از انقلاب بهمن و حوادث سیاسی متعاقب آن می دهد، اختلاف ماهوی دو شیوه بررسی پدیده‌های تاریخی را نشان می دهد. به همان درجه که شیوه بکار گرفته شده از جانب مومنی به نافییدی و انفعال سیاسی میدان داده و بدبینی تاریخی را ترویج می کند، شیوه علمی بررسی تاریخ امیدوارکننده بوده و خوش بینی تاریخی را تقویت می کند. اطلاق معجزه و شعبده به پدیده‌ای که توضیح و درک علمی آن، برای موفقیت مبارزه جاری و آتی ضروری است، به این توهم در اذهان دامن می زند که رفع این معجزه منفور، تنها از معجزه‌گری برتر ساخته است. معجزه‌گری که به هنگام ظهور، عصایش همه شعبده‌های سامری‌ها را خواهد بلعید (۱۱)

این در حالی است که متدولوژی علمی، بنحوی ساده و روشن، ضمن تائید بر نقش تاریخ ساز توده‌ها، ضرورت تحقق رسالت تاریخی نیروهای پیشرو و مترقی را، بمثابة پیش شرط رهایی از استبداد حاکم بر ایران و ممانعت از حاکم شدن انواع محتملش را به میان می کشد.

از مومنی و دیگر علاقمندان جنبش آزادخواهانه مردم ایران، انتظار می رود که بجای دامن زدن به سردرگمی نظری و انفعال سیاسی و آرزوی میدانی خالی از اغیار "برای حضور و رشد نیروهای دموکراتیک" قبل از اقدام به هر کار تحقیقی-تبلیغی در ارتباط با انقلاب بهمن، سوالات زیر را پیش خود مرور کرده و مطمئن شوند، که حداقل برای خود جواب‌هایی قانع کننده دارند:

- ۱- آیا نیروهای مترقی و پیشرو، قبل از انقلاب بهمن، رسالت تاریخی بهعهده داشتند؟
- ۲- بجز تشکیل ائتلافی وسیع از این نیروها و اعمال رهبری متحد آنها، چه عناصر دیگری در چارچوب این رسالت تاریخی می گنجند؟
- ۳- چه عوامل عینی و ذهنی باعث شدند، که این نیروها، قادر به تحقق بخشیدن به رسالت تاریخی خود نشوند؟
- ۴- آیا این نیروها، هنوز چنین رسالتی بهعهده دارند؟
- ۵- در شرایط کنونی، تشکیل ائتلافی وسیع از نیروهای مترقی و دموکراتیک، بعنوان پیش شرط ایفای نقش موثری در تحولات سیاسی-اجتماعی جامعه، چه ارتباطی با رسالت تاریخی این نیروها دارد؟
- ۶- در حال حاضر، چه عوامل عینی و ذهنی مانع و یا مشوق نیروهای پیشرو، در کوشش جهت تحقق بخشیدن به رسالت تاریخی شان هستند؟
- ۷- از دو عارضه "عدم رشد" و "پراکندگی نیروها" که مبتلا به جنبش دموکراتیک ایران هستند، کدام یک واقعی تر و مهلک تر است؟

پاسخ به سوالات فوق، علاوه بر یاری مورخین ما در ترسیم تصویری حتی الامکان واقعی از انقلاب بهمن، می تواند به امر مبارزه سیاسی در جامعه هم کمک کند؛ چرا که در کنار مورخین دانشور جامعه ما، زنان و مردانی وجود دارند، که حتی زمانی که شکست خورده و غمگین از میدان مبارزه طبقاتی به خانه باز می گردند، در فکر نبرد آتی هستند!

پی نوشت ها:

- ۱- باقر مومنی، "جمهوری اسلامی ایران، معجزه یا شعبده قرن بیستم" آرش شماره ۳۵، بهمن ۱۳۷۲ ص ۴
- ۲- همانجا
- ۳- همانجا
- ۴- نگاه کنید به کلیات آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی، جلد سوم، چاپ مسکو، سال ۱۹۷۵ صفحات ۸۷-۱۷۵
- ۵- مومنی آرش شماره ۳۵
- ۶- برای توضیح بیشتر درباره دو مقوله ضرورت و تضاد و رابطه آنها نگاه کنید به: امیرنیک آتین "مارکسالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی" چاپ تهران ۱۳۵۸ صفحات ۲۴۶-۲۴۳
- ۷- باقر مومنی "ایران درآستانه انقلاب مشروطیت" چاپ تهران ۱۳۵۰ صفحه ۵۲
- ۸- همانجا
- ۹- بیژن جزئی "پیشاهنگ انقلاب و رهبری خلق" ۱۹ بهمن تنوریک، شماره ۸ آذر ماه ۱۳۵۵ صفحه ۳۲
- ۱۰- همانجا صفحه ۳۷
- ۱۱- نگاه کنید به قرآن، سوره شعرا، آیات ۴۷-۴۱

نگاهی به تحقیق اخیر خانم "نیره توحیدی"، یکی از پژوهشگران جنبش اجتماعی زنان ایران"

زنان مذهبی در برابر ارتجاع مذهبی!

ما چگونه می توانیم به زنان مذهبی که برای حقوق اجتماعی‌شان به پا خاسته اند، توصیه کنیم تا دین و باور مذهبی تان را ترک نکرده اید، مبارزه شما ارزش و اعتبار ندارد؟

رویارویی بین ارتجاع مذهبی، که از فردای پیروزی انقلاب بهمن، زنان ایران را خانه نشین می خواست و میلیون ها زن ایرانی که در پیروزی انقلاب نقش بزرگی ایفاء کردند، برای ماندن در صحنه و مقابله با ارتجاع، در طول تمام سال های پس از پیروزی انقلاب ادامه داشته است. هشت سال جنگ با عراق و نقشی که زنان ایران در پشت جبهه ها برعهده گرفتند، عهده دار شدن خانواده هایی که نان آوران آن ها در جبهه ها قربانی شدند، ورود زنان جوان شوهر از دست داده به بازار کار، برای ادامه زندگی و ... آن بخش از جنبش زنان ایران است، که متأسفانه نیروها و سازمان های اپوزیسیون کمتر به آن بها داده اند. صحنه سازی ها و حادثه آفرینی های ارتجاع در خیابان ها و اماکن عمومی به بهانه "حجاب" و یا امر به معروف و نهی از منکر، همانگونه که ارتجاع خود نیز خواهان آن بوده است، اپوزیسیون را از توجه به جنبش زنان مذهبی ایران برای کسب حقوق اجتماعی خویش و مقابله با ارتجاع بازداشت. واقعیتی که در کتاب اخیر خانم نیره توحیدی، پژوهشگر مسائل زنان ایران بدرستی به آنها پرداخته شده است. در صحنه باقی ماندن میلیون ها زن ایرانی، با حفظ اعتقادات و پوشش مذهبی خویش همان سد استواری شد که ارتجاع برای عبور از آن و تحمیل قوانین و مقررات ضد حقوق اجتماعی زنان با دشواری های بسیار روبرو شد. نمونه "سرپرستی کودکان" که در گزارش خانم نیره توحیدی بدان اشاره می شود، یکی از این صحنه های رویارویی است. مجموعه بحث هایی که در نشریات اختصاصی زنان در ایران جریان دارد و در تمامی آنها مقابله با ارتجاع مذهبی و قوانین ارتجاعی مطرح است، خود حکایت آشکاری از این مقابله میلیون ها زن ایران است. اهمیت کلیدی این جنبش، همان توده ای بودن آن و نقش فعال زنان مذهبی در گسترش بحث ها پیرامون حقوق اجتماعی زنان ایران است. شاید بتوان با جسارت گفت، که نتایج حاصل از انتخابات مجلس پنجم که در چند مرحله انجام شد و هنوز کشاکش بر سر چند حوزه انتخاباتی آن جریان دارد، برجسته ترین نمود آشکار این جنبش بود. این امر بویژه در اصفهان، ملایر و شیراز به رویارویی آشکار زنان مذهبی با ارتجاع مذهبی و روحانیون مورد حمایت بازار ختم شد. تشکیل فراکسیون زنان در مجلس اسلامی و تلاشی که اکنون و در جریان کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری، برای جلب رأی و نظر زنان می شود و محور آن توجه به حقوق اجتماعی آنان است، خود بخش دیگری از حضور و تاثیر مستقیم این جنبش در صحنه های مختلف است.

حزب توده ایران، درباره نقش توده ای زنان ایران در انقلاب و سال های پس از پیروزی انقلاب، ارزیابی علمی خود را از همان ابتدای پیروزی انقلاب اعلام داشت. براساس این تحلیل، برای نخستین بار زنان ایران در ارقام میلیونی از خانه ها بیرون آمده و نقشی اجتماعی، در حد یک انقلاب عظیم خلقی برعهده

گرفتند. حزب ما بارها نوشت، که علیرغم همه کوشش هایی که می شود، این نیرو را دیگر نمی توان به کنج خانه ها باز گرداند. و همین ستیز برای باقی ماندن در صحنه و کوشش برای کسب حقوق اجتماعی از یکسو و تلاش ارتجاع برای باز گرداندن این نیرو به خانه ها، خود به خود آن رویارویی را شکل خواهد داد که براساس آن، میلیون ها زن پایبند به باورهای مذهبی، برای نخستین بار به جنبش زنان ایران برای برابری حقوق اجتماعی با مردان ابعاد توده ای خواهد بخشید.

مرور دوباره نشریات حزب توده ایران در سال های پس از پیروزی انقلاب و پیگیری جنبش کنونی زنان ایران، دیدگاه های حزب ما را در این عرصه نیز تأیید می کند. نقطه نظرات خانم "نیره توحیدی"، پژوهشگری که مقیم امریکا است و جنبش زنان داخل کشور را پیگیری می کند، از این نظر نیز برای ما قابل توجه است. این در حالی است، که نه ایشان توده ایست و نه ما با همه نقطه نظرات او درباره این جنبش توافق نظر داریم؛ چرا که نگرش حزب توده ایران به جنبش های اجتماعی، بیش از بخشی از نبرد طبقاتی جاری در جامعه، از اسلوب و روش خود که برخاسته از پایگاه ایدئولوژیک آنست، نشأت می گیرد. اما حقیقت آنست، که نه تنها در ارتباط با جنبش توده ای زنان ایران، بلکه در بسیاری از عرصه های دیگر نیز، هر پژوهشگر واقع بینی که به انقلاب و رویدادهای کنونی و یا حوادث پس از پیروزی انقلاب نزدیک شود، در این یا آن عرصه، کلام و سخنی نزدیک به سیاست حزب ما در برابر انقلاب ایران خواهد داشت. حزب ما با واقع بینی علمی به انقلاب ایران و عظمت همه خلقی آن برخورد کرد و هر کس که واقع بینانه بخواهد به انقلاب بهمن و جمهوری اسلامی نگاه کند، خواسته و ناخواسته تحلیل و نظری مشابه ما خواهد داشت.

آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از کتاب تحقیقی اخیر خانم "نیره توحیدی"، تحت عنوان (فمینیسم، دموکراسی و اسلام گرائی) است، که دفتر "راه توده" آنرا دریافت داشته است. تلاش شده است، تا این تلخیص با گسستگی موضوعات برگرفته شده همراه نباشد. در ادامه و به منظور ارائه دیدگاه های دیگر، در همین شماره راه توده از مجله زنان چاپ تهران و از مصاحبه اخیر محمد رضا شالگونی، از رهبران سازمان "راه کارگر" پیرامون جنبش زنان مسلمان و "فمینیسم اسلامی" نیز گزیده هایی را می خوانید. ما امینوارسم این مجموعه در کنارهم، آشنائی بیشتری را با دیدگاه های اپوزیسیون چپ نسبت به جنبش حقوق اجتماعی زنان در ایران و دیدگاه هایی که در داخل کشور در این زمینه مطرح می شود فراهم آورد.

فصلی از جنبش زنان ایران، که باید آن را نه تنها بازشناخت، بلکه پذیرفت!

(... تقریباً تمامی کتب، مقالات و نوشته هایی که توسط محققان، خبرنگاران و مفسران ایرانی و غیر ایرانی در دهه ۱۹۸۰ در خارج از ایران منتشر شده اند، تصویری یک سره منفی و سیری نزولی از وضعیت زنان ایران و ایدئولوژی جنسی حاکم در دوره بعد از انقلاب ارائه داده اند. این روند اما، از سال های آخر دهه ۸۰ و از آغاز دهه ۹۰ تغییر کرده است. نوشته ها و تحلیل های اخیر، خاصه آنها که مبتنی بر کار میدانی و داده ها و تماس های مستقیم با جامعه و زنان ایران تهیه می شود، حاکی از وجود چند گانگی های مثبت و منفی و مهمتر از همه تحرک و دینامیسمی امید بخش در وضعیت و فعالیت های زنان ایران می باشد. امروز دیگر کمتر نوشته جدی و غیر تبلیغی استوار بر تحقیق علمی را می توان یافت که خود را محدود به سخن گفتن از زن ستیزی، افشاء این و آن رساله مذهبی، تحمیل حجاب و سرکوب "بدحجابان" و داستان قربانی گشتن و به قهقرا کشیده شدن زنان ایران بکند. چرا که بسیاری از زنان در ایران تسلیم و قربانی منفعل وضع موجود نیستند. حتی آن بخش هایی از زنان که بعضی از ما فمینیست های لاتیک، خاصه فرنگ دیده هایمان، معمولاً بدانها به چشم تحقیر و یا ترجم نگرسته ایم و گاه آنان را متکبران تحت عناوینی چون "آمل چادری"، "سنتی"، "مذهبی"، "عقب مانده و ناآگاه" مورد غفلت و بی اعتنائی قرار داده ایم، امروز با عکس العمل های مقاومت جویانه، با جسارت در حق خواهی و ذکاوت در چگونگی طرح و بیان خواسته های خود نه تنها دین سالاران و مردسالاران حاکم، بلکه بسیاری از ما حامیان حقوق زنان را نیز غافلگیر و متعجب کرده اند. بسیاری تصور می کردیم تحت سلطه رژیم کنونی و با سرکوب سازمان های نوپای زنان و انزوای فمینیست ها و فعالین چپ

دیرپای نو استعماری و اورینتالیستی از یک طرف و تهاجم و سخت جانی سنن کهنه ضد دموکراتیک و مردسالارانه در کشوری مثل ایران از طرف دیگر، پیدا کردن شیوه درست و کارا و دیدگاهی همه جانبه برای زنان آزادخواه را دشوار کرده است. چه برای آنهایی که در داخل ایران بسر می‌برند چه آنها که به ناگزیر در مهاجرت و در کشورهای بسر می‌برند که شناخت مردم آنها از تمدن و فرهنگ ایران عمدتاً بر اساس کلیشه‌های منفی و تصاویر اورینتالیستی است. مناسبات تو در تو قدرت و ارتباط پیچیده انواع ستم‌ها با یکدیگر، سیاست شناسی جنسیت را منوط به سیاست شناسی هوشیارانه ملی، بین‌المللی، طبقاتی و حتی قومی می‌کند. بعنوان مثال، نه می‌توان در مقابل حملات و تصویر سازی‌های توهین آمیز و مغرضانه و تحقیرکننده بعضی وسائل ارتباط جمعی و محافل غربی نسبت به فرهنگ و ملیت خود به دفاع بی‌چون و چرأ از وطن و به لاپوشانی و توجیه گرانی در غلغله و نه می‌توان در مقابل حملات و تصویر سازی‌های مغرضانه اورینتالیستی سکوت کرد و یا با آن همصدا شد. کاری که مثلاً بعضی روشنفکران و فمینیست‌های ایرانی در مورد کتاب و فیلم "بلون دختر هرگز" کردند. منتقدان معتبر سینمایی، محافل روشنفکری و بسیاری از دانشگاهیان و فمینیست‌های آمریکایی که با سنت "اورینتالیستی" هالیوود آشنائی دارند، کتاب و فیلم پردازی، زمان نمایش و پیام اصلی ضد ایرانی و ضد مسلمانی آن، خیلی سریع طرد و آنرا اثری تبلیغاتی و سطحی و یک جانبه نامیدند. شگفت اما، بعضی ایرانیان و از جمله بعضی فمینیست‌ها که هیستری ضد اسلامی آنها بی‌شبهت به هیستری ضد لاتینسم قشریون اسلامی نیست، به دفاع از این فیلم برخاستند که گویا "زهر طرف که شود کشته به سود (ضد) اسلام است" در این زمینه به نقد دو جانبه من از این فیلم، یعنی نقد نقض حقوق زنان در جمهوری اسلامی از یک طرف و نقد کلیشه سازی اورینتالیستی فیلم از سوی دیگر، که بخشی از آن در روزنامه لوس آنجلس تایمز چاپ شده مراجعه کنید.

لزوم تفکیک

از دید بعضی از معتقدین به این کلیشه پردازی‌ها، علت بنیادی فرو دستی زنان مسلمان، همانا در فرهنگ اسلامی آنهاست. هم نظر با بسیاری از اورینتالیست‌ها که علت العلل عقب ماندگی "شرق مسلمان" را در اسلام می‌دیدند، اینان نیز پدر سالاری مردمداری و زن - فرودستی این جوامع را ناشی از دین اسلام می‌پندارند. پس اگر فرودستی زن ناشی از اسلام است، راه رهایی و تساوی حقوق او نیز لاجرم در گرو کنار نهادن اعتقادات دینی و ضدیت با اسلام است. اینان معتقدند که تنها با افشای "ذات" مرد سالارانه دین اسلام و پاک کردن فرهنگ و جامعه از نفوذ دین است که می‌توان به مساوات، دموکراسی و حقوق بشر نائل شد. اینان هیچ تفکیکی بین هواداران سلطه دین یا دین سالاری با دینداری بطور کلی قائل نیستند. همانطور که متعصبین دیندار و قشری با هر فرد بی‌دین و لاتییک دشمنی می‌ورزند و خود را ملزم به هدایت او و یا نابودی اش می‌دانند، این بی‌دینان متعصب نیز نسبت به هر فرد دیندار و مومن یا احساس خصومت می‌کنند و یا احساس برتری.

به زنان مذهبی باید چه گفت؟

انکار وعدم باور دین مساوی با دشمنی و عداوت با دین و دینداری نیست. از قشریون لاتییک که در واقع از ایده‌های خود نوعی مذهب ساخته‌اند، باید پرسید آیا به میلیون‌ها زن دیندار و مذهبی باید گفت شما تا وقتی به خدا باور دارید و پیغمبر و امامان را ستایش می‌کنید، محکوم به ستمکشی و زیر سلطه بودن مردان هستید؟ آیا در تاریخ مبارزات حق خواهانه زنان، تنها زنانی که از اعتقادات مذهبی خود دست کشیده‌اند، در مبارزه شرکت جسته‌اند؟ آیا همه فمینیست‌ها و دموکرات‌ها لا مذهب و ضد دین بوده‌اند؟

دین اسلام و فرهنگ اسلامی ذات یا گوهر ثابت و لایتغیر نداشته و از سایر ادیان بخصوص دو دین سامی دیگر، یعنی یهودیت و مسیحیت نه پدسالاتر است و نه تبعیض گراتر. بلکه برعکس منبع اصلی عقیدتی و فلسفی دین اسلام، یعنی قرآن، در مقایسه با انجیل و تورات حاوی مضامین و ظرفیت بالنسبه تساوی جویانه و عدالت پرورانه بیشتری است. به عنوان مثال اگر در کتب دو دین سامی دیگر، زن از برای مرد و از دنده چپ مرد آفریده شده و حوا گناهکار اولیه و مسئول بیرون رانده شدن آدم و حوا از بهشت تلقی شده است، در افسانه آفرینش قرآنی، زن و مرد از یک گوهر خلق گشته‌اند و هر دو مسئول اعمال خود و جوابگوی خطاهایشان در نزد خدایشان می‌باشند. اما آنچه که تعیین کننده بوده است نه صرفاً وجود این آیه و آن آیه انجیل یا قرآن به نفع یا علیه زنان، بلکه میزان و چگونگی کار برد و انتخاب آیه‌ها و تعبیر و

و تبعید و مهاجرت بسیاری از آنان به خارج از کشور، جنبش زنان و فمینیسم در ایران به شکست کشانیده شده است. بعضی‌ها بیان تصور می‌کردیم و هنوز هم عده‌ای به این تصور ادامه می‌دهند، که تا ما "ناچیان مجرب و آگاهی بخش" زنان دوباره به ایران نزنگردیم و یا تا مقال و گفتمان و روش‌های مبارزاتی مسود پسند ما در ایران رایج نشود، جنبش زنان در ایران احیا نخواهد شد. این تصور که از یک درک یک بعدی و تک گونه از فمینیسم و جنبش زنان و از یک نخوت و خود مرکز بینی نشأت گرفته بود، به تدریج دارد جای خود را به شامل، دوراندیشی، تواضع و تسامح نسبت به واقعیت‌های متحول و چند گونه ایران می‌دهد. بخصوص قبول این واقعیت که بعضی شیوه‌ها و تئوری‌های مبارزاتی می‌تواند از بطن هر جامعه با توجه به تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن جامعه روئیده گردد و شکل یابد و لازم نیست که همیشه با الگوسرداری مکانیکی از فمینیسم کنونی اروپای غربی و آمریکا، مبارزات زنان را مسود سنجش قرار دهیم. اگرچه "مسئله زن" یک مسئله جهانی است، اما شیوه مبارزه با آن و چگونگی حل آن می‌تواند با توجه به مرحله تاریخی، زمینه‌های اقتصادی، سطح توسعه، وضعیت سیاسی و فرهنگی و طبقات و اقشار مختلف زنان، اشکال متنوع و ویژگی‌های خاص خود را بیابد. امروز تصویر یک سره قربانی از وضعیت زنان ایران، تصویری یک جانبه و غیر واقعی است. باور کنیم که "سال‌های عسرت" و سکوت و رعب به پایان رسیده است و "سال‌های رویش" و "به پیش" در درون صفوف مختلف زنان ایران، اعم از مذهبی و غیر مذهبی آغاز گشته است.

... مراقب باشیم که افراط دیروز به تفریط امروز منجر نشود. اگر دیروز فمینیسم را انحرافی بورژوازی تلقی می‌کردیم، امروز برعکس نسخه علاج دردها و راه حل مسائل خود را صرفاً از لابلای کتب فمینیست‌های اروپائی-آمریکائی سفید پوست طبقه متوسط جستجو و بلون تامل و تنقید و تطبیق کپی برداری نکنیم. اگر دیروز "مسئله زن" را در اقتصاد سرمایه داری، در طبقه و استثمار مضاعف می‌دید، عملاً آنرا به بعد طبقاتی تقلیل می‌دادیم، امروز آنرا در بعد جنسی خلاصه نکنیم. نه می‌توان یک روزه از زاویه تقلید از غرب زنان یک جامعه سنتی و مردسالار را به صرف "کشف حجاب" آنهم از طریق صدور فرمان‌های ملوکانه و بخشنامه‌های دولتی و توسل به زور پلیس و ژاندارم، مدرن و برابر با مردان ساخت و نه می‌توان با چسبیدن بیمارگونه و وسواسی به پوسته‌های دین و "هویت اسلامی-ایرانی" مثلاً تحمیل چادر، ته ریش، نبستن کراوات و... به جنگ "غرب زدگی" رفت. دست آوردهای منفی و مثبت مدرنیته، همانا دست آوردهای بشری است.

آلت دست قدرت‌های استعماری نشویم

... بسیاری از حکام مستبد و دولتمردان ضد دموکراسی، با دست یازی فرصت طلبانه به ایده ظاهراً ضد استعماری "تسبیت فرهنگی" به دفاع از تداوم سنن ستمگرایانه و نقض حقوق بشر، خاصه حقوق زنان می‌پردازند. جالب‌تر اینکه حتی قدرت‌های نو استعماری نیز هر جا که سیاست روز ایجاب کند، به این ایده‌ها توسل می‌جویند. روزی با پوشش دفاع از "حقوق بشر" علیه رژیم‌هایی که مورد پسندشان نیست نظیر کوبا، لیبی، چین و ایران موضعی لیبرالی و دموکراتیک اختیار می‌کنند و روز دیگر به بهانه "تسبیت فرهنگی" در مقابل سرکوب زنان و اقلیت‌ها به دست رژیم‌های متحدشان مانند عربستان سعودی و افغانستان راه سکوت و مداخلات در پیش می‌گیرند. برای نمونه در کنفرانس جهانی پکن شاهد این استاندادهای دوگانه و سوء استفاده‌ها از چند جانب بودیم. بعنوان مثال نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی به بهانه مغایرت اصول حقوق بشر با موازین و سنن و فرهنگ ایرانی-اسلامی، حاضر به پذیرش آنها نمی‌شدند. یعنی گویا مثلاً حق انتخاب، از جمله انتخاب نوع پوشش، انتخاب نوع حکومت، نوع رهبر و... مغایر با فرهنگی ایرانی-اسلامی است؟!!

بهر حال، با توجه به واقعیت هیرارشی موجود بین المللی در مناسبات قدرت، اعم از "شرق"، "غرب"، "شمال" و "جنوب"، "جهان اول"، "جهان سوم" و یا روند رشد یابنده اخیر، یعنی جهانی شدن و عکس العمل‌های عارض آن نظیر قوم گرایی، مذهب گرایی (بنیادگرایی)، ناسیونالیسم، ... زنان جوامع مسلمان، از جمله ایران نمی‌توانند خارج از منگنه تضادهای موجود عمل کنند. آنها به ناچار باید علیه دو دسته موانع و فشارها، استراتژی خود را بی‌ریزی کنند: یک دسته فشارهای مربوط به سیستم مردسالاری درون جامعه ایران با همه ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روانشناختی آن، و دسته دیگر که خارجی به نظر می‌رسند و قلمرو استقلال ملی، هویت فرهنگی و منافع اقتصادی و سیاسی جامعه را تهدید می‌کنند. دسته دوم فشارها در واقع در ارتباط با همان سیستم جهانی سرمایه داری است که سابقه درخشانی در حمایت از زنان ندارد و مهربان تر از سیستم مردسالار ملی داخلی و بومی نیست. امروز نیز بقایای

«وقتی سازماندهی کلیسای کالوین سراسر دموکراتیک و جمهوریخواهانه شده بود، وقتی قلمرو خداوند جمهوری شده بود، آیا می شد قلمرو این دنیا را همچنان پادشاهی، یا تحت سلطه اسقف ها و لردها نگاهداشت؟ زمانیکه لوتریسم آلمانی به بازیچه ای در دست شاهزاده ها تبدیل شد، کالوین و کالوینیسم در هلند یک جمهوری بنا کرد و در انگلستان، و بالاتر از همه، در اسکاتلند احزاب فعال جمهوریخواه بوجود آورد، دومین نهضت بزرگ بورژوازی، در کالوینیسم بود که اصول خود را شسته و رفته یافت. "انگلش در همین کتاب در صفحه ۲۵۵ می نویسد که اولاً طبقه ای که بیشترین علاقه به مبارزه علیه اعمال نظر کلیسای رم را داشت، بورژوازی بود و ثانیاً مبارزه علیه فتوایلیسم و کلیسا، در آن زمان، می بایست خود پوششی مذهبی می داشت.

چنانکه در بخش های پیشین این نوشته متذکر شدم، به یاد بیاوریم که بر خلاف تصور بسیاری از اورینتالیست ها، نه خرد گرایی در ذات و انحصار "غرب" بوده است و نه جزم گرایی و شریعت مداری جزء ذات و خصلت دائمی "شرق مسلمان". آنها که برای یکدست نشان دادن خردپذیری "غرب" در مقایسه با "شرق" با ایده آلگیزه کردن "دموکراسی" یونان آغاز می کنند، به یاد بیاورند که آن "دموکراسی" محدود به یک شهر (آتن) و محدود به طبقه آزادان و اشراف (یعنی پذیرش تقسیم انسان ها به آزاد و برده) و محدود به مردان بود. دموکراسی ای بود که در آن به سقراط به جرم کفرگویی جام شوکران نوشاندند. باز به یاد بیاوریم قرون وسطای غرب را، و تربیون های تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک را که گالیله های خردگرا را به نابودی کشاند. پس مرتجعین و خشک اندیشان و روحانیت جزم گرا که در "شرق" عمادالدین نسیمی ها را زنده زنده پوست کردند و زرین تاج ها (طاهره قرت العین) را به دار آویختند، و با از میدان بدر کردن معتزله ها (عقل گرایان)، فلسفه تعدی را بر تعقل مستولی کردند، همواره هم کیشان و حشاهای "غربی" نیز داشته اند. از سوی دیگر عرفای روشن اندیش و سنت شکن و علمای خردگرای بسیاری در تاریخ جنبش های فکری و فلسفی "شرق" ظهور کرده اند که افکارشان مستقیم و غیر مستقیم در حاصلخیز کردن تمدن بشری جهت نوزایش (رنسانس) و مدرنیته و عصر روشنگری سهم داشته است (فارابی، رازی، ابن سینا، ابن رشد، خیام، فردوسی، نظامی، ناصر خسرو، حافظ، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن خلدون و...) اما اگر بیش از دو قرن است که در "غرب" خردگرایی و نو اندیشی توانسته است بر جزم اندیشی کلیسا غلبه یابد و موتور حرکت تاریخ را سرعتی صد چندان بخشد، در "شرق" اسلامی "هنوز، استیلا با جزمیت، شریعت زدگی، تصوف و تعبد و سنت پرستی است. تا امروز راه چاره در قبال این عقب ماندن را یا در تقلید سترون و کپی بردارانه از "غرب" جستیم یا بغض کرده ضمن امتناع از تجدید و ضدیت با هر آنچه "غربی" است به دنبال انواع و اقسام سنت پرستان به راه افتاده، به "ریشه ها" پناه برده ایم، یا ریشه های ایران باستان آریائی" یا ریشه های "اسلام راستین علوی" و هنوز که هنوز است به چالش اصلی که پیش روی داریم نپرداخته ایم، یعنی ضرورت تکوین سنتی خلاق از دیروز و امروز، از سنت و تجدید، از علم و اخلاق، از صنعت و معنویت، و از "شرق" و "غرب" در راه پیوستن به امروز و رسیدن به فردا. نگرش تاریخی و جامعه شناختی و مقایسه ای به ادیان، از جمله دین اسلام، وقتی کارساز می شود که هم از تعصب دین باورانه و هم از تعصب دین ستیزانه رها باشد.

من با این فرض حرکت می کنم که دین به خودی خود ماهیتی مجرد و مجزا از جامعه و یا ذاتی لایتغیر ندارد و مثل پدیده های دیگر اجتماعی، یک نهاد و ساختار اجتماعی است - اگر هم به قول دین باوران ذاتی آسمانی و الهی داشته باشد، در روی زمین و در بطن جامعه و توسط انسان ها اداره می گردد- لذا تابع قانون مندی های تاریخی و جامعه شناختی است. اسلام هم مثل سایر ادیان جهانی، صرفاً مجموعه ای از احکام الهی، کتابت و کلام و آئین و تشریفات روحانی نیست، بلکه حداقل دارای پنج بعدی است که جامعه شناسان در مورد ادیان دیگر نشان داده اند: ذهنی، ایدئولوژیک، تجربی و عاطفی، عبادی و تشریفاتی و عملی، که در جوامع مختلف، بنا به شرایط و سطح رشد علمی و صنعتی در آن جامعه، شدت و ضعف ابعاد مختلف دین تغییر می کند.

برخورد مشابه

باید گفت، از سوی بعضی روشنفکران لاتینک همان برخورد زور مدارانه و اراده گرایانه روحانیت "بنیادگرا" در پیش گرفته، منکر اهمیت و واقعیت بعد اسلامی فرهنگ ایران می شوند. آنها به جای رهیابی به سکولاریسم و همزیستی سالم و متعادل با دین، به خصومت با اسلام و معادل کردن آن با حمله اعراب برخاسته اند. آنها با تکیه بر نزاد پرستی ضد عربی و ضد ترک و برتری جوئی ایرانی، که البته ایرانی را در آریائی خلاصه کرده و آریائی را نژادی برتر و تافته ای جدا بافته می دانند، به دنبال ایده آلگیزه کردن ایران پیش از

تفسیرها به فراخور سیاست روز و منافع و مقتضیات قدرت قدرتمندان بوده است. از طرف دیگر و عامل مهم تر و تعیین کننده تر جایگاه دین در جامعه می باشد. موفقیت نوگرایان یهودی و مسیحی در بازنگرایی، رفرم، تطبیق و سازگاری جستن این ادیان با واقعیات و مقتضیات دنیای مدرن معاصر و برعکس موفقیت کهنه اندیشان و قشریون اسلامی در غلبه بر روحانیون نواندیش و تجدید خواه مسلمان و در نتیجه رکود و جمود نسبی اسلام و تبدیل آن به عاملی باز دارنده در بسیاری از کشورها. تاریخ ادیان و جامعه شناسی دین نشان می دهند که تحولات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در جامعه، دیر یا زود منجر به تحول در دین می شود. بعضی ها به غلط دین را یک نیروی ایستا و همواره محافظه کار تلقی کرده اند. از آن جمله اند مارکسیست هائی که حتی از دیدگاه خود مارکس نسبت به دین برداشتی یک جانبه داشته اند. آنها با تکیه بر جمله مشهور مارکس که "دین افیون توده هاست"، برخوردی تک گونه با دین کرده اند. این جمله مشهور مارکس اما در پایان نوشته ای از او قید شده است که کمتر مورد توجه و فهم این نوع مارکسیست ها و نیز مارکسیست فمینیست ها قرار گرفته، چنین است:

«...بیچارگی دین اینست که در آن واحد هم بیان بیچارگی و هم اعتراض علیه بیچارگی واقعی است. دین آه و ناله مظلومان است، قلب دنیای بی قلب (سنگدل) است، و روح شرایط بی روح. آن (دین) افیون مردم است...»
جدا از اینکه این تحلیل ها و تئوری ها تا چه حد درست و جهانشمول هستند، نمی توان منکر این اصل جامعه شناختی شد که دین مثل هر نهاد اجتماعی دیگر رابطه ای متقابل با جامعه دارد. به عنوان مثال اگر یک دین با تعبیر و تفسیری استبدادی، توتالیتر و نیز مردسالار در جامعه نهادی شود، خود به عامل مهمی در تحکیم زورمداری و مردسالاری بدل خواهد شد و برعکس اگر تعبیر و تفسیری لیبرالی، مدارا پذیر و تساوی خواه از دین رایج شود، دین عاملی خواهد شد در تسریع حرکت جامعه به سوی دموکراسی و تساوی حقوق. نمونه های معاصر این نقش مثبت و تحول طلب دین را در جوامع مختلف شاهد هستیم. از جمله نهضت های مذهبی که در امریکای لاتین به عناوین مختلف چون "آلهیات رهایی بخش"، "مسیحیت چپ"، "مسیحیت سرخ" و "مسیحیت زرد" معروف شده اند. در برزیل، شیلی، پرتغال، نیکاراگوئه، السالوادور، گواتمالا، آرژانتین، اسپانیا و... در ترویج ایده های حقوق بشر، دموکراسی، عدالت اجتماعی، خشونت زدایی، مدارا نقش مهمی بازی کرده اند. به عنوان نمونه، در اسپانیا یک نقطه عطف در چرخش به سوی دموکراسی زمانی بود که مجمع اسقف ها و کشیش ها در مادرید تشکیل جلسه داد (سپتامبر ۱۹۷۱) این اجلاس بطور بیسابقه ای در تاریخ کلیسای اسپانیا، بطور علنی و دموکراتیک برگزار شد و تمامی مباحث آن مخابره گردید. این اجلاس خود "یک درسی از دموکراسی را برای مردم اسپانیا فراهم کرد". بطوریکه در پایان آن قطعنامه هائی در حمایت از حق آزادی بیان، آزادی اجتماعات و اتحادیه ها تصویب شد، یعنی حقوقی که در رژیم فرانکو همواره نقض یا محدود شده بودند. از مرور کوتاهی که از این تجربه ها در اینجا شد، چه درس هائی می توان گرفت؟ آیا "موج سوم دموکراسی" قبل از آنکه فروکش کند، دامن کشورهای مسلمان و روحانیت اسلام را نیز می گیرد؟ یا چنانکه بعضی تصور می کنند، اسلام ذات متفاوتی داشته، اصلاح ناپذیر و مانع الجمع با تجدید، تساوی حقوق و دموکراسی است؟

در جواب باید گفت اختلافات فرهنگی و دینی اگرچه واقعی و مهم هستند، اما ثابت و فرا تاریخی نیستند. دین اسلام و از جمله مذهب شیعه نیز مثل سایر فرهنگ ها و مذاهب در تغییر بوده و هستند. به قول "سمیرامین"، متفکر و اقتصاددان مشهور مصری-فرانسوی، این نه فرهنگ "غرب" که فرهنگ سرمایه داری است که با تسلط خود فرهنگ های کهن را از محتوایشان تهی کرده است. در هر جای دنیا که سرمایه داری در پیشرفته ترین وضع قرار دارد، فرهنگ مدرن جایگزین فرهنگ کهن شده است. همانطور که فرهنگ مدرن سرمایه داری جایگزین فرهنگ قرون وسطای مسیحیت در اروپا و امریکای شمالی شده است، در ژاپن نیز بطور مشابهی دارد جایگزین فرهنگ کنفوسیوسی می شود. اگر در کشورهای سرمایه داری پیرامونی، ورود سرمایه داری نتوانسته است بطور کامل و ریشه ای موفق به ایجاد تحول در فرهنگ های کهن محلی گردد، نه بخاطر خصوصیات استثنائی این فرهنگ هاست، بلکه بخاطر تفاوت های موجود در نحوه گسترش سرمایه داری در بخش های مرکز با بخش های پیرامونی است.

البته در تکمیل نظر "سمیرامین" که قدری یکجانبه است، باز لازم می باشد رابطه متقابل و دیالکتیکی بین دین و فرهنگ با تحولات اقتصادی را به یاد آوریم و مثلاً به نمونه اصلاحات کالوین در مسیحیت اشاره کنیم که به قول انگلس در "سوسیالیسم و اتوبی":

با تهدید دائمی طلاق و یا هنوز روبرو شوند، بدون اینکه دارای مهارت‌های شغلی باشند برای یک زندگی مستقل در صورت طلاق یا امکان حمایت مالی و سرپناه طولانی مدت.

این وضع وقتی وخیم‌تر شد که تلفات دوران جنگ ایران و عراق بالا گرفت و عده‌ای دیگر از زنان در کنار از دست دادن پسران یا همسرانشان، حق نگهداری از کودکانشان را نیز به نفع خانواده پدری (خانواده شوهرانشان) از دست می‌دادند. بخصوص که دولت برای فرزندان شهدا حق ویژه کمک‌های ماهانه قائل شده بود و این انگیزه‌ای گشته بود برای پدر بزرگ و عمو و عمه و مادر بزرگ و امثالهم که بچه‌های یتیم و بی‌پدر را از مادران گرفته خود نگهداری کنند. رسانه‌های جمعی به انعکاس درد و غم چند جانبه همسران شهدا پرداختند. سوال طبیعی که برای بسیاری از این زنان مطرح می‌شد این بود: "آیا اینست عدالت اسلامی؟"

صدای اعتراض این زنان در نشریاتی چون "پیام هاجر" و "زن روز" و بعضی مطبوعات دیگر و برنامه‌های رادیو و تلویزیونی (که گاه) منعکس گردید. حکومت اسلامی که مدیون حمایت این زنان بود، طبعاً نمی‌خواست حمایت آنان را از دست بدهد. از ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) به بعد در اثر فشار این زنان و بطور کلی فشار انکار عمومی (از پائین) و نیز تلاش‌ها و "لایه" زنان وابسته به حکومت و زنان نماینده در مجلس (از بالا) اصلاحاتی در قانون خانواده صورت گرفت که آثار به قانون حمایت از خانواده دوران پهلوی بسیار نزدیک و مشابه نبود، حتی از جهاتی قدم‌هایی به جلوتر نیز رفت، از جمله تقسیم مساوی ثروت و اجرت‌السنن...

این مثال مشخص نشان می‌دهد که چگونه زنان در وهله اول در بستر تجربه خود به اعتراض و حق خواهی بر می‌خیزند و راه و تاکتیک و زبان مبارزه را به فراخور جهان بینی و اعتقادات خود و به تناسب امکانات موجود و چگونگی و نوع ستم و تهاجم پیدا می‌کنند و با دست یافتن به موفقیت‌ها - هر قدر هم کوچک - بر اعتقاد به نفسشان افزوده شده، گام‌های بزرگ‌تر برداشته بر دامنه امکانات خود وسعت می‌بخشند. در این راستا البته که فعالیت‌های ترویجی و آگاهی بخش روشنگران و فمینیست‌ها به زنان غیر فمینیست یا شبه فمینیست به گناه دیندار بودنشان، از بالا و با نگاه "عاقبت اندر سنفیه" و نخبه گرایانه ننگ‌زد، و به جای تحلیل و حرکت بر مبنای مسائل مشخص زنان، به کلی بافی و شعار پردازی قناعت نکنند.

زنان دیندار بسیاری که به جنبش اسلامی پیوستند، امروز بتدریج به خصوصیات مرد مدارانه رهبران آن پی برده و در صدد علت جونی "مسئله زن" و یافتن راه حل‌های آن هستند. چرا که برای ایشان نیز "مسئله زن" مطرح شده است، مسئله‌ای که ابتدا تصور می‌کردند فقط مخصوص زنان غربی است. به عنوان مثال، محبوبه عباسقلی زاده‌امی که یکی از نظریه پردازان کنونی زن شناسی و سردبیر مجله "فرزانه" می‌باشد، تا همین چند سال پیش در مجله زن روز در رد "مسئله زن" به مثابه عارضه‌ای محدود به غرب و زن غربی و در نفی فمینیسم (به خصوص فمینیسم اسلامی) در ایران اسلامی قلم می‌زد، امروز در روند تحولات فکری خود که ناشی از تجربیات شخصی، سیاسی و اجتماعی‌اش در بستر جامعه مرد سالار کنونی است، اعتراف می‌کند که "مسئله زن" و فمینیسم در ایران می‌باید موضوع مطالعات سیستماتیک قرار گیرد و صفحات نشریه "فرزانه" را به این کار اختصاص می‌دهد.

بطور خلاصه، فمینیسم اسلامی، مجموعه تلاش‌های نظری، عملی و سیاسی حق خواهانه‌ای را در برمی‌گیرد که در این مقطع از تاریخ جنبش زنان ایران، نوگرانی، اصلاح طلبی و حتی شالوده شکنی از زاویه درون دینی را نمایندگی می‌کند. این تلاش‌ها نه تنها تبیین و منافاتی با تلاش‌های برون دینی زنان لائیک ندارد، بلکه در خدمت همدیگر و مکمل یکدیگرند. همانطور که تلاش‌های حق خواهانه زنان لائیک در سطوح و حدود متفاوتی (از اصلاح طلبی لیبرال، عملگر، تا رادیکال) به پیش می‌رود. مبارزات زنان دیندار نیز یک طیف ناهمگون را تشکیل می‌دهد. عده‌ای از آن‌ها در مقابل هجوم مردسالارانه تشریون مذهبی به مجتهدین میانه‌روتر و سازگارتر پناه می‌برند و مانند زنان اصلاح طلب اوان نهضت مشروطیت به بزرگ‌نمایی و تاکید آیه‌های قرآنی و احادیث حمایت‌آمیز از زنان دست می‌یازند و فعالیت‌ها و حضور اجتماعی خود را به کارهای خیریه و اخلاقی و آموزشی بی‌آزار و نیز حمایت سیاسی از گروه‌بندی‌های خاص سیاسی در قدرت حاکمه محدود می‌کنند - مانند نشریات "ندا" و "پیام زن" - عده‌ای دیگر پا را از نقش حمایتی و صرف حضور اجتماعی قدری فراتر می‌گذارند. این دسته تلاش‌هایی در گسترش محدوده‌های سنتی نقش زنان کرده، خواهان حضور اثر گذار و فعال و بالنسبه مستقل خود شده به طرح انتقادهای اغلب ملایمه و محافظه کارانه از قوانین ناعادلانه و سنن زن ستیز پرداخته، پیشنهادهایی اصلاحی ارائه می‌کنند (مثلاً نشریات "پیام هاجر" و "زن روز") و بالاخره آنهایی که خود مستقلاً (بقیه در ص ۳۰).

اسلام هستند و فراموش می‌کنند که خفقان و استبداد مغان و موبدان هیچ امتیازی بر خفقان اسقف‌های کاتولیک یا فقهای اسلام ندارد.

در آمریکا، دین از حکومت جداست و جامعه مدنی قدرت زیادی دارد، اما هنوز هم بخشی از حقوق زنان در تضاد قرار می‌گیرد با تعابیر مشخصی از دین مسیحیت و هنوز نیز درگیری و تضادهای موجود بین فمینیست‌ها و کلیسا به پایان نرسیده است. به عنوان مثال بعضی از نخله‌ها و کلیساهای مسیحی و اغلب کاتولیک‌های آمریکایی با گروه‌های دست راستی سیاسی (اغلب از حزب جمهوریخواه) متحدانه علیه حق انتخاب در مورد سقط جنین مبارزه می‌کنند. و یا در اسرائیل که به عنوان یک کشور مدرن و پیشرفته و "دموکراتیک" به دنیا معرفی شده است، در اثر فشار یهودیان بنیادگرا و قشری در بعضی مجامع عمومی نظیر بعضی خطوط اتوبوس شهری (زنان-مردانه) آپارتاید جنسی به وجود آمده است.

تغییراتی که انقلاب بدنبال آورد

تناقضات و پیچیدگی در مورد زنان اقشار متوسط سنتی ایران که غالباً دیندار بوده و حامیان فعال انقلاب اسلامی را تشکیل می‌دادند، قابل توجه جدی است. به دنبال انقلاب، نه تنها مردان سنتی و بازاری دیندار به قدرت سیاسی رسیدند یا حداقل فرصت اعمال سلطه فرهنگ خود را یافتند، بلکه بخش مهمی از زنان سنتی طبقه متوسط نیز که در رژیم سابق در حاشیه افتاده و یا در "اندرون" مانده از لحاظ اجتماعی و سیاسی بیشتر نقش تاشاچی را داشتند و به عنوان "چادری و اصل و عقب مانده" و حتی گاه جای زنان طبقه متوسط مدرن را در بعضی مشاغل و مقامات گرفته‌اند. حال برای اینکه این موقعیت برتر جدید را از دست ندهند، باید خود را با مقتضیات جدید و قانونمندی‌های دنیای سرمایه‌داری مدرن و بازار جدید کار و مناسبات و مرادفات بین‌المللی آشنا و منطبق سازند.

هزاران زن برخاسته از اقشار متوسط سنتی که برای اولین بار در عمر خود فرصت و بهانه‌ای مشروع بدست آورده بودند که به خیابان‌ها بریزند و در محافل و مساجد و مراکز پر تب و تاب بحث‌ها و تلاش‌ها و مبارزات سیاسی شرکت جویند و به تدریج نقش‌های هر چند فرعی در بازی‌ها و کشمکش‌های سیاسی برعهده گیرند و صفوف "خواهران انقلاب" را تشکیل دهند، دیگر به راحتی حاضر به بازگشت به چارچوب‌های بسته سابق نبودند. ایشان در طی یک تجربه اجتماعی، درک‌ها و انتظارات تازه‌ای یافته و خواهان این بوده‌اند که به بازیگران فعال و شهروندان درگیر در امور اجتماعی تبدیل شوند. بسیاری از ایشان دیگر از خود تصویری ضعیف و مهجور ندارند، به بلوغ اجتماعی رسیده و خواهان آنند که از قیمومیت مردان بدر آیند. برای تعداد زیادی از ایشان، به قول شهلا شرکت (مدیر مسئول مجله زنان) "چشمه آگاهی" جوشیده است و دیگر جلودار فوران آن نمی‌توان شد.

از سوی دیگر رهبری سیاسی ایشان، یعنی روحانیت شیعه، در چالش با بدیل رژیم گذشته در مورد آزادی زنان و نیز بدیل‌های تبلیغ شده از طرف نیروهای تجدد خواه و چپ و فمینیستی، اسلام و حکومت اسلامی را بهترین و واقعی‌ترین بدیل رهایی بخش زنان معرفی کرده بود. و با این وعده‌ها توانسته بود تعداد زیادی از نسل جوان برخاسته از اقشار سنتی و غیر سنتی را نیز در مبارزات "ضد شاهی و ضد امپریالیستی" با زنان میانسال سنتی همراه نماید. اگر چه برابری حقوق زن و مرد جزو شعارهای اولیه انقلاب نبود و رهبری انقلاب نیز مسلماً چنین خواستی را نداشت، اما وعده جامعه عدل اسلامی برای بسیاری از زنان بطور گنگی نوید از یک نظام عادلانه‌تری را می‌داد. رهبری حکومت اسلامی موعود چطور می‌توانست با وجود نقض وعده‌های اتوبیانی عدالت و افزایش بار بار فشارهای اقتصادی و مردسالارانه بر روی زنان، همچنان حمایت آنها را حفظ نماید. پس به ناچار همراه با رشد آگاهی‌ها و مطالبات زنان متحد خود، مجبور به بعضی عقب نشینی‌ها شد.

یک مثال مشخص جامعه شناختی از تضادهای بوجود آمده بین این دسته از زنان و روحانیت مربوط می‌شود به قوانین خانواده، مانند ازدواج و طلاق و حضانت و قیمومیت فرزندان. روحانیت حاکم از طرفی می‌خواست نهاد خانواده را محکم‌تر و با ثبات‌تر کند و نقش اصلی زن را مادری و همسری قرار دهد و از طرفی دیگر با لغو قانون حمایت خانواده (دوران پهلوی) راه را برای زورگویی و تعدی هرچه بیشتر مردها باز کرد، از جمله دادن حقوق یک جانبه به مردان در تعدد زوجات، طلاق و قیمومیت فرزندان. بیشترین تاثیر این سیاست متوجه اقشار سنتی جامعه بود، چون همانها هستند که هم از لحاظ فرهنگی و هم امکانات مالی، سنت تعدد زوجات (چند همسری) و مناسبات پدر سالارانه را کم و بیش دنبال کرده‌اند. نتیجه این شد که درست همان قشری از زنان سنتی که در انقلاب به حمایت فعال از روحانیت به پا خاسته بودند زنان ۴۰-۳۰ ساله

انتشار "نقد برنامه گتا"

ترجمه: "برزگر"

تمامی اصول پایه ای
مارکسیسم

به قوت خود باقی است!

به کوشش ۲. برزگر، یکی از آثار مهم: "مارکس" که گفته می شود، پس از "مانیفست" و "کاپیتال" مهم ترین اثر تئوریک وی می باشد، ترجمه و منتشر شده است. این اثر "نقد برنامه گتا" نام دارد.

گردآوری چند نامه "مارکس به ویلهلم براکه" و نامه های انگلس به "آگوست بیل" و به "کارکاتوسکی" همراه با تفسیری بر "نقد برنامه گتا" به قلم ل. وازینا و "یووازین" دو محقق شوروی سابق، در کنار "نقد برنامه گتا" به کتابی که به همت "برزگر" ترجمه، تدوین و انتشار یافته اعتباری ویژه بخشیده است. این در حالی است، که نشر روان و ساده مترجم نیز استفاده از مباحث مطرح شده توسط مارکس و انگلس را، برخلاف برخی ترجمه هائی که در سال های اخیر در این زمینه ها انتشار یافته، تسهیل می کند.

مترجم "نقد برنامه گتا" در ابتدا و بعنوان سخنی از مترجم می نویسد:

«... در ماه مه ۱۸۶۳ اتحادیه عمومی کارگران آلمان به رهبری "فردیناند لاسال" بنیان یافت و خود او رئیس آن شد. لاسال خرد بورژوازی دمکرات، ناشر و مشاور حقوقی و نیز مبلغی زبردست بود که در میان طبقه کارگر آلمان جاذبه ای داشت. او بر آن بود که برای رهائی کارگران از استثمار، انتخابات همگانی کفایت می کند، چرا که امکان می دهد دولت بورژوازی به "دولت آزاد" آلمان تبدیل شود و اتحادیه ها با کمک دولت و بر اصول عدالت، به بازسازی اقتصاد جامعه بپردازند و کارگران بدون به دست گرفتن انقلابی قدرت به سوسیالیسم دست یابند.

تکامل ذهنی لاسال در سال های جوانی متأثر از "هگل" بود. از این رو، در اعتقاد به "حکومت" عملاً با "بیسمارک"، صدر اعظم آلمان، کنار آمده بود. بدین سان، پیکار مارکس و انگلس به ضد لاسال و لاسالی ها عمیقاً سرشتی اصولی داشت. لاسال بر اثر زخمی کشنده که در جریان یک دوئل عشقی بر او وارد شد، در سال ۱۸۶۴ درگذشت.

در سال های پایانی ۱۸۶۰، آگاه ترین عناصر طبقاتی آلمان، یعنی همزمان و شاگردان مارکس، از اتحادیه لاسالی گسستند و بر شالوده مارکسیسم به تبلیغ کارگران پرداختند و در اوت ۱۸۶۹، با برگزاری کنگره ای در شهر "آیزناخ"، حزب سوسیال دمکرات کارگران آلمان را بنیان نهادند. در برنامه این حزب، که از سال ۱۸۷۰ جنبش جهانی همبستگی پرولتاریا با "کمون پاریس" را رهبری می کرد، اعلام شد که آزادی های سیاسی و انتخابات همگانی تنها یک وسیله کمکی برای طبقه کارگر است. پرولتاریا باید برای برافکندن سلطه طبقاتی و نظام کار مزدوری پیکار کند.

پس از تأمین وحدت آلمان در سال های ۷۴-۱۸۷۳، و بر اثر آن، دو حزب مخالف در فکر وحدت افتادند. رهبران لاسالی به "آیزناخ" ها پیشنهاد وحدت دادند. سرانجام در مارس ۱۸۷۵، کنگره وحدت در شهر "گتا" برگزار شد. در این زمان "آگوست بیل"، از رهبران "حزب سوسیال دمکرات کارگران آلمان"، در زندان بود؛ "ویلهلم لیبنکشت"، رهبر دیگر، به امید ایجاد وحدت، با لاسالی ها کنار آمده بود؛ مارکس و انگلس در مهاجرت انگلستان به سر می بردند و چنین بود که لاسالی ها ابتکار تهیه پیش نویس "برنامه گتا" را در دست گرفتند.

پیش نویس "که انتشار یافت و عیوب اساسی آن آشکار گشت، به مارکس رنجشی ژرف دست داد. آنچه را که او طی سالیان دراز بر سر آنها با لاسال و لاسالی ها جنگیده بود در آن برنامه یافت. انگلس نوشت: «برنامه دارای آن چنان ماهیتی است که هرگاه تصویب شود، مارکس و من هرگز قادر نخواهیم بود پیوستگی خود را با حزب جدیدی که بر این پایه بنیاد یافته است، اعلام کنیم». ... مارکس، در حالی که سخت گرفتار بود و به گفته خود او «می بایست فراتر از آنچه پزشکان اجازه داده اند» کار کند، به نگارش "حاشیه نویسی بر

برنامه حزب کارگران آلمان" که بعدها "نقد برنامه گتا" نام گرفت پرداخت و با این اثر خود، که چند صفحه ای بیش نیست "برای سراسر جنبش بین المللی کارگری در دوران نو، یعنی در شرایط مبارزه طبقه کارگر در دولت نظامی پروس-آلمان و در دورانی که باید از کمون پاریس درس هائی گرفته شود، یک برنامه پیکار ارائه کرد.

مارکس، در صفحه هائی اندک، درباره مسائل اساسی تئوری کمونیسم علمی اندیشه های مهمی را مطرح کرد: نقش دولت، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا، دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم، سوسیالیسم و خطوط اصلی کمونیسم رشد یافته، تولید و توزیع کل فرآورده های اجتماعی، آترناسیونالیسم پرولتری و حزب طبقه کارگر و... مارکس نوشته خود را با این عبارت انجیل پایان داد:

«من سخن خود را گفتم و جانم را خلاص کردم».

ممکن است کسانی چنین بیندیشند که انتقاد مارکس از نوشته ها و عبارات صد و چند سال پیش مردی به نام فردیناند لاسال، امروزه و در شرایط آغازین سده بیست و یکم، دیگر چه اهمیتی دارد؟ برای این نکته گیری، اما، پاسخ روشنی وجود دارد:

... سوسیالیسم از زمانی که با می گیرد و اعتبار می یابد و آغاز به رشد می کند، تا زمانی که به مرحله عالی تر به کمونیسم- فرا روید، ناگزیر با دردهای دیرپای زایمان همراه خواهد بود؛ دردهائی که در آن زمان "قابله ای چون مارکس می توانست به آنها بیندیشد و چگونگی را با آن صراحت و دقت ویژه خود پیش بینی کند. "نقد برنامه گتا" نه فقط به برخی از اصول اقتصادی و مسائل سازمانی- حزبی و پلیمیک با لاسالی ها می پردازد، بل به مراتب بیشتر، به آینده ای که هنوز در پیش است می اندیشد، و نه به گذشته! چنان که لنین می گوید: مارکس، هم با پدیده ویرانی سرمایه داری که در پیش است رو در رو بود، و هم با رشد آینده کمونیسم.

همچنین ممکن است کسانی باشند که متأثر از "فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم" و هیاهوی جهانشمول "تظم نوین جهانی"، اصالت و اعتبار مارکسیسم را زیر سؤال برند. به زعم آنها با پدیده "فروپاشی" گویا مارکسیسم امتحان خود را داده و مردود اعلام شده است، و از این رو، "نقد برنامه گتا" را نیز باید به تاریخ سپرد.

ببینیم خود تاریخ چه می گوید؟ تاریخ می گوید طی این یکصد و چند سال پس از مرگ مارکس، از میان اندیشمندان بیرون از قلمرو نفوذ جهانخواهان، تاکنون کسی پیدا نشده است که با دلائل روشن، همخوان، همه جانبه و با همان زبان دقیق ریاضی مختص مارکس، در رد اصول پایه ای "مارکسیسم" توفیق یافته باشد.

هرگاه از آن گونه تغییرات برخاسته از گذشت زمانه، که هر علمی را دستخوش تحول و تکامل می کند، و مارکسیسم نیز چون یک علم از این قاعده مستثنی نیست، بگذریم، به نظر می رسد که هیچیک از آن اصول بنیادین که "سوسیالیسم علمی" بر پایه آنها تکیه یافته، اعتبار خود را از دست نداده است.

با این همه، در شرایط آغازین هزاره سوم آنچه اهمیت تعیین کننده دارد و از این رو، وظیفه اساسی پژوهشگران آرمانخواه است، همانا بررسی آن تحولاتی است که در انطباق با دگرگونی زمانه و تغییر شرایط مادی و فرهنگی زندگی انسان ها پویایی مارکسیسم و چگونگی ست و سوی تکامل آن را می نمایاند.

و چنین است که بررسی "نقد برنامه گتا" که در آن "حاصل ۳۰ سال کار غول آسای مارکس، بنیاد گذار سوسیالیسم علمی، بازتاب یافته است" گذشته از راهیابی به سوی آینده، پژوهشگران را در تحلیل رویدادهای جهانی- تاریخی دوران ما، از جمله پدیده "فروپاشی" راهنمایی می کند. و همین نکته اساسی است که در شرایط ویژه کنونی، ترجمه و انتشار این اثر برجسته مارکس را - که نسخه هائی از ترجمه های قبلی آن نیز در دسترس نیست- سودمند و الزام آور می کند.»

"نقد برنامه گتا" را "تشرنوبل" در برلین منتشر ساخته و ۸ مارک قیمت دارد. با واریز کردن این مبلغ به شماره حساب

DEUTSCHE BANK BERLIN ۳۲۳۶۹۸۴ کد بانکی ۱۰۰۷۰۰۰۰ و ارسال فتوکپی پرداخت قیمت کتاب به آدرس "تشرنوبل" می توان این کتاب را دریافت داشت. آدرس نشر نوید:

POSFACH ۳۳۳
۱۰۹۹۷ BERLIN
GERMANY

زندگی می کنند و توان کار ندارند، باید تامین شود. با خیرات و میراث نمی توان جامعه را به پیش برد.

در مصاحبه با "ایران نیوز" و در ارتباط با سیاست خارجی:

سیاست خارجی: «به اعتقاد من، ما نباید به تشنجات بین المللی دامن بزنیم و رفتاری هم نداشته باشیم که در این مورد ایجاد شبهه کند. از سوی دیگر ما همواره آماده تشنج زدائی در همه مجامع بین المللی هستیم. ما می توانیم روابط خوبی با اروپا، ژاپن، چین و کشورهای آسیائی داشته باشیم. آنها اینک از خود استقلال نشان می دهند. مشکل امریکا، مشکل امریکاست، مشکل ما نیست. امریکا به ایران بد کرده و هنوز هم این رویه را ادامه می دهد. اوست که باید در روش خود تغییر دهد. در حال حاضر هیچ نشانه ای از حسن نیت در رفتار سردمداران امریکا با ایران وجود ندارد.

در ارتباط با کشورهای خلیج فارس، دست دوستی ما به سوی همه همسایگان دراز است و دوست داریم که با کشورهای اسلامی بیشتر رابطه داشته باشیم. امنیت منطقه خلیج فارس برای ما و سایر کشورهای منطقه اهمیت یکسان دارد، زیرا رشد اقتصادی و سیاسی همه منوط است به امنیت منطقه. من اعتقاد راسخ دارم که ملت ها و دولت های این منطقه می توانند امنیت را تامین کنند. بنابراین ما خواستار خروج بی قید و شرط بیگانگان از منطقه هستیم»

درباره فرا گروهی بودن:

«... من با هیچ گروهی ائتلاف نکرده ام، زمانی که کاندیداتوری ریاست جمهوری را پذیرفتم، اعلام کردم که نمی خواهم در انحصار گروه خاصی باشم، بلکه به عنوان کاندیدا، الویت ها و گرایش ها و بینش هایی دارم که سعی می کنم با رعایت مصالح کشور آنها را مطرح کنم و هر کس آنها را پسندید می تواند از آنها حمایت کند. برای مثال، یکی از اصول من پذیرش تنوع گروه ها و تفکرات است که بتوانند در فضائی امن عقیده خود را مطرح کنند.

اگر ما تنوع را به عنوان یک امر واقعی در جامعه بشری بپذیریم و اگر بپذیریم که انسان ها حق دخالت در تعیین سرنوشت خود را دارند، پس باید این تنوع افکار را بپذیریم و به رسمیت بشناسیم. به اعتقاد من جامعه مدنی بدون تشکل ها و نهادهای مدنی و حزب سازمان یافته که از متن جامعه ظاهر شده باشد شکل نمی گیرد. البته شاید اگر بروز تشکل های صنفی، فرهنگی و اجتماعی ابتداء شکل بگیرد خود قدم خوبی برای رسیدن به تشکل های فراگیرتر یعنی احزاب باشد.

باید در جامعه تحمل شنیدن افکار و عقاید مختلف را رواج داد تا انسان های متفکر و اندیشمند، میدان لازم را برای حضور و مشارکت کسب کنند. برخورد افکار، رشد و توسعه سیاسی، جانی برای تعلق و چابکدستی باقی نمی گذارد. اگر واقعا خواهان مشارکت مردم در امور هستیم، باید امکان حرف زدن را نیز به آنها بدهیم. من طرفدار تشکل های مناسب در کشور هستم و در این ارتباط شوراهای مختلفی در قانون اساسی پیش بینی شده است.

سرمایه گذاری خارجی:

«من اصلا اعتقاد به سرمایه گذاری خارجی برای ایجاد اشتغال ندارم، زیرا اولاً اتکاء محوری برنامه های ما بر منابع و نیروهای داخلی است و نه کمک از خارج، ثانیاً عقیده ما بر این است که منابع داخلی می تواند تمام نیازهای کشور را در زمینه سرمایه گذاری و ایجاد اشتغال و تولید پاسخ دهد، لیکن برنامه ریزی صحیح می خواهد. جامعه مطلوب جامعه ایست که مستقل بوده و وابسته به بیگانگان نباشد.»

درباره فساد اداری و رشوه خواری و اخلاق اجتماعی:

«برخی از فسادهای اداری به دلیل وضع نابسامان اقتصادی کشور است. راه حل آن هم ابتدا در ارتقای سطح درآمد کارمندان و بعد اصلاح سیستم اداری کشور است، زیرا اعتقاد من بر اینست که سیستم اداری متناسب با نیازهای کشور نیست. آنچه از نظر من خطر جدی است، سوء استفاده از امکانات عمومی یا دولتی است که یک جرم بزرگ است و دولت باید با آن مبارزه کند. قانون گرائی، دفاع از حرمت انسانی و حقوق و آزادی های او و دفاع از حقوق شهروند ایرانی در هر کجا که هست. بخش عمده ای از مسائل به وضع ناگوار اقتصادی افراد مربوط است. در مرحله اول باید وضع اقتصادی کارکنان دولت را سر و سامان داد و توأم با آن به اصلاح ساختار اداری پرداخت. درعین حال باید

دیدگاه های اقتصادی، فرهنگی،

سیاسی و مذهبی

دکتر محمد خاتمی کاندیدای ریاست جمهوری که در برابر "ناطق نوری" قرار گرفته است!

انتخابات ریاست جمهوری، براساس همه شواهد موجود، صحنه رقابت دو تکرش نسبت به آزادی ها، اقتصاد متکی به تولید و متمایل به عدالت اجتماعی، قانونیت در جمهوری اسلامی، نوع مناسبات خارجی، طرد یا تشدید ارتجاع مذهبی-بازاری و ... می باشد. انتشار دیدگاه های غیر حکومتی، از آن نوع که دکتر حبیب الله پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز، مهندس عزت الله سحابی و دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران بیان داشته اند، علیرغم همه محدودیتی که در انتشار آن ها و آگاهی مردم از این دیدگاه ها صورت گرفته است، بهرحال دیدگاه های جانشین را در تقسیم زمینه های حکومتی، مطرح ساخته است. این درحالی است که کاندیدای طیف چپ مذهبی و کارگزاران سازندگی، دکتر محمد خاتمی نیز، طی دوران اخیر، در ده ها سخنرانی، مصاحبه و اظهار نظر، فضای جدیدی را در تمامی این عرصه ها وعده داده است. "راه توده" در شماره ۵۸ بخشی از نقطه نظرات مهندس عزت الله سحابی، دکتر پیمان و دکتر ابراهیم یزدی را منتشر ساخت. در این شماره نیز اخباری در ارتباط با تدارک کارزار انتخاباتی توسط کاندیداهای غیر حکومتی منتشر شده است. آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از ده ها شماره روزنامه ها و نشریات داخل کشور است که نقطه نظرات دکتر محمد خاتمی در آنها بازتاب یافته است. طبقاً ما نقطه نظرات مشترک و مشابه را که در این نشریات و روزنامه ها انتشار یافته حذف کرده ایم و چکیده ای از مجموع آنها، برای آشنائی با دیدگاه های وی فراهم آورده ایم.

در همین شماره "راه توده" برجسته ترین نقطه نظرات طیف بازار، مؤتلفه اسلامی، روحانیت مبارز، که "ناطق نوری" را کاندیدای خود اعلام داشته اند، فراهم ساخته ایم. از آنجا که ناطق نوری، برخلاف دکتر محمد خاتمی، خود را کاندیدای مستقیم روحانیت مبارز و مؤتلفه اسلامی معرفی کرده است، دیدگاه های وابستگان مستقیم به مؤتلفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران، طبقاً باید برنامه و دیدگاه های ناطق نوری باشد و یا اگر او اساساً دارای دیدگاهی نیز نباشد، اجباراً همین دیدگاه ها را می باید اجرا کند و کابینه خود را از دارندگان این نظرات تشکیل دهد.

همه شواهد نشان می دهد، که رقابت اصلی، در این انتخابات میان این دو دیدگاه و کاندیداهائی جریان خواهد یافت که با این دو دیدگاه مشخص شده اند.

درباره عدالت اجتماعی و مبارزه با چابکدستی:

«... تعلق، چابکدستی، بی بند و باری و غیره ناپورده کنند انسانیت و اخلاق است. نمی توان جامعه ای را که در آن فقر باشد، تحمل کرد. جامعه عقب افتاده و درمانده و محتاج نان شب نمی تواند از درون غنی شود. سازندگی و آبادانی که مورد نظر ماست، فقط در بخش اقتصادی نیست، بلکه توسعه و سازندگی همراه با رشد اقتصادی باید در بخش های سیاسی، فرهنگی و غیر نیز دنبال شود. در جامعه نباید شاهد وجود انسان هائمی بود که محتاج نیازهای اولیه زندگی مانند تحصیل، درمان، بهداشت و غیره باشند. یک جامعه مطلوب و آباد را بدون عدالت نمی توان مطلوب دانست. جوامع توسعه یافته ای در جهان وجود دارند که در آنها امکانات تنها در اختیار اقلیتی محدود است و در آن از عدالت اجتماعی خبری نیست. معاش تمام کسانی که در جمهوری اسلامی

۵- رفع موانع مشارکت مردم و گسترش، تعمیق و نهادینه کردن آن در تمامی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی، فنی و سیاسی و بویژه اجرای قانون شوراها؛

۶- جلب اعتماد و بهره‌مندی از رای اندیشمندان، متخصصان و کارشناسان در طراحی و اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های دولت؛

۷- تاکید بر حضور فعال و مستمر همه قشرها، مخصوصاً زنان و جوانان و پذیرش رقابت به عنوان یکی از مجاری اساسی مشارکت؛

۸- نقد منصفانه عملکرد دولت‌های گذشته (میرحسین موسوی و هاشمی رفسنجانی) و دیدن نقاط قوت و ضعف در کنار یکدیگر و کوشش برای اصلاح مداوم راه کارها؛

۹- تحریک از منافع ملی، دفاع از حقوق اتباع ایرانی در سراسر گیتی، و دفاع از ایرانی سربلند، آباد و مستقل در متن جامعه جهانی براساس سه اصل "عزت، حکمت، مصلحت"؛

۱۰- اتخاذ سیاست‌های مشارکت جویانه و فراگیر.

برگرفته شده از سخنرانی دکتر خاتمی در جمع نمایندگان "مجمع حزب الله مجلس" (مکعب از طیف خط امام و کارگزاران):

«اگر مجلس نماینده مردم است و اگر در جامعه گرایش‌های مختلف هست، طبیعی‌ترین وضع این است که این گرایش‌های عقلی و عملی شده و با کم کردن احساسات و خردپذیری در درون مجلس متبلور شود.

این تمرین نهادینه شدن تنوع‌های درون جامعه است و با توجه به اینکه بیشتر گروه‌های ما عاطفی است، خوب است این گروه‌ها مظهر گرایش‌های تعریف شده و تلویین شده جامعه باشند که دارای اساسنامه هم باشند... البته بنده معتقد بسیاری از انسان‌های وارسته و شایسته‌تر از بنده نیز در جامعه هستند، منتهی شروع این مساله، یعنی اعلام کاندیدا شدن من با اصرار و تاکید گروه‌ها و افراد انجام گرفت و با توجه به اینکه اینجانب دارای هویت و شخصیت هستم، سعی می‌کنم بر اساس اولویت‌ها و مسائل مهم در جامعه و قابل اجرا بودن آنها، منطقی عمل کنم.

از من در این جمع ستوال شد که کدام اقتضای خود می‌یابم. قضاوت در این مورد را به خود شما واگذار می‌کنم. اما چون هدف اصلی بنده این است که به لطف خداوند متعال اجازه بدهیم قدرت انتخاب مردم بالا برود، به همین منظور بنده نظرهای گوناگون آنها را که به اصول انقلاب ایمان دارند، حتی آنها را که به ایران ایمان دارند و حاضر هستند در چارچوب نظام اسلامی زندگی کنند، قبول دارم و هرگز به نفع نظام نمی‌دانم که یک حرکت عین نظام و مابقی بیرون نظام باشد. اگر ۱۵ درصد از افراد نیز به جهت حمایت از اینجانب درون نظام بیایند، بنده خود را پیروز می‌دانم و امیدوارم که خداوند این حرکت را قبول کند. البته بنده خود را لایق‌تر از دیگران نمی‌دانم، اما شرایط اجتماعی و بیرونی برای هر کس یکسان فراهم نمی‌شود و این شرایط تابع مسائل درونی افراد نیست. من احساس می‌کنم، که می‌توانم بیانگر خواست مردم باشم و افرادی با استفاده از این حرکت به درون نظام راه پیدا کنند و از این رو این کار را خدمتی به نظام می‌دانم. طبیعی است که اگر اکثریتی هم در کار باشد، خوب، انسان باید به لطف خداوند مسئولیت بزرگی را بر دوش بگیرد.

سوابق دکتر خاتمی

آنچه که به سوابق بنده مربوط می‌شود، اینست که سطوح عالی را از سال ۴۰ تا ۴۴ در حوزه گذراندم. در سال ۴۴ تا ۴۸ در اصفهان سطوح عالی را گذراندم و از سال ۵۰ تا ۵۶ به ترتیب درس خارج را در حضور مرحوم آیت الله حاج مرتضی حائری استفاده کردم و همچنین بخشی را هم در خدمت حضرت آیات وحید خراسانی و حاج آقا نوری بودم و در محضر آیت الله حاج آقا موسی شبیری زنجانی. دو جلد اول و دوم "اسفار" را خدمت جناب آقای جوادی آملی خواندم و جلد سوم معارف ایشان و دو جلد خصوصی اول "هگل" و بعد "مارکس و مارکسیسم" را با ایشان داشتم. در سال‌های ۴۴ تا ۴۸ در اصفهان در یک تشکیلات مخفی حضور داشتم. همچنین تقریباً تمام اطلاعات و اعلامیه‌هایی که به نام روحانیون مبارز داخل کشور، روحانیت مبارز، فضایی حوزه علمیه قم در سال ۵۳ تا ۵۷ منتشر شده است، به قلم بنده بوده‌اند. خود من، هم فلسفه و هم اقتصاد را در حوزه تدریس کرده‌ام و اکنون نیز پس از یک دوره تدریس اندیشه‌های سیاسی غرب، کتابی در این زمینه تهیه کرده‌ام. در دو

به شدت با سوء استفاده کسانی که از امکانات دولتی و عمومی سودجویی و ثروت‌های بباد آورده را انباشته می‌کنند، مقابله کرد. جامعه‌ای که در آن چاپلوسی، تملق، دروغ، دو رونی و تهمت وجود داشته باشد، جامعه اسلامی نیست.»

درباره سازندگی:

«... بهترین رئیس جمهور آینده کسی است که برنامه سوم را تدوین کند، برنامه‌ای که با تجزیه برنامه اول و دوم و براساس رفاه اجتماعی بیشتر مردم باشد. برنامه دراز مدت من اینست که سرعت رشد اقتصادی را با عدالت اجتماعی هماهنگ کنیم، اگر زندگی مردم تامین نشود، نظام پشترانه و سرمایه اصلی خود را که مردم هستند از دست می‌دهد. البته راه حل در افزایش تولید و توزیع عادلانه درآمدهاست که در این مورد باید ساختار امنیت برای تولید و سیستم مالیاتی کشور را اصلاح کرد. با برنامه‌های ضربتی باید جنبه‌های خشن فقر را در اسرع وقت نابود کرد.»

درباره روحانیون:

«... انتقاد وظیفه مردم است و همه افراد و گروه‌ها باید در مسیر حکومت سلیقه‌های یکدیگر را تحمل کنند و با هدف واحد و انگیزه واحد راه حل‌های مناسبی را برای اداره امور جامعه پیدا کنند. به جامعه‌ای، جامعه مدنی می‌گویند که در زیر چتر اسلام، ولی فقیه و قانون اساسی تنوع و تکثر را بپذیرد.»

درباره معلمان

«اگر به معلم و استاد به گونه‌ای شایسته نپردازیم و زندگی آبرومند و منزلت اجتماعی آنان را بدرستی ایجاد نکنیم، شاهد تحول در هیچ یک از زمینه‌های توسعه مانند علم، صنعت، کشاورزی و غیره نخواهیم بود.

درباره اعمال زور در جامعه:

«توسل به زور و خشونت برای رواج فرهنگ اسلامی نادرست است. ممکن است شخص در جامعه به ظاهر مطابق میل ما رفتار کند، اما این در درون متخیر به انفجار شده و اوضاع را در خفا بدتر می‌کند.

درباره مهندس موسوی و معاون اول ریاست جمهوری:

«این جانب به مدت ۷ سال در کابینه ایشان بوده‌ام. ایشان توانست در طی دوران دفاع مقدس کشور را به صورت آبرومندانه‌ای اداره کند و آرزوی بنده این است که بتوانم از وجود ایشان استفاده کنم، هر چند ایشان خود را از مسئولیت‌های اجرایی کنار کشیده و بیشتر ترجیح می‌دهد مشاور باشد.»

درباره اهداف و برنامه‌ها، در سند کاریایه انتخاباتی:

- ۱- تلاش برای نهادینه کردن حاکمیت قانون و در راس آن "قانون اساسی"؛
- ۲- زدودن ننگ فقر و تامین زندگی شرافتمندانه برای همه افراد، به ویژه محرومان و مستضعفان و جلوگیری از بروز شکاف‌های عمیق اجتماعی؛
- ۳- استقرار امنیت، از طریق مبارزه با قانون شکنی، خشونت و مقابله با سوء استفاده کنندگان از امنیت و اعتماد ملی؛
- ۴- به رسمیت شناختن تنوع و تفاوت‌ها و دفاع از حقوق اقلیت‌ها، با تاکید بر حفظ وحدت اسلامی و همبستگی ملی و مقابله با اقدامات تفرقه افکنانه؛

دوره، یک فوق لیسانس و یک دوره دکترا، اندیشه سیاسی در اسلام را نیز تدریس کرده ام که کتاب آن نیز بزودی منتشر می شود.

درباره ولی فقیه و اصل "ولایت فقیه"

ولایت فقیه به عنوان رکن این نظام پذیرفته شده است. یعنی مخالفت با ولایت فقیه مخالفت با نظام است، اما مخالفت با نظام دلیل اعدام شدن افراد نیست، منتهی کسی که در داخل نظام هست و می خواهد از حقوق این نظام برخوردار باشد، باید تن به تابعیت از ولایت فقیه بدهد. این درست نیست که بگوئیم ولایت فقیه تنها دسته ای از دهها دسته شیعه است. ولی فقیه، ولی فقیه هر کسی است که این نظام را پذیرفته است. ولی رهبر اقلیت نیز هست. رهبر کسانی هم که دین ندارند، اما نظام را پذیرفته اند نیز هست. بنده که شیعه پیرو امام هستم، طبیعی است که این نظریه را از نظر اعتقادی هم پذیرفته ام. این بحث خطرناک است که گفته شود تنها یک دسته خاصی ولایت فقیه را قبول دارند.

درباره وضع اقتصادی کشور

کشور ضعیف از نظر اقتصادی، عدالت و ایمن هم ندارد. سازندگی در این مملکت از انتخابات ماست، اما درعین حال، هم رهبری و هم ریاست جمهوری این راه را قبول دارند. ما الگوی کره جنوبی یا ترکیه را مبنی بر این که زیر ساخت ها و توسعه اقتصادی به قیمت نابودی یک نسل رشد پیدا کنند را به دو دلیل نمی توانیم پیاده کنیم؛ یکی از نظر ارزش اسلامی و دوم از نظر اینکه ما هیچ پایگاه دیگری جز مردم نداریم و نمی توانیم متکی به بیگانه باشیم. بنده با این مساله که به همراه حفظ استقلال، سرمایه های خارجی نیز بداخل راه پیدا کند مخالف نیستم، اما ما تکیه گاهمان همین ملت است و به همین دلیل رعایت معیشت مردم در کنار پیشرفت اقتصادی برای ما یک اصل است. اما عدالت باید راه حل نشان دهد و مبارزه با جلوه های خشن فقر یک اصل است که در جامعه ما چنین جلوه ای نباید باشد. اینکه جامعه را به سوی کفاف ببریم از اصول ماست. ما از مردم پول بیمه دریافت می کنیم و باید بنشینیم و با کمک گرفتن از علم و فکر، راه حل این مشکل را بیابیم. یعنی تامین معیشتی مردم، بهداشت، تامین اجتماعی، آموزش همگانی و بقیه امور، اینها باید با یک برنامه عملی پیش بروند و تولید، تولید، تولید و بازهم تولید. چون تا این کشور تولید نداشته باشد، نه اشتغال صحیح وجود دارد، نه تورم کاهش می یابد و نه صادرات ما که باید روز به روز افزایش یابد و به نفت کمتر تکیه بکنیم، سازمان خواهد یافت. اینها جزو مسائل عمومی است که همه از آن با خبر هستند. منتهی واقعیت این است که در کنار اقتصاد و توسعه اقتصادی باید به توسعه سیاسی هم بپردازیم. ملت ما رشید است، ملت ما انقلاب اسلامی را پیروز و جامعه سیاسی ایجاد کرده است و در این جامعه است که تنوع و مشارکت مردم پذیرفته شده است. ما احتیاج به نهادها داریم، احتیاج به تشویق جامعه برای سوق یافتن به گرایش های مختلف داریم تا مسئولیت ارزش های ما پذیرفته شود و در کل دستاورد ما همین قانون اساسی ماست.

درکابینه من، زنان حضور خواهند داشت!

یکی از هفته نامه های خواندنی و برخوردار از تکنیک روزنامه نویسی در جمهوری اسلامی "روز هفتم" است. این هفته نامه اخیرا مصاحبه ای را بصورت پاسخ های کوتاه در برابر پرسش های کوتاه، از دکتر خاتمی منتشر کرده است. برخی از این پرسش و پاسخ کوتاه را در زیر می خوانید:

* گفته اید مردم از شعار خسته شده اند، برنامه شما چیست؟

- اجازه بدهید شعار ندم!

* منظورتان از فراخوانی بودن که عنوان می کنید چیست؟

- تلاش برای شنیدن و پذیرفتن حرف حساب و همکاری با همه نیروهای متعهد، کاردان و آگاه

* نوع و سطح مشارکت زنان را در مدیریت جامعه چگونه می بینید؟

- زنان ما به تناسب آگاهی و کاردانی خود شایستگی مشارکت در سطح وسیعتر و بالاتر را دارند.

* یعنی آیا احتمال دارد در کابینه شما زنان حضور داشته باشند؟

- آری.

* با یک کابینه ائتلافی چقدر می توانید کار کنید؟

- از همه نیروهای کارآمد باید بهره گرفت. در هر حال ائتلاف در حداقل شرایط کنونی از انحصار در حداکثر بهتر است.

* مهمترین مشکل مردم را چه می دانید؟

- تورم و اشتغال و نیز نهادینه نشدن اخلاق و قانون

* عده ای تجارت را محور توسعه می دانند وعده ای دیگر تولید را، شما چه می گوئید؟

- بدون تردید تولید محور توسعه است.

* تاکنون چه تالیفاتی داشته اید؟

- مقالات علمی، سیاسی و اجتماعی فراوان و نیز دو کتاب منتشر شده "بیم موج" و "از دنیای شهر تا شهر دنیا" و کتاب آماده انتشار "سیری در اندیشه سیاسی مسلمانان"

* در چه رشته ای تحصیل کرده اید؟

- فلسفه، در دانشگاه علوم و معارف اسلامی در حوزه.

* به کدام فیلسوف، فقیه و عارف علاقه بیشتر دارید؟

- عالمان و فقیهان و فیلسوفان و عارفان همگی ارجمندند، ولی انس من با فارابی، صدرالمتاهلین، شیخ انصاری و حافظ بیشتر است.

* به چه زبان های خارجی آشنائی دارید؟

- عربی، انگلیسی و آلمانی.

* از فعالیت فرهنگی تان در آلمان بگوئید؟

- به پیشنهاد و اصرار شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی به آلمان رفتم و مسئولیت مرکز اسلامی هامبورگ را پذیرفتم و طبعاً با مسلمانان ساکن آن دیار و نیز مجامع دینی و علمی آنجا تماس و تبادل نظر داشتم.

* در چه سالی ازدواج کردید؟

- در سال ۱۳۵۳ و دو دختر و یک پسر بزرگ دارم که همگی محصلند. لیلا دانشجویست، نرگس دانش آموز دبیرستان و سید عمادالدین دانش آموز دبستان.

* چه تغییر و تحولی در کیهان در زمان شما روی داد؟

- امتیازها و افتخارهای کیهان را به حساب همه عزیزانی بگذارید که در این موسسه مهم زحمت می کشیدند. بنده نیز خوشوقتم که چند سال در جمع همکاران خوب کیهانی بوده ام. قرار ما بر این بود، که کیهان که آزاد شده انقلاب اسلامی و در خدمت مردم خوب ایران بود، واقعا منعکس کننده شخصیت، آرمان و خواست مردم باشد، ناظری دقیق بر جریان ها و در حد خود ناقد آنها به معنی صحیح آن. اجازه بدهید دآوری در این باب را به عهده اندیشمندان منصف و متعهد واگذار کنم.

پس از این که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی شدم، خدمت حضرت امام رسیدم و عرض کردم که با توجه به اشتغال های تازه، امر رسیدگی به کیهان برابم دشوار است، بخصوص که می خواهم به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی با همه وسائل ارتباط جمعی نسبت مساوی داشته باشم. حضرت امام فرمودند شما همچنان نماینده من در کیهان هستید، ولی برای سرپرستی آن هر کسی را که صلاح می دانید انتخاب کنید و بنده نیز با توجه به فضائل و امتیازهای برجسته، دینداری، روشن بینی، اندیشه ورزی و زهد برادر شهیدم شاهچراغی که هنوز داغ او برای دوستدارانش تازه است، از ایشان برای اینکار دعوت کردم و الحق که دوران سرپرستی او را باید موفق ترین و شکوفاترین دوران حیات کیهان دانست.

(راه توده: درباره ترور شاهچراغی و دیگر ترورهای مشابه، حزب توده ایران اعتقاد دارد، که تمامی آنها - جدا از اینکه چه کسانی متهم و یا عامل اجرای آنها شده اند- با هدف هموار ساختن قدرت یابی مطلق ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری وابسته و مذهبی ایران صورت گرفته است و اصولا نگرانش فصل مهمی از تاریخ پرحادثه و خونین سال های پس از پیروزی انقلاب بهمن، بی اعتناء به نتایج عملی و واقعی این ترورها ناممکن است. در همین شماره و از قول روزنامه "سلام" می خوانید که روز نامه "کیهان" اکنون سخنگوی کیست و سرانجام در خدمت کدام اهداف قرار گرفته است.)

* شما مدتی مسئول ستاد تبلیغات جنگ بودید، از آن ایام چه خاطره ای دارید؟

- آن دوران کوتاه سراسر خاطره تلخ و شیرین بود. چه در جلسات ستاد در تهران و چه مأموریت هایی که در جبهه ها داشتم. اما خاطره انگیزترین مورد، جلسه ای بود که به دعوت حضرت آیت الله خامنه ای که در آن زمان رئیس جمهور بودند، در دفتر ایشان با شرکت عده ای از مسئولان طراز اول کشور تشکیل شد و حضرت حاج محمد آتای خمینی نامه امام را مبنی بر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل و آتش بس قرائت کردند و بحث هایی که در آن روز شد همه برای من خاطره انگیز است.

روزنامه کیهان، در خدمت انصار حزب الله

روزنامه سلام در شماره ۶ فروردین خود، در پاسخ به سؤال یکی از تلفن کنندگان به این روزنامه، که خواهان اطلاع از گرایش های دو روزنامه قدیمی ایران، یعنی کیهان و اطلاعات شده بود، نوشت:

«کیهان گرایش به سوی گروه موسوم به انصارحزب الله دارد و اطلاعات گرایش به سوی کارگزاران.»

(راه توده: به مطلب مربوط به دیدگاه های دکتر خاتمی و قسمت مربوط به سرنوشت روزنامه کیهان پس از ترور شاهچراغی سرپرست این روزنامه پس از دکتر خاتمی مراجعه کنید.)

گزارش انتخابات میان دوره ای مجلس در اصفهان

موتلفه اسلامی و روحانیون بازاری یکبار دیگر طرد شدند!

انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی، نتایج آن و رویدادهای مرتبط با این انتخابات، رویدادی بود، که اگر از زوایای مختلف به آن نگاه نشود، درک روحیه مقاومت مردم و انگیزه های این مقاومت می تواند بر اثر گرد و خاک تبلیغاتی حاکم بر مهاجرت از دیده پنهان بماند.

چه در دو مرحله از دور نخست این انتخابات و چه در انتخابات میان دوره ای، مردم در اکثر شهرهای به کاندیداهای روحانیون حکومتی، سران حزب موتلفه اسلامی و کاندیداهای بازاری این حزب در شهرستان ها رای ندادند و بدین ترتیب بزرگ ترین واکنش مسالمت آمیز مردم در برابر طرفداران سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی به نمایش گذاشته شد. اصفهان از جمله شهرهای ایران بود، که نتایج انتخابات آن در هر دو دوره انتخابات، آئینه تمام نمای این واکنش بود. درباره اصفهان "راه توده" تاکنون چند گزارش را، بویژه در ارتباط با غلط بودن مشی تحریم انتخابات و شرکت مردم در این انتخابات - علیرغم این موضع انفعالی اپوزیسیون خارج از کشور - منتشر ساخته است. یکی از این گزارش ها به قلم "لطف الله میثمی" از مبارزان مذهبی بود، که در نشریه "ایران فردا" چاپ تهران انتشار یافته بود.

بدینال اعلام نتایج انتخابات میان دوره ای اصفهان و پذیرش نتایج آن از سوی شورای نگهبان، گزارش بسیار خواندنی دیگری در نشریه ایران فردا منتشر شده است. ما بار دیگر و با این امید که تحریم کنندگان انتخابات با خواندن این گزارش و مقایسه آمارها و در حقیقت آنچه که در ایران و بی اعتناء به چپ روی ها و انفعال های خارج از کشور پیش می رود، با آنچه در تصورات خود دارند، موجب بیداری شود، بخش های اساسی این گزارش را در زیر می آوریم. این گزارش توسط دکتر "بهزاد حق پناه" و "سعید مدنی" تهیه شده و در شماره ۳۱ ایران فردا انتشار یافته است.

«...در انتخابات اول تنها یک نفر، یعنی خانم اخوان بی طرف آراء لازم را کسب کرد (۲۰۳۵۷۰ رای، که ۷۰۳۶ آراء بود) و ۸ نفر نیز به دور دوم راه یافتند. در میان این جمع تنها یک نفر روحانی (احمد سالک) وجود داشت، دو نفر خانم نیز در رده اول و دوم قرار داشتند. ترکیب گروهی و جناحی ۹ نفر عبارت بود از جناح حزب جمهوری سابق اصفهان و افراد منتسب به جامعه روحانیت مبارز و روزنامه رسالت، ۴ نفر (شامل رتبه های دوم، ششم و هشتم). جناح مقابل که شامل ائتلافی از افراد منتسب به آیت الله طاهری امام جمعه اصفهان و کارگزاران بودند نیز ۵ نفر (شامل رتبه های اول، سوم، چهارم، پنجم و هفتم).

خانم اخوان بی طرف، همسر آقای دکتر کامران می باشد که صلاحیت ایشان در آخرین روزها از سوی شورای نگهبان رد شد. جالب توجه است که در همان انتخابات اول بسیاری از مردم اصفهان نام خانم اخوان را با عنوان همسر دکتر کامران نوشتند که این آراء نیز جزو آراء باطله محسوب شد.

راه توده: تمام این تهیدات از سوی شورای نگهبان و هیات های نظارت محلی برای آن بود که "علی اکبر پرورش"، کاندیدای چند نوبت ریاست جمهوری در جمهوری اسلامی، قائم مقام دبیرکل حزب موتلفه اسلامی و یکی از سران شناخته شده حجتیه بتواند رای آورده و به مجلس راه یابد. این فشار ارتجاع حکومتی و بازاری ها با مقاومتی که در زیر و در ادامه گزارش نشریه ایران فردا می خوانید روبرو شد:

«...بر اساس آمار موجود، تعداد افراد واجد شرایط رای دادن در اصفهان حدود ۷۸۰ هزار نفر می باشد. بنابراین در انتخابات اول حدود ۷۲ درصد افراد واجد شرایط رای دادند. (راه توده: این درصد شرکت کنندگان در انتخابات را مقایسه کنید با مدال پیروزی تحریم انتخابات، که بر سر آن بین نشریه نامه مردم، راه کارگر، میهن و کار نزاع است و در این میان نامه مردم بیش از همه دست بردار نیست!) یکی از دلائل عمده

حضور نسبی فعال مردم اصفهان در انتخابات اول را می توان ناشی از رقابت فشرده انتخاباتی در دوره مذکور دانست. پس از بررسی نتایج بدست آمده در انتخابات اول که با اعلام نظر شورای نگهبان باطل شد، به بررسی انتخابات دوم که در بهمن ماه برگزار گردید می پردازیم. تعداد کل آراء در انتخابات دور دوم نسبت به دور اول به شدت کاهش یافت.»

(راه توده: از جمله انگیزه های شورای نگهبان برای کشانندن انتخابات به مرحله دوم، همین هدف بود. یعنی ناامید ساختن مردم و خانه نشین ساختن آنها. ما در تحلیل نتایج اولین دور انتخابات و فشاری که ارتجاع با براف انداختن نیروهای فشار در شهرها، تحت عنوان مبارزه با لیبرالسم سازمان داده بود، بر همین نکته محوری تاکید کردیم و از همگان خواستیم که با درک شرایط ایران و فرصتی که برای طرد ارتجاع و بازار و رشد آگاهی مردم بوجود آمده خود را کنار نکشیده و با تمام نیرو وارد میدان شوند. متأسفانه این هشدارباش در مهاجرت انعکاسی نداشت و اپوزیسیون همچنان بر تحریم انتخابات و راست روی زیر نقاب چپ روی ادامه داد. راه توده با درک همین تیرنگ ارتجاع در اطلاعیه خود بمناسبت انتخابات میان دوره ای نیز، نسبت به این ترفند هشدار داد و از همه نیروهای طرفدار تحولات در ایران خواست، تا با تمام قوا مردم را تشویق به شرکت در انتخابات و رای ندادن به کاندیداهای مورد حمایت بازار و ارتجاع مذهبی کنند. حال ببینیم واقعیات به نقل از گزارش منتشر شده در نشریه ایران فردا چیست و کدام سیاست و مشی را تأیید می کند: تحریم یا حضور در صحنه)

ایران فردا می نویسد:

«...در حالیکه در دور اول حدود ۷۲ درصد افراد واجد شرایط رای داده بودند، در انتخابات دور دوم جمع کل آراء ۳۲۹۲۵۵ رای، یعنی ۴۲ درصد افراد واحد شرایط بود. بنابراین اولین اثر عدم تمکین شورای نگهبان به آراء مردم اصفهان کاهش جمعیت رای دهنده بود. در انتخابات دور دوم، مثل انتخابات اول، خانم اخوان یا همسر آقای دکتر کامران بازاری ترین رای را به خود اختصاص داد. با این تفاوت که در انتخابات اول فقط ۳۶٫۷ درصد شرکت کنندگان به خانم اخوان رای داده بودند، اما در انتخابات دور دوم ۶۱٫۲ درصد آراء به نام ایشان به صندوق ریخته شد. (راه توده: به مقاومت مردم و پایداریشان در برابر شورای نگهبان توجه کنید! آنها، که شعار طرد ولایت فقیه را پرچم انفعال سیاسی خود ساخته اند، حتی در همین حد نیز نتوانستند طرد عملی روحانیون حکومتی و شورای نگهبان را از سوی مردم درک کنند!) در انتخابات اخیر آقای عبدالرحمن تاج الدین که قبلاً صلاحیت وی توسط شورای نگهبان رد شده بود نیز ۳۹٫۴۷ درصد آراء را به خود اختصاص داد. لازم به توضیح است که آقای تاج الدین، کاندید خانه کارگر اصفهان است که با اصرار و پافشاری آیت الله طاهری صلاحیتش مورد تأیید قرار گرفت. خانم پیشگاهی فرد، که در انتخابات اول رتبه دوم را کسب کرده بود، در انتخابات دور دوم به رتبه سوم نزول کرد، ضمن آنکه آراء وی در مقایسه با دور اول حدود ۴۰ هزار رای کاهش یافت. وی در فهرست اسامی کاندیداهای جناح وابسته به روحانیت مبارز و اعضای سابق حزب جمهوری اسلامی بود. بنابراین خانم اخوان و آقای تاج الدین، به عنوان کاندیدای جناح خط امام و کارگزاران و خانم پیشگاهی فرد، به عنوان کاندیدای جناح وابسته به روحانیت مبارز به مجلس راه یافتند و چهار نفر نیز برای شرکت در مرحله دوم انتخابات مشخص شدند. در بین چهار نفر آخر، نام آقای علی اکبر پرورش در رتبه پنجم جای تامل فراوان دارد، زیرا در بین کاندیداها، شاید صاحب نام ترین

مذاکرات پنهان لاریجانی در انگلستان کم کم فاش می شود!

با آنکه جزئیات سفر و مذاکرات پنهان محمد جواد لاریجانی در لندن، همچنان در پرده‌ای از ابهام باقی مانده است، در لایبلا اخباری که در روزنامه‌های ایران منتشر می‌شود، می‌توان اشاره به برخی از زمینه‌های این مذاکرات را پیدا کرد.

روزنامه سلام در تاریخ ۵ فروردین ۷۶ در رابطه با همین مذاکرات، اشاره به نکته قابل توجهی کرد. این روزنامه در پاسخ به یکی از تلفن‌کنندگان به ستون «الوسلام» پیرامون دلیل بالا بردن قیمت جایزه قتل سلمان رشدی با اشاره به مذاکرات لاریجانی در لندن و تشویق آنها به مخالفت با دکتر محمد خاتمی نوشت:

«... یکی از دلسوزان... به انگلیسی‌ها گفته است، این کسی که برای قتل سلمان رشدی قیمت را بالا برده، از طرفداران آقای خاتمی است و تلویحا به انگلیسی‌ها فهمانده است که شما نباید از رئیس جمهور شدن آقای خاتمی استقبال کنید. حال این سؤال که چه کسی در ایران خوب است رئیس جمهور شود، چه ارتباطی با انگلیسی‌ها دارد و چرا باید با آنها در میان گذاشته شود؟...»

بدین ترتیب سلام افشاء می‌کند، که یکی از موارد مورد مذاکره محمد جواد لاریجانی در لندن، جلب حمایت انگلستان از تبلیغ به سود ناطق نوری و سپردن وعده‌هایی به آنها در این ارتباط بوده است. انجام نخستین مصاحبه بخش فارسی رادیو بی بی سی با ناطق نوری، گرچه با واکنش‌های منفی مردم در داخل کشور روبرو شده است، اما بهرحال می‌تواند بخشی از توافق‌های بدست آمده در سفر لاریجانی به انگلستان باشد.

گفته می‌شود، که محمد جواد لاریجانی، که اکنون نقش پیغام‌بیر و پیغام‌آور را برای موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران ایفاء می‌کند، قرار است در کابینه احتمالی ناطق نوری وزیر خارجه و یا یکی از معاونین او شود!

شیوخ عرب را برای رای گیری به نفع ناطق نوری بسیج می کنند!

روزنامه سلام در شماره هفتم فروردین خود، در ارتباط با تلاش همه جانبه‌ای که ارتجاع مذهبی و بازار برای رساندن ناطق نوری به ریاست جمهوری می‌کنند، خبری را که در محافل سیاسی شایع است، تأیید کرد. این روزنامه ابتدا سؤال یکی از خوانندگان خود را که از خوزستان تماس گرفته بود، بدین صورت منعکس کرد:

«از خوزستان تماس می‌گیرم. شایع است که از شیوخ فاسد استان خوزستان دعوت کرده‌اند که بیایند تهران و از بعضی از نامزدهای ریاست جمهوری حمایت کنند. بسیاری از آنها سوابق ضد انقلابی دارند و بعضی از آنها مدتی متواری بوده‌اند...»

سلام در پاسخ این خبر را بدین شکل تائید می‌کند: «در تهران هم چنین شایعاتی هست. شاید هم با آمدن به تهران اصلاح شوند...»

آنها در اصفهان نامبرده باشد. آراء ایشان در انتخابات دوم در مقایسه با انتخابات اول کاهش یافته و از ۱۰۱۶۱۲ رأی به ۸۲۳۰۹ رأی رسید. نکته مهم دیگر آنکه تنها شخصیت روحانی که در انتخابات اول آراء لازم را برای ورود به مرحله دوم به دست آورده بود، یعنی آتسای احمد سالک، در انتخابات دوم رأی نیاورد و حذف گردید!... ندادن رأی به کاندیداهای روحانی و حذف تنها روحانی منتخب در انتخابات دوم و انتخاب بانوان به عنوان نمایندگان رتبه اول و سوم همه خاکی از سیلان و تغییر اجتماعی و فرهنگی در بین مردم اصفهان می‌باشد. اگرچه مشابه همین تغییر را در سایر استان‌ها و شهرهای کشور نیز شاهد بودیم، اما آنچه مسئله را درمورد اصفهان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌کند، ویژگی‌های خاص مردم این منطقه از کشورمان می‌باشد. اصفهان یکی از پایگاه‌های جدی روحانیت شیعه، یکی از سنتی‌ترین شهرهای ایران و مردم آن از گرایش مذهبی قوی برخوردار بوده و هستند. در طی انقلاب اولین شهری که در آن حکومت نظامی برقرار گردید، اصفهان بود. حضور گسترده مردم اصفهان در جبهه و نقش استراتژیک لشکر امام حسین (ع)، اصولا جایگاه ویژه‌ای به مردم این شهر در تحولات اجتماعی کشور داده است. به این اعتبار باید کنش و واکنش مردم این شهر در برخورد با ابطال انتخابات و نتایج بدست آمده در دور دوم بطور جدی مورد نظر مسئولان امر قرار گیرد. حقوق اجتماعی و حق شهروندی از اولیه‌ترین حقوق افراد یک کشور است و هیچ کس نمی‌تواند این حق را سلب نماید. بررسی صلاحیت کاندیدها توسط هر منبع و مقامی که صورت گیرد، در درجه اول بی‌احترامی و پشت کردن به رأی و نظر مردمی است که همه ادعا می‌کنند طرفدار حقوق و منافعشان هستند. با شیوه گزینش و تعیین صلاحیت کاندیدها شعور و درک مردم برای انتخاب افراد اصلح نادیده گرفته می‌شود. در حقیقت هر کجا صاحبان نفوذ و قدرت اجتماعی نیاز به سیاهی لشکر و توده‌های مردمی به صورت بی‌شکل و بدون تشکل دارند، از حضور مردم خشنودند و از شعور و درک سیاسی آنان تمجید می‌کنند و در مواقعی که احتمال به خطر افتادن موقعیت جناح و باند و گروهشان مطرح می‌شود. داستان عدم شناخت مردم و احتمال فریب خوردن آنها مطرح و برای حفظ نظام می‌بایست وارد عمل شده و تعیین صلاحیت نمود... به دلیل افزایش مشکلات اجتماعی و اقتصادی در طی سالهای اخیر و افزایش لجام گسیخته قیمت‌ها، توجه مردم به افرادی که احتمال می‌دهند توان حل مشکلات را دارند بیشتر شده است... به هرحال انتخابات اصفهان به افراد و گروه‌هایی که تصور می‌کنند جامعه یک مجموعه مرده و غیر فعال است که توسط آنها می‌توان به هر شکلی تبدیل گردد، درس بزرگی داده است. جامعه یک مجموعه پویا و زنده است که نسبت به عملکرد افراد و جریان‌ها خصوصا مسئولین حساس بوده و درحد توان نسبت به آن واکنش مناسب نشان می‌دهند. اکثر مردم تلاش می‌نمایند خود حتی المقدور این واکنش‌ها در چارچوب قوانین و مقررات جامعه باشد. و درغیر اینصورت تا حد ممکن از برخورد و درگیر شدن خودداری می‌نمایند، ضمن آنکه این مردم در مبارزه منفی با شرایط غیر مطلوب سابقه‌ای تاریخ و طولانی دارند. اگر تصور می‌شود مردم با اعمال فشار، تحمیل سلیقه و انحصارگرایی، شرایط کنونی جامعه را به صورت انفعالی پذیرفته‌اند خطای بزرگی صورت گرفته است. نتایج انتخابات اصفهان بیانگر وجود رأی اعتراض به عملکرد نماینده‌های سابق شهر، عملکردهای خطای بعضی از مسئولین و نیز اعتراض به اصل تعیین صلاحیت و گزینش کاندیدها، خصوصا آراء شورای نگهبان بود. به هرحال جامعه دیر یا زود راه خود را خواهد یافت، اگر چه عملکردهای غیر قانونی و تنگ نظرانه ممکن است مدتی آن را به تأخیر اندازد...»

راه توده: در مهاجرت و از سوی سازمان‌های چپ (راست مهاجر جای خود دارد) و با کنال تاسف از سوی منتشرکنندگان نامه مردم به توده‌ای‌ها توصیه می‌شود، این واقعیات را که در گزارش نشریه ایران فردا طرح شده، نادیده گرفته شده و از آلترناتیویزاسی در مهاجرت پیروی شود! راه توده از جامعه و تحولات آن جدا نشده و در نقش بانگ رسای حزب توده ایران، از آزادی مطبوعات، حتی در همین حد که مطبوعاتی نظیر ایران فردا قادرند چنین گزارشی را منتشر کرده و بر آگاهی توده‌های مردم بیافزایند دفاع می‌کند و گام به گام با جنبش مردم پیش خواهد رفت. در چارچوب همین مشی و سیاست است، که سبزی با امثال مدیر مسئول نشریه ایران فردا «مهندس عزت الله سحابی» به بهانه اعلام التزام عملی وی به ولایت فقیه برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را، چپ نمائی و بیگانه با مشی و سیاست همیشگی حزب توده ایران دانسته و آنرا طرد می‌کند. (نگاه کنید به مطالب نامه مردم درباره کاندیداهای ریاست جمهوری)

با حمایت از "ناطق نوری" بازار، چه خواب و خیالی در سر دارد؟

سود سرمایه داری بازاری و تجاری با قدرت تمام پیگیری کنند. البته برای پیگیری این برنامه خود نیازمند براه انداختن حمام خون دیگری در جمهوری اسلامی هستند. اگر تنها یک دلیل برای حضور همه جانبه در کارزار افشاگری پیرامون نقش این حزب در جمهوری اسلامی کافی باشد، می توان به همین مورد استناد کرد. این اهمیت وقتی دو چندان می شود، که بدانیم این طیف چه اهدافی را برای دوران بعد از تسلط کامل بر تمام سه قوه دارد. در اینجا بهتر است به مواضع برخی از چهره های مهم جمعیت مؤتلفه اسلامی اشاره شود، تا شاید کمک بیشتری باشد به درک اهمیت لحظه موجود و کارزار انتخاباتی که جریان دارد.

سران جمعیت مؤتلفه اسلامی کیستند و چه نظرانی دارند؟

یکی از اعضای رهبری جمعیت مؤتلفه اسلامی محسن رفیق دوست است. وی و شمعخانی (فرمانده کنونی نیروی دریایی و داماد رفیق دوست) نقش اجرایی در سازماندهی یورش به حزب توده ایران در سال های ۶۱-۶۲ داشتند. رفیق دوست که پیش از انقلاب در میدان تره بار تهران کار می کرد اکنون در جمهوری اسلامی سرپرست بزرگترین کارتل اقتصادی، یعنی "بنیاد مستضعفان" است. این بنیاد در واقع پشتوانه مالی و اقتصادی جمعیت مؤتلفه اسلامی است. وی از جمله کسانی است که معتقد است، نه تنها راه آهن، پست، برق، هواپیمائی ملی، ذوب آهن و... بلکه استخراج و فروش نفت کشور هم باید به بخش خصوصی واگذار شود. طبقه این بخش خصوصی هم همان بنیاد و سازمان ها و نهادهای وابسته به آنست که سرخ همه آنها به بازار تهران و رهبران جمعیت مؤتلفه اسلامی وصل است! بی تردید به ریاست جمهوری رسیدن "ناطق نوری" راه را برای اجرای این نقشه هموار خواهد کرد. سران این جمعیت، ناطق نوری را، کارگزاری مطیع و فرمانبردار خویش یافته اند. محسن رفیق دوست، که متهم اصلی پرونده سرقت ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات است، در کنار عسکروالادی در شورای سرپرستی کمیته امداد نیز حضور دارد. او در ۱۹ اردیبهشت ۷۴ با روزنامه کیهان مصاحبه ای انجام داد. با گوشه هائی از نقطه نظرات وی در این مصاحبه، که در صورت پیروزی ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری تحقق خواهد یافت، آشنا شویم:

نگرش های اقتصادی

«... ما در بنیاد به این صورت عمل می کنیم که اولاً سیاست کلی ما واگذاری بخش های کوچکتر در صنایع و کشاورزی به بخش خصوصی و ورود (یعنی سپس ادامه این واگذاری) به صنایع بزرگتر است...»
او در ادامه و در حد هدایت کننده اقتصاد کشور می گوید: «سازمان صنایع ملی ظرف دو سال آینده منحل می شود. اصولاً کار اجرایی تولیدی جز در چند مورد کلیدی، منطق اقتصادی حکم می کند که در اختیار دولت نباشد... کار تولید در دستگاه دولتی که با سیستم دولتی اداره می شود بازده خوبی ندارد... وزارتخانه های ما باید در آینده نزدیک سیاستگزاری، برنامه ریز و ناظر باشند»

خبرنگار: اما بنیاد هم از جهت تشکیلات در لیست دستگاه های عمومی طبقه بندی می شود، نه یک سازمان خصوصی.
رفیق دوست: «دستگاه (ما) عمومی است که کاملاً براساس سیستم بخش خصوصی اداره می شود، قوانین دولتی بر ما حاکم نیست. قانون تجارت و قوانین شرکت های بخش خصوصی بر ما حاکم است...»
تصور نمی شود، که این نظرات به تفسیر چندانی نیاز داشته باشد. رفیق دوست با صراحت کامل از مقررات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول دفاع می کند و مدلی ارائه می دهد، که دولت آینده احتمالی، مرکب از رهبران مؤتلفه اسلامی و تحت هدایت این حزب باید در ایران پیاده شود.

حال ببینیم، مهندس مرتضی نبوی، مدیر مسئول روزنامه رسالت، در مصاحبه با هفته نامه "صبح" در دفاع از خصوصی سازی چه می گوید:
«در بحث خصوصی سازی ما (یعنی جمعیت مؤتلفه اسلامی و سران آن) معتقدیم که شعار این کار داده شده ولی در عمل و گذاری کارها به مردم (این مردم یعنی سرمایه داران، والا توده مردمی که آن ندارند تا با ناله سودا کنند، پولشان کجاست که کارخانه بخرند؟) توفیقی نداشته ایم. در برنامه اول و در ضمیمه هایش تقریباً لیست شده بود که چه شرکت ها و کارخانجاتی باید واگذار شوند، ولی این کارها انجام نشد...»

بدین ترتیب، مرتضی نبوی به یکی از اساسی ترین اختلافات مؤتلفه اسلامی با دولت هاشمی رفسنجانی اشاره می کند و آن نیست مگر تعدیل در

انتخابات ریاست جمهوری، مانند انتخابات دوره پنجم مجلس بیانگر نبرد میان گرایشات گوناگون با منافع طبقاتی گوناگون است. ویژگی لحظه کنونی در آنست که طیفی از نیروهای مذهبی و ملی، با افشاگری های گسترده، ماهیت و اندیشه و اهداف نیروهای راست و ارتجاعی را تا حدودی برملا کرده و صف خود را با دیگر نیروهای همفکر متشکل تر کرده اند. این صف بندی را در مجلس، مطبوعات و در تشکلهای صنفی و سیاسی و اجتماعی می توان پی گرفت. افشای جناح بازار، بارزترین نتیجه ایست که از انتخابات مجلس پنجم تاکنون گرفته شده است. نتیجه دیگری که نباید فراموش کرد انسجام نسبی صفوف نیروهای آزادیخواه و اعلام مرزبندی هایشان با نیروهای ارتجاعی و طرفدار برنامه اقتصادی امپریالیستی تعدیل اقتصادی است. از اهمیت آنچه تاکنون و در جریان کارزارهای انتخاباتی اخیر بدست آمده، حتی اگر جناح راست وابسته به بازار در انتخابات آینده بتواند پیروز شده و قدرت اجرایی کشور را بدست بگیرد، لحظه ای کاسته نمی شود. چرا که انتخابات دوره پنجم مجلس و کارزار کنونی پیرامون انتخابات ریاست جمهوری، موجب هوشیاری و آگاهی بیشتر نیروهای آزادیخواه را، اعم از مذهبی و غیر مذهبی به مفهومی که در جمهوری اسلامی بازشناخته شده موجب شده است. این در حالی است که این آگاهی، در عین حال، آگاهی توده های مردم نسبت به ارتجاع و بازار را هم بیشتر کرده است. برجسته ترین جنبه این افشاگری ها، که تصور می شود، در مهاجرت نیز بتدریج نیروهای اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی را نیز نسبت به آن حساس و هوشیار ساخته، همانا افشای نقش جمعیت، یا حزب "مؤتلفه اسلامی" است، که پس از ۱۷ سال اعمال قدرت در پشت صحنه، چهره آن امروز برای همگان آشکار شده است. باید کوشید تا همه نقشی که این حزب بازار- ارتجاع در جمهوری اسلامی و در منحرف ساختن انقلاب از مسیر واقعی خود داشته، برای همگان برملا شود. همه شواهد نشان می دهد، که سران این حزب نه تنها در سازمان دادن بزرگترین جنایات در زندان های ایران نقش مستقیم و برجسته داشته اند، بلکه در بسیاری از ترورهای داخل و خارج کشور نیز نقش داشته اند، همچنان که در ستیز با فرهنگ ملی ایران، ستیز با هنرمندان، حمله به مراکز هنری و فرهنگی و حتی ترور هنرمندان کشور نیز، بصورت مافیائی عمل کرده اند. بنابراین آگاهی توده های مردم و آگاهی عمیق تر نیروهای سیاسی از عملکرد و نقش این حزب و سازمان های مخفی وابسته به آن در جمهوری اسلامی، که در جریان کارزارهای انتخاباتی اخیر تشدید شده و ادامه دارد، دستاوردی است که هرگز نباید به آن کم بها داد.

براساس همین افشاگری ها، آشکار شده است که در سال های نخست پیروزی انقلاب، سران جمعیت مؤتلفه اسلامی، در مخالفت با قانونی اساسی، با ملی شدن بازرگانی خارجی، با اجرای بندهای "ج" و "د" در عرصه زمین های کشاورزی، با قوانین کاری که تهیه شده و تا حدودی بیانگر خواست های کارگران انقلابی ایران بود، با اصل ۲۶ قانون اساسی سرسختانه مخالفت می کردند و برای تحمیل این مخالفت خود به دولت، دست به دامان آیت الله های سرشناس می شدند (شیوه ای که برای تحمیل "ناطق نوری"، بعنوان رئیس جمهور به ملت ایران، بدان متوسل شدند)

این جمعیت و سران آن علاوه بر همه نقش مخربی که در کشاندن انقلاب به بیراهه داشتند، از مدافعین و ای بسا از مبتکرین پذیرش برنامه صندوق بین المللی پول بودند و اکنون نیز تلاش می کنند قدرت اجرایی کشور را در کنار دو قوه دیگر، یعنی قضائیه و مقننه در اختیار گرفته و این برنامه را به

اسلامی، با آزادی های بسیار محدود کنونی نشریات و برخی فعالیت های غیر رسمی و محدود برخی احزاب چه خواهد کرد.

نفت بفروشیم و تجارت کنیم!

این دیدگاه ها، کامل بازشناخته نمی شود، تا از نظرات مستقیم "حبیب الله عسکراولادی" دبیرکل حزب موتلفه اسلامی مطلع نشویم. او که هدایت کننده پشت پرده و جلوی صحنه بسیاری از رویدادهای ۱۷ ساله گذشته ایران است و نقشی کلیدی در کشاندن انقلاب به بیراهه داشته است، همان سخنان باهنر را با صراحتی بیشتر بیان می کند. سخنان او کامل کننده نظرات بیان شده باهنر و محسن رفیق دوست، دو عضو دیگر رهبری موتلفه اسلامی برای تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه و تشدید کامل خصوصی سازی است. عسکراولادی، طی سرمقاله ای در شماره ۳۰ دیماه ۷۴ نوشت:

«...اگر در تولیدات صنعتی، برنامه ریزی ها به گونه ای باشد که هدف دستیابی به خود کفائی در تمامی زمینه ها باشد، آنهم به هر قیمتی، مشکلاتی برای حال و آینده ایجاد می کند. این موضوع نمی تواند برای اقتصاد کشور مفید باشد. اگر اقتصاد ایران در برخی زمینه ها به لحاظ دارا بودن امکانات مواد اولیه و نیروی کار ارزان، توان تولید بسیار انبوهی داشته باشد (جز نفت، که سرمایه داری تجاری ایران معتقد است آنرا باید فروخت و با پول آن جنس خرید و وارد ایران کرد) و همین موارد نیز خریداران و متقاضیان زیادی در بازارهای جهانی به همراه داشته باشد (جز نفت، که سرمایه ایران است، کدام تولید را با این مشخصا داریم؟) در چنین مواردی نباید به سایر تولیدات (جز موارد استثنائی) که هزینه های تولید آن گرانتر تمام می شود، پرداخت. این گونه محصولات را باید با قیمت ارزان تر از خارج خریداری کرد. با چنین محاسبه ای با فروش تولیدات گرانتر و خرید کالاهای ارزانتر در واقع "مزیت نسبی" ملاحظه گردیده است و هم انتفاع و هم مزایای اقتصادی نصیب کشور شده است. بنابراین نباید تصور کرد که خودکفائی در تمام زمینه ها در مسیر سلامت اقتصادی است. بلکه باید با انجام محاسبه ها و بکارگیری مدل های صحیح اقتصادی (بخوان تجارت و خرید و فروش) کشف کنیم که خود کفائی در چه زمینه ها اقتصادی و در کدام موارد به زیان ایران است؟»

آزادی ها

اسدالله بادامچیان مشاور قوه قضائیه و عضو شورای سیاست گذاری خبرگزاری جمهوری اسلامی، عضو هیات منصفه مطبوعات، مسئول کمیسیون ماده ۱۰ صدور پروانه فعالیت احزاب، عضو هیات بنیاد ثارابی و دبیر اجرائی موتلفه اسلامی است. وی در مصاحبه با روزنامه "آخبار" ۲۹ آذرماه ۷۴ گفت:

«...آیا حزب را برای قدرت تشکیل می دهیم؟ اگر حزب را برای دخالت در قدرت تشکیل دهیم، کاری غیر اسلامی کرده ایم! فرهنگ اسلام این را قبول ندارد...»

بادامچیان در مصاحبه با شبکه خبری "آخبار" چنین اظهار نظر کرد: «...موضوع احزاب هنوز برای مردم ما شناخته شده نیست. حتی اصل حزب هم ناشناس است. مردم برداشت نامطلوب از احزاب دارند...»

بدین ترتیب، اسدالله بادامچیان تنها حزبی را که به رسمیت می شناسد، همان جمعیت موتلفه اسلامی است! که به زعم وی مردم برداشت مطلوب از آن دارند! البته طرد سران موتلفه درانتخابات اخیر مجلس اسلامی صحت این برداشت بادامچیان را نشان داد!

محمد جواد لاریجانی را شاید بتوان ایدئولوگ سیاست خارجی موتلفه اسلامی دانست. بینیم سیاست خارجی که او طرفدار برقراری آنست و طبقا شیوه ای که در داخل کشور می پسندد کدام است. او در سرمقاله ۹ مهر ماه ۷۵، در روزنامه رسالت و در دفاعی که بلافاصله پس از تصرف کابل توسط گروه طالبان، از این دارو دسته انگلیس ساخته کرد، نوشت:

«...مهارت این گروه (منظور طالبان است) در استفاده از فرصت ها و به بکارگیری همه امکانات بسیار چشمگیر است. گروه طالبان از تعلق دینی مردم خوب استفاده می کنند. در تطبیع فرماندهان هم مهارت دارند و هم سخاوت. و بالاخره در نمایش قدرت آنجا که زمینه داشته باشند هم دریغ ندارند... بنظر من رهبری این گروه تاکنون از خود لیانت خوبی نشان داده و این برای آینده افغانستان باعث امیدواری است...»

لاریجانی در سفر جنجالی اش به انگلستان، به نیابت از ناطق نوری گفت که دولت آینده و احتمالی ناطق نوری خصوصی سازی را با قدرت اجرا خواهد کرد. این خصوصی سازی همانست که در بالا و از قول رهبران موتلفه

خصوصی سازی. تلاش آنها برای قبضه قدرت اجرائی، همان هدفی را بدنبال خواهد داشت که وی از ناپیگیری دولت هاشمی در آن، معترض است!

مرتضی نبوی در این مصاحبه، همان تیزی را مطرح می کند، که ناطق نوری نیز در اولین مصاحبه اش پس از اعلام کاندیداتوری ریاست جمهوری بر آن تاکید کرد. این تیز، که یکی از شرایط صندوق بین المللی پول می باشد، کوچک کردن دولت ها و پتانسیت کاهش نقش اجتماعی دولت ها و باز گذاشتن دست بخش خصوصی برای فرمانروائی در کشورهاست. کاهش این نقش نیز، از نظر بانک جهانی یعنی خاتمه بخشیدن به حمایت های بیمه ای، بودجه دولتی آموزش و پرورش، درمان و...

حال بینیم مرتضی نبوی، که از کارگزاران طراز اول موتلفه اسلامی و بازار است، در این مورد چه می گوید و درعین حال به ریشه های از هم پاشیده شدن ائتلاف دولت هاشمی رفسنجانی-موتلفه اسلامی-روحانیت بازاری چگونه اشاره می کند:

«... در این سیاست ها (منظور تعدیل اقتصادی است) قرار بر این بود که حجم دولت کاهش پیدا کند و راه برای عملکرد و مشارکت مردم باز شود و آن کارهایی که در حقیقت اعمال حاکمیت نیست (یعنی درعرصه اقتصادی و نه سیاسی! و این سخنی صریح است در مخالفت با گشایش فضای سیاسی کشور)، تا آنجا که ممکن است، به مردم واگذار شود...»

شیوه حکومتی این حزب نیز، تکامل همان شیوه ایست که تاکنون و از پشت صحنه هدایت آنرا برعهده داشته است: یورش های خیابانی به مردم، فرهنگ و هنر ستیزی، زن ستیزی، ادامه ترورهای داخلی و خارجی، سر به نیست کردن مبارزان و سیاسیون و... دفاع جانانه سران موتلفه اسلامی از انحصارحزب الله خود بهترین شاهد این امر است.

در فاصله دو مرحله اول و دوم، دور اول انتخابات مجلس پنجم اسلامی، وقتی نماینده اردبیل در مجلس اسلامی، حادثه آفرینی های انحصارحزب الله را به اعمال شعبان پی مخ تشبیه کرد و گفت: «... این ها که به مردم در خیابان ها حمله می کنند، آذای شعبان بی مخ ها را در می آورند، از ابتدای انقلاب هم امام نسبت به عملکرد حجتیه هشدار داد و اکنون می بینیم که همه این جریان ها زیر سر این انجمن است...»

مرتضی نبوی در دفاع از انحصارحزب الله و درحقیقت دفاع از پدرخوانده "موتلفه اسلامی، یعنی حجتیه"، ضمن تحریک بشیجی هائی که گنج و سرخورده در جامعه به اینسو و آنسو کشیده می شوند، در همان جلسه مجلس گفت:

«ایکاش من مرده بودم و در این مکان مقدس شاهد قوهین به بسیجیان عزیز نبودم»

باهنر، عضو دیگر رهبری موتلفه اسلامی است. او خود را آماده ساخته، تا در صورت پیروزی ناطق نوری در انتخابات و تشکیل کابینه موتلفه اسلامی، وزارت نفت را در اختیار بگیرد. او در مصاحبه با ماهنامه "صبح هفتم بهمن ۷۵"، در دفاع از فروش نفت و تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه (اقتصادی که بازار می خواهد آنرا اساس کار خود قرار دهد) گفت:

«...آیا بهتر است که ما کفایش منطقه باشیم یا نفتی منطقه، یا کشاورز منطقه و یا تاجر منطقه؟ کشور ما در بخش تجارت برای یک تاجر بین المللی شدن، توان بسیار بالا و بالقوه ای دارد و من خیلی امید ندارم که در یک زمانی صنعت و کشاورزی ما، جواب خرج های مملکت را بدهد، اما معتقدم در بخش ترانزیت و تجارت بین المللی، استعداد زیادی داریم و می توانیم پل ارتباطی بسیاری از کشورها باشیم...»

شاه ایران را ژاندارم منطقه کرده بود، بازار و امثال باهنر می خواهند ایران را تاجر منطقه کنند!

حال از دهان خود "ناطق نوری"، کاندیدای بازار و ارتجاع، برنامه دولت بازار را بخوانید. او در مصاحبه مطبوعاتی اش به مناسبت کاندیداتوری مقام ریاست جمهوری گفت:

«...یکی از اولین اقدامات من، در صورت انتخاب شدن به ریاست جمهوری، بررسی جدی پیوستن جمهوری اسلامی به "گات" پیمان تجارت بین المللی است...»

این همان پیمانی است که امپریالیسم امریکا آنرا در جهت نجات اقتصاد خویش از بحران به جهان تحمیل کرده و تاکنون کشورهای بسیاری در برابر آن مقاومت کرده اند.

همانگونه که مشخص است، چهره های کلیدی موتلفه اسلامی، سیاستی هماهنگی را دارند و برای اجرای آن نیز مصمم هستند. این برنامه های اقتصادی را در کنار تفکرات سران این حزب در برابر آزادی ها باید مشخص ساخت تا معلوم شود، که این حزب در صورت قبضه کامل قدرت در جمهوری

طرح سپس توسط امیرعباس هویدا پی گرفته شد. (خاطرات "شیر و عقاب"، که در سال‌های نخست پیروزی انقلاب در روزنامه اطلاعات تهران منتشر شده، یکی از گویاترین اسناد در این زمینه است). در همین دوران دست و پای ارتشبد فردوست، بعنوان چشم و گوش سازمان اطلاعاتی انگلستان در دیار شاهنشاهی و سازمان اطلاعات و امنیت شاهنشاهی (ساواک) کوتاه شد. نقشی که او در سال ۵۷ و در ارتباط با برخی روحانیون ایفاء کرد و نقشی که پس از پیروزی انقلاب در بازسازی سازمان اطلاعات و امنیت برای جمهوری اسلامی و در سازمان دادن پورش به حزب ما ایفاء کرد، خود گویای بسیاری از این حقایق است.

این سازمان‌های علنی، در کنار سازمان‌های غیر علنی ترور در داخل (نظیر قتل دکتر سامی) و در خارج (ترورهای که به قیمت جان عده‌ای از نیروهای مخالف ختم شد)، بورش‌های خیابانی، نفوذ در نهادهای و سازمان‌های حکومتی-مذهبی (بشکلی مافیائی) همگی در کنار هم خطری را تشکیل می‌دهند، که قدر قدرتی موقوفه اسلامی در ایران آنرا کامل خواهد کرد.

با اتکاء به قدرت اقتصادی موقوفه اسلامی در جمهوری اسلامی، علاوه بر روزنامه "رسالت" و روزنامه "شما"، که ارگان مرکزی موقوفه اسلامی است و پس از شکست در انتخابات مجلس پنجم انتشار آن شروع شده است. دهها نشریه و بولتن ثبت شده و ثبت نشده با تحریک احساسات مردم مذهبی، تخریب و توهین و تفتین علیه مبارزان و میلیون مذهبی و دگراندیش در سراسر ایران و در صدها هزار نسخه پخش می‌شود.

علاوه بر بنیاد مستضعفان، شکل ۲۵ میلیون نفری کمیته امداد امام خمینی نیز زیر نظر مستقیم عسگر اولادی، دبیرکل موقوفه اسلامی قرار دارد. این کمیته، از طریق توزیع صدقه و خیرات و میرات و برخی کمک‌های ناچیز مالی و جنسی به خانواده شهدا و فقرا، آنها را بعنوان سبای لشکر در خدمت خود درآورده و بعنوان نیروی فشار از آنها استفاده می‌کند. به همین دلیل، نخستین اقدام یک حکومت ملی، خارج ساختن این امکان از چنگ موقوفه اسلامی و سپردن اختیارات و مسئولیت‌های این نوع نهادها به دولت است. از طریق همین کمیته و با پرداخت حق تحصیل ناسپیزی به برخی دانشجویان در دانشگاه‌های ایران، موقوفه برای خود شبکه‌ای از خبرچینان، شکل‌های مخفی برای یورش و تخریب و شات‌آژ بوجود آورده است.

اتاق بازرگانی و صنایع نیز تحت سرپرستی عضو دیگر رهبر موقوفه اسلامی "علینقی خاموشی" قرار دارد. همچنان که وزارت ارشاد اسلامی از طریق "مصطفی میرسلیم"، عضو دیگر شورای رهبری موقوفه اسلامی، زیر نظارت آن قرار دارد. مصطفی میر سلیم در ابتدای انقلاب رئیس شهرداری جمهوری اسلامی بود.

پارک چیتگر و سینما شهر فرنگ به آتش کشیده شد!

سینما آزادی تهران (شهر فرنگ قدیم) به آتش کشیده شد و کاملاً سوخت. آنگونه که گزارش شده است، آتش سوزی پس از شنیده شدن صدای یک انفجار آغاز شد. در جریان این آتش سوزی به کسی صدمه جانی نرسید اما این سینما کاملاً سوخت، آنچنان که قرار است باقی مانده ساختمان سوخته نیز توسط شهرداری کاملاً تخریب شود! این سینما به حوزه هنری تعلق داشت که قشریون مذهبی و ارجع‌بازار با آن مخالف است.

بدنبال این آتش سوزی، از تهران گزارش رسیده است، که پارک چیتگر نیز به آتش کشیده شده است. در این پارک توسط فائزه هاشمی، دختر هاشمی رفسنجانی و نماینده دوم تهران در مجلس اسلامی، تاسیسات دوجرخه سواری برپا شده است. حریق روز ۳۰ فروردین روی داد. در تهران همگان بر این عقیده‌اند، که جناح راست حاکم، که از نتایج انتخابات و تشدید فعالیت مردم به سود دکتر محمد خاتمی ناراضی است، این دو حریق را بوجود آورده است. در تهران این دو حریق، با حریق سینما رکس آبادان، درآستانه انقلاب بهمن مقایسه شده است. این آتش سوزی‌ها، همزمان است با حملات تبلیغاتی روزنامه کیهان علیه سیاست‌های دوران وزارت دکتر خاتمی در وزارت ارشاد اسلامی. کیهان وی را متهم به گشایش فضای فرهنگی ایران، در این دوره و تسامح در برابر روشنفکران می‌داند! حادثه جوشی‌های جناح راست، که پشت انصار حزب ا لله پناه گرفته، در هفته‌های اخیر حکایت از کوشش این جناح برای ایجاد رعب و وحشت در مردم و بازداشتن آنها از شرکت در کارزار انتخاباتی دارد.

خواندید. به نقل از روزنامه سلام، در همین شماره راه توده می‌خوانید، که او در سفر به انگلستان، در نقش یک لیبرال خواهان زدوبند با انگلستان، به مذاکره کنندگانش گفته است، که قیمت قتل سلمان رشدی را طرفداران دکتر خاتمی بالا برده‌اند! محمد جواد لاریجانی که سال‌ها پیش معاون وزارت خارجه جمهوری اسلامی بود، بدلیل انتشارنامه‌ای به همراه رجائی خراسانی (نماینده سابق ایران در سازمان ملل متحد) با جسارتی بسی نظیر خطاب به علی خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی) نوشته بود: «تا قبل از سرکشیدن جام زهر دیگری، باید با امریکا وارد مذاکره شویم» او بدنبال این نامه از وزارت خارجه کنار گذاشته شد و برای مدتی نیز در انتظار ظاهر نشد، تا آنکه سرانجام و به همت و حمایت همه جانبه موقوفه اسلامی، بعنوان نماینده به مجلس اسلامی دوره چهارم راه یافت و سخننگوی کمیسیون خارجه مجلس شد!! وی با همین سمت و مسئولیت در کنار "ناطق نوری" و بعنوان وزیر خارجه کابینه احتمالی آینده می‌خواست راهی سفر به روسیه شد، که افشای این سفر در مطبوعات باعث جذب او از لیست همراهان ناطق نوری شد.

اسدالله لاچوردی، عضو دیگر رهبری موقوفه اسلامی است. با آنکه موقوفه اسلامی سعی می‌کند بدلیل نفرت عمومی که از وی وجود دارد، نامی از او بعنوان عضو شورای رهبری خود نبرد، اما در تمام تصمیم‌گیری‌های اساسی این حزب، او نه تنها شرکت دارد، بلکه نقش تعیین‌کننده نیز دارد.

سفر به قم، پس از شکست سران موقوفه اسلامی در انتخابات پنجم مجلس اسلامی و بسیج روحانیون بازاری برای مخالفت با کاندیداتوری میرحسین موسوی برای انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفت. در همین سفر موقوفه موفق شد، از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم تأییدیه‌ای به سود ناطق نوری برای ریاست جمهوری بگیرد. البته در روزنامه‌های جمهوری اسلامی نوشته شده است، که در جلسه مدرسین برای اعلام این بیعت، از ۱۴ عضو بین ۷ تا ۸ عضو شرکت داشته‌اند! خود این بیعت تحمیلی از جانب بازار به روحانیون قم، اکنون به مشکلی در حوزه‌های مذهبی منجر شده و اختلافاتی را دامن زده است. در همین سفر و در ملاقات با آیت الله فاضل لنکرانی و آیت الله مکارم شیرازی اسدالله لاچوردی در جمع رهبران موقوفه خود را به آیات اعظام نشان داده بود. در دیدار با رهبر جمهوری اسلامی نیز، که موقوفه برای جلب حمایت علنی وی از کاندیداتوری ناطق نوری به ملاقات رفته بود، اسدالله لاچوردی را نیز همراه برده بود. در همین دیدار، سخنانی از قول رهبر جمهوری اسلامی (در آستانه سفر به خوزستان) منتشر شد، که اعتراف به فقر عمومی در جامعه و رسیدن آن به مرز غیر قابل تحمل شده بود. فقری که موقوفه و بازار، بعنوان حامیان و مجریان و سودبران، برنامه اقتصادی "تعدیل اقتصادی" در بوجود آمدن آن سهم اساسی را دارند!

موقوفه اسلامی هنوز ماموریت لاچوردی را تمام شده تلقی نمی‌کند. در صورت قبضه کامل قدرت توسط موقوفه، مقاومت‌ها باید به کمک اسدالله لاچوردی درهم شکسته شود و موج جدیدی از اعتراضات چپ مذهبی، میلیون مذهبی و ... در تلویزیون جمهوری اسلامی سازمان داده شود. مراحل بعد از این شوه‌های متکی به شکنجه، تا قتل عام در زیر زمین‌های زندان اوین، نیز بر کسی پوشیده نیست.

بازاری‌ها به گردن ملت حق دارند!

حال ببینیم یکی دیگر از اعضای رهبری موقوفه اسلامی، که سخننگوی بازار است، چگونه "بازار" را چکیده انقلاب معرفی کرده و مردم را بدهکارتر از این که هستند معرفی می‌کند.

حاج امامی، دبیرکل جامعه انجمن‌های اسلامی بازاریان و اصناف است، یعنی یکی از اساسی‌ترین سازمان‌های موقوفه اسلامی. حاج امامی که علیرغم همه تلاش بازار و موقوفه اسلامی در انتخابات تهران شکست دندان‌شکنی خورد و نتوانست به مجلس پنجم راه یابد، در جریان کارزار تبلیغاتی که موقوفه اسلامی پس از این شکست در روزنامه رسالت راه انداخت، تا خود را ادامه دهنده راه میرزا کوچک خان جنگلی و به پیروزی رساندن انقلاب بهمن معرفی کند، از جمله به روزنامه رسالت گفت: «...امام در تأیید اصناف فرمودند، که اگر اصناف با انقلاب نبودند، این انقلاب به پیروزی نمی‌رسید و اگر اصناف همراه نبودند انقلاب تداوم پیدا نمی‌کرد...»

البته همه این سخنان، تعبیر و تفسیرهایی است که به نقل از آیت الله خمینی عنوان می‌شود و صحت و سقم آن برکسی معلوم نیست و سید احمد خمینی هم، که به همت انواع توطئه‌ها با اسرار و اطلاعاتش به زیر خاک رفته و نیست، که بگوید چه حرفی راست و چه حرفی دروغ است!

تمام این شجره‌نامه انقلابی که موقوفه اسلامی برای خودش درست کرده، متکی به ترور حسنعلی منصور، نخست وزیر محمد رضا شاه است. تروری که بسیاری بر این عقیده‌اند، در جریان تغییر توازن نفوذ و ارتباط دربار شاهنشاهی به سود امریکا صورت گرفت، تا بلکه نفوذ عوامل انگلیسی در مجموعه دربار و رژیم سلطنتی حفظ شود. بنابراین، ترور منصور، می‌توانست طرحی هدایت شده و یا مورد حمایت انگلستان باشد. حسنعلی منصور مبتکر و مجری طرح امریکائی کردن دستگاه اداری و اجرایی سلطنت به سبک و شیوه امریکائی بود و از زمان او تحصیلکرده‌های امریکا وارد کابینه‌ها شدند. این

روسیه در آستانه انفجار

* "لید" و "جوایس" دو روی سکه ای هستند که غرب در انتظار فرود آمدن آن در مسکو می باشد!

"دفاتر مارکسیستی"

ارکان تنوریک حزب کمونیست فرانسه (مارچ ۹۷)

ترجمه: ن. کیانی

امروز در روسیه تمام عناصر انفجاری دوران یلتسین بدانسان انباشته شده اند که می تواند کشور را به سمت انفجار سوق دهند. در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶ بوریس یلتسین وعده های بیشماری به مردم داد، تا بتواند دوباره انتخاب شود. هر چند که وی صریحا از توقف رفرف های لیبرالی که مسبب اوضاع هولناک کنونی روسیه هستند سخن نگفت، اما مدعی شد که سیاست های قبلی را تغییر خواهد داد و راهی متناسب با خواسته های مردم بر خواهد برگزید. یلتسین ضمنا بخش اعظم برنامه خود را از روی برنامه حریف یعنی گنادی زیوگانف، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه و نامزد "بلوک میهنی و خلقی" نسخه برداری کرد و در نتیجه چاره دیگری برای او باقی نماند جز آنکه علاوه بر آن خود را طرفدار یک اقتصاد بازار، ولی با توجه بیشتر به شرایط زندگی مردم و احترام بیشتر به دستاوردهای اجتماعی دوران اتحاد شوروی معرفی نماید. قرار شد که گروه های فاسد و جنایتکار و مافیائی سرکوب شوند، از احترام و شرافت کشور و منافع ملی در مناسبات بین المللی دفاع گردد. تاریخ معاصر بارها و بارها بسیاری از روسای دولت ها را نشان داده است که به محض دستیابی به قدرت وعده های خود را فراموش کرده اند. یلتسین نیز یک بار دیگر این قاعده را تائید کرد.

خواست های صندوق بین الملل

یلتسین پس از انتخاب مجدد خود همان سیاست لیبرال که از ۱۹۹۱ بدینپس اجرا می کرد را ادامه داد. همان سیاستی که اقتصاد را از هم گسیخت، تولید صنعتی روسیه را به نصف کاهش داد، میلیون ها نفر را به زیر خط فقر راند، قشری از روس های جدید بر بستر غارت و چپاول ثروت ملی بوجود آورد و بالاخره روسیه را در مقامی درجه دوم در مناسبات بین المللی قرار داد. مگر می توانست جز این باشد؟ مگر یلتسین می توانست شاخه ای که خود بر روی آن نشسته بود را قطع کند؟ شاخه ای که به اتکاء سود پران از رفرف های لیبرال، مدیران گروه های بانکی و صنعتی سوداگران از همه قماش تنومند شده است. در سوی دیگر، صندوق بین المللی پول نیز همواره نشان داده است که کمترین حد استقلال روسیه را نمی پذیرد، چنانکه بارها با وجود آنکه دولت روسیه در وضعیتی بسیار ناگوار قرار داشته، از پرداخت اعتبارهائی که قبل از انتخابات ریاست جمهوری و در حمایت از یلتسین به روسیه اعطاء شده بود، خودداری ورزیده است. چنانکه وقتی که در فوریه ۱۹۹۷ اعتباری ۶۴۷ میلیون دلاری در اختیار روسیه گذاشته شد، صندوق پول صریحا اعلام کرد که چون روسیه به اهداف پولی و بودجه ای تعیین شده، در دسامبر ۱۹۹۶ دست یافته و سیاست اعتباری درستی برگزیده است حاضر شده این اعتبار را در اختیار آن قرار دهد. در همین رابطه یکی از نشریات مستقل مرکز در عنوان درست صفحه اول خود نوشت: «دولت ضمانت های اجتماعی مردم را به مبلغ ۶۵۰ دلار به صندوق بین المللی پول فروخت. مردم روسیه از این پس خدمات عمومی را به همان قیمت غرب می پردازند، در حالیکه دستمزدها به مراتب کمتری دارند.»

با آنکه درآمدهای واقعی روسیه در سطحی بسیار پایین قرار دارد، صندوق بین المللی پول بودجه ای فوق العاده تضییعی را به روسیه تحمیل کرده است و به این کشور فشار می آورد که یک سیاست پولی غیر منعطف را

که گویا مبارزه علیه تورم را بالاتر از هرگونه ملاحظات دیگر می داند، اجرا کند. بدین ترتیب صندوق پول عملا روسیه را به سمت پرتگاه سوق می دهد. ناظران اقتصادی اوضاع روسیه معتقدند که سیاست های بودجه ای این کشور که از سال ۱۹۹۳ زیر فشار صندوق پول تدوین می شود، هزینه های عمومی کشور را چنان کاهش داده است که چه به لحاظ کمیت و چه از نظر شتاب اجرای آن از حد تصور خارج است. خصوصی سازی ها نیز به توزیع ثروت به شکلی بی نهایت ناعادلانه منجر گردیده است. در نظام شوروی دولت ولو نه سخاوتمندانه، ولی منظم حقوق کارمندان و مخارج موسسات را می پرداخت و هزینه سرمایه گذاری های بزرگ را تامین می کرد. این موسسات اکنون به کلی به حال خود رها شده اند و در حالیکه از سرمایه های خصوصی محروم هستند، نمی توانند سرمایه های عمومی را نیز جذب نمایند. بسیاری از آنها بدنبال سودآوری آسان و بورس بازی در داخل و خارج کشور به راه افتاده اند. بدینترتیب سهم سرمایه گذاری از ۲۵ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۹۸ به ۱۵ درصد در سال ۱۹۹۵ کاهش یافته است. فرار سرمایه اکنون حدود ۳۷ درصد تولید ناخالص ملی است.

ورشکستگی اقتصاد و فقر مردم بحران بیسابقه ای را بوجود آورده که به شکل عدم پرداخت دستمزدهای کارکنان متجلی است. شرکت ها و موسسات نه حاضر به پرداخت مالیات هستند، نه پول خریدهای خود را می دهند، نه دستمزد کارگران و کارمندان خود را می پردازند و یا با تاخیر بسیار می پردازند و همه مدعی هستند که پرداخت مالیات های معوقه مساوی با ورشکستگی آنها خواهد بود. دولت خود نخستین دستگاهی است که چیزی نمی پردازد. در نتیجه جنبش های اعتراضی پراکنده از معدنچیان گرفته تا فلزکاران، پزشکان، آموزگاران، پژوهشگران و غیره که خواهان پرداخت دستمزدهای چندین ماهه خود هستند، سرتاسر کشور را فرا گرفته است.

اکنون هم شرکت ها و موسسات و هم گسترش بی اعتمادی به نظام که ناشی از خودداری دولت از پرداخت مخارج خود است به رشد جنسایت اقتصادی در روسیه منجر شده است. همانطور که ناظران اوضاع روسیه می گویند آنچه که امروز در این کشور به زیر سوال رفته است، دیگر قواعد و مقررات اجتماعی دوران شوروی نیست، بلکه مرگ و حیات است. در این اوضاع و احوال بیماری یلتسین بی ثباتی عمومی را تشدید کرده است.

آنچه که در فاصله دو مرحله انتخابات ریاست جمهوری از مردم و جهان پنهان شده بود، سرانجام آشکار شد. مردی به شدت بیمار به رهبری یک دولت که هم چنان از بزرگترین دولت های جهان است برگزیده شد. علیرغم تکذیب های مکرر هیچ دلیلی در دست نیست که یلتسین پس از جراحی های پی در پی بتواند هم چنان مسئولیت های خود را بطور کامل و در دراز مدت تقبل نماید. همگان می دانند که اوضاع برای مدت طولانی بدین شکل دوام نخواهد یافت، آن هم در کشوری که بر اساس آخرین نظر سنجی ها سه چهارم مردم آن معتقدند که زندگی آنها در سال ۱۹۹۶ بدتر شده است. تعداد کسانی که معتقدند اوضاع کشور در این دوران وخیم تر شده به ۹۰ درصد می رسد.

همه کسانی که سرنوشت خود را به یلتسین پیوند زده اند و غالب آنها قدرت مالی و صنعتی خود را مدیون عملیات شکوک اقتصادی هستند، آرزو می کنند که بتوان وضع موجود را حفظ کرد. این عده در پشت سر آنتالولی چوایس، وابسته کامل غرب و رئیس همه جا حاضر دفتر ریاست جمهوری، که اکنون معاون اول نخست وزیر شده و پیش تر به "نایب السلطنه" شهرت داشت، جمع شده اند و نگران هستند که در صورت تغییرات در راس دولت ناچار شوند حساب اعمال خود را در دوران اخیر باز پس دهند.

از نخست وزیر گرفته تا گنادی زیوگانف، حتی "لوری لویکف" شهردار مسکو و گریگوری یاولینسکی رهبر جریان مرکز موسوم به "یابلوکو" (سیب) هر یک سلاح ها را صیقل می دهند و در فکر اتحاد یا سازش هائی هستند. آلکساندر لید" نیز با حضور پرسروصدا در صحنه می کوشد خود را جانشین یلتسین وانمود کند.

همه نظر سنجی ها، لید را پیروز یک انتخابات احتمالی نشان می دهند. در ظرف چند سال این جنگجوی سابق افغانستان توانست از خود چهره یک دولتمرد جوان، میانه رو، دارای گفتار صریح و فاقد نزاکت های دیپلماتیک و سیاسی نشان دهد. هر چند لید خود را دشمن سرسخت و سازش ناپذیر همزمان یلتسین و کمونیست ها وانمود می کند، اما در واقع برنامه وی برنامه ای مبهم و در اساس ادامه همان راه یلتسین است. در حقیقت آنچه که لید در پشت سر حملات به یلتسین پنهان می کند، آنست که وی در سه نوبت بسیار حساس به یاری او آمده است. نخستین بار به هنگام کودتای اوت ۱۹۹۱، سپس در به توپ بستن پارلمان در اکتبر ۱۹۹۳ و بالاخره در فاصله دو مرحله انتخابات ریاست جمهوری در ژوئیه ۱۹۹۶. همه می دانند که این لید بود، که خود را در اختیار یلتسین قرار داد. بدون این کمک به احتمال بسیار قوی یلتسین از انتخابات پیروز بیرون نمی آمد. درعوض، ژنرال سابق مقام دبیر شورای امنیت را بدست

نگاهی به جنبش "الهیات رهایی بخش" اتحاد دو چپ مذهبی و دگراندیش در جهانی

* ضرورت همکاری چپ مذهبی و چپ دگراندیش، که حزب توده ایران - متکی به سنت باقی مانده از کوشش کمونیست ها در نهضت میوزا کوچک خان جنگلی - در طول تاریخ حیات خود و با توجه به باورهای مذهبی مردم، از آن دفاع کرده و قربانیان بی شماری نیز در این راه داده است، اکنون در بسیاری از کشورهای جهان به واقعیتی غیر قابل انکار تبدیل شده است.

بخشی از سرسخت ترین و استوارترین مقاومت ها، در برابر سیستم سرمایه داری، در حال حاضر در کشورهای امریکای لاتین دیده می شود. شرایط غیر قابل تحمل اقتصادی و اجتماعی حاکم بر اکثریت جمعیت این کشورها، به ظهور "الهیات رهایی بخش" در کنار جنبش های انقلابی مارکسیستی انجامیده است. هدف این نوشته ارزیابی جوانب اصلی این جنبش اجتماعی و نشان دادن اهمیت آن بعنوان نمونه ای مثبت و موفق در همکاری چپ مذهبی و غیر مذهبی در مبارزه مشترک آنها علیه ستم سرمایه داری است.

نتایج فاجعه بار سیاست های نئولیبرالی در امریکا لاتین:

بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی، سرمایه داری جهانی ادعا می کند، که جهان ما ناظر پایان یافتن و به سرآمدن دوران ایدئولوژی هاست. یکی از مشعشع ترین نتایج این تئوری بدیع که از طریق محافل نئولیبرال تبلیغ شده و متأسفانه به درون جنبش چپ ایران نیز رسوخ کرده است، این است که سیستم سرمایه داری لیبرال بهترین و حتی مطلوب ترین راه مقابله با مشکل فقر در جهان است (بعنوان نمونه نگاه کنید به نوشته سهراب مبشری در نشریه کار شماره های ۱۴۹ و ۱۵۰). این تئوری فقر را نتیجه عقب ماندگی اقتصادی دانسته و ادعا می کند که با تسریع روند توسعه از طریق "بازار آزاد سرمایه داری" و با استفاده از سرمایه و تکنولوژی وارداتی، پیشرفت حاصل شده و گرسنگی و فقر ناپدید خواهد شد.

واقعیات زندگی و داده های آماری موجود در رابطه با توزیع ثروت در سطح جهان، نادرستی این ادعا را نشان می دهند. بعنوان نمونه برزیل که اقتصاد آن در سال ۱۹۹۴ مقام ۴۶ را در سطح جهان دارا بود، در سال ۱۹۹۶ به ردیف هشتم ارتقا یافت. در عرض سی سال گذشته پیشرفت های صنعتی و تکنولوژیک غیر قابل انکاری در این کشور، به وقوع پیوسته است. اما از طرف دیگر در همین دوران، شرایط اجتماعی فقرا وخیم تر شده و گرسنگی و ستم اقتصادی در حد بیسابقه ای در این کشور بیداد می کند. بنابه گزارش بانک تجارت خارجی مکزیک، اتحاد سیاست های نئولیبرالی در امریکا لاتین، نه تنها معضل فقر را حل نکرده است، بلکه آنرا گسترده تر کرده است. براساس این گزارش تعداد فقرا و بی چیزان در امریکا لاتین از ۱۷۵ میلیون در سال ۱۹۸۶ به ۲۲۴ میلیون در سال ۱۹۹۵ افزایش یافته و پیش بینی می شود که تا سال ۲ هزار بالغ بر ۲۳۲ میلیون شود.

فقر، ستم اجتماعی و سیاسی موجود در این کشورها که زائیده بی عدالتی تاریخی و ساختاری است، روز به روز شمار بیشتری را به رویارویی مستقیم با سیستم سرمایه داری سوق می دهد. در نتیجه در کنار جنبش های انقلابی مارکسیستی شاهد پاک رفتن جنبش های مذهبی ضد سرمایه داری در همه این کشورها هستیم. در امریکا لاتین چپ مذهبی بالغ بر ۲۵ سال است که بطور رسمی در چارچوب جنبش "الهیات رهایی بخش" فعالیت می کند.

الهیات رهایی بخش: این جنبش در چارچوب شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی امریکای لاتین شکل گرفته است. اولین کنفرانس الهیات رهایی بخش در سال ۱۹۷۰ با شرکت گروهی از روحانیون کاتولیک و پروتستان از سراسر امریکای لاتین برگزار شد. متعاقباً از طریق استفاده از شبکه مدارس

آورد. به هنگام امضای قرارداد صلح در چچن، لید بدلیل آنکه آشکارا برنامه های ریاست جمهوری خود را بیان کرده بود، از مسئولیت هایش کنار گذاشته شد. امری که همگان را راضی کرد و برای لید محبوبیتی مجدد به ارمغان آورد، محبوبیتی که با توسل به پوپولیسم از قماش یلتسین بیشتر هم می شود. همانند یلتسین که در دوران پرسترویکا خود را قهرمان مبارزه با امتیازداریا نشان می داد، الکساندر لید نیز می خواهد فاسدین را جارو کند و خود را مردی نشان می دهد که خواهد توانست نظم را به کشور باز گرداند، امنیت را برقرار سازد، اقتصاد را به راه اندازد، سرمایه گذاری خارجی را حذف کند و به روسیه احترام یک قدرت بزرگ بین المللی را باز گرداند.

موافقت غرب

لید نیز به تقلید از یلتسین، برنامه های خود را از روی برنامه اپوزیسیون کمونیست رونویس کرده است، و البته اینکه او بعداً چه خواهد کرد، البته مسئله دیگری است. در چند ماه گذشته لید از پایتخت کشورهای بزرگ سرمایه داری دیدار کرد. وی در این دیدارهای پی در پی در واشنگتن، بن، پاریس و غیره کوشید حمایت سیاسی و حتی مالی این کشورها را بدست آورد و آنها را درباره ماهیت واقعی ناسیونالیسم خود مطمئن سازد. در پاریس این ستایشگر سابقه ژنرال "پینوشه" ناگهان به طرفداری ژنرال "دوگل" شد. اما لید در مسائل اساسی نظیر گسترش ناتو به اروپای مرکزی و خاوری که دیپلماسی روسیه کمابیش در برابر آن مقاومت می کند موضعی مبهم اتخاذ کرد و آن را مسئله ای مربوط به زخم های احساساتی مردم روسیه عنوان نمود. در عرصه اقتصادی لید نیز مانند یلتسین و صندوق بین المللی پول هوادار لیبرالیسم است و می خواهد «دولت را کوچک تر، ولی کارآمدتر کرده و بقیه کارها را به نواحی و کارفرماها واگذار کند». در واقع مسیر لید همان تداوم یلتسین، به انضمام برنامه های مستبدانه آشکار است و مگر می توان بدون این رضایت غرب را بدست آورد؟ در روسیه لید علیرغم محبوبیتی که هر لحظه ممکن است از میان برود، این ضعف مهم را نیز دارد که فاقد یک سازمان سیاسی با ساختار مشخص است.

کمونیست های روسیه

در این اوضاع نگرانی آور مسئله عمده حزب کمونیست فدراسیون روسیه، به مثابه نیروی تعیین کننده اپوزیسیون است که اقدامی انجام ندهد که کشور و دولت را بی ثبات گرداند و راه را برای یک رژیم خودکامه باز کند. به همین دلیل علیرغم بیانیه های شدید الحین برعلیه دولت، از ضرورت سرنگون کردن آن خودداری می کند؛ یک نمونه آن هنگام رای گیری در باره بودجه ۱۹۹۷ در پارلمان بود که کمونیست ها با خود داری از رای عدم اعتماد به دولت، از یک پهران حکومتی جلوگیری کردند. دوما به ریاست گنادی سلزنیف از حزب کمونیست سرانجام و پس از تعدیل های بسیار، بودجه را تصویب کرد. هرچند که این بودجه نیز مانند بودجه های قبلی احتمال اندکی دارد که اجرا شود. پس از انتخابات نواحی و مناطق در پائیز گذشته، بسیاری از مخالفین گروه حاکم توانستند مستقیماً با حمایت اتحاد خلقی و میهنی که توسط حزب کمونیست رهبری می شود، مقامات محلی را اشغال کنند. ترکیب شورای فدراسیون به نحو محسوسی به سود اپوزیسیون تغییر یافت. بدین ترتیب راه برای فعالیت های وسیع تر از گذشته برای تغییر در قانون اساسی هموار می شود. البته مسئله تغییر بنیادین قانون اساسی نیست، بلکه ایجاد توازن بیشتر با اعطای اختیارات به پارلمان در نظارت بر اقدامات دولت است. اندیشه انتخاب یک معاون ریاست جمهوری یا انتخاب رئیس جمهور توسط پارلمان نیز از سوی برخی ها مطرح شده است. اندیشه هایی که لید به شدت با آنها مخالف است. در اینوضع پیچیده، حزب کمونیست که می کوشد در مقام اپوزیسیون مسئول عمل کند، به سازش با قدرت متهم می شود. نگرانی آشکار این حزب از احتمال یک انفجار توده ای کنترل نشده، نفوذ ضعیف آن در محیط های کارگری بنظر می رسد، که آن را تا اندازه زیادی به هنگام بروز جنبش های اجتماعی و تظاهرات اعتراضی فلج می کند.

در جریان گردهمائی کمیته مرکزی در ۱۴ دسامبر گذشته، بسیاری از سخنرانان از گرایش ذاتی حزب به فعالیت های نسل اندازی تا کار در میان مردم ابراز نگرانی کردند که هر گزارش گنادی زیوگائف نیز با زتاب یافت. در "نامه ای به کمونیست ها" که برای بحث در اختیار اعضا قرار گرفته است، گفته می شود که حزب کمونیست از اندیشه وحدت سوسیالیسم و میهن دوستی دفاع می کند و مبارزه آن در جریان انتخابات ریاست جمهوری در شرایط "حاد شدن مبارزه طبقاتی" صورت گرفته است. حزب کمونیست در عین حال اعلام داشته که هم بابت صبری چپ روانه و هم راه سوسیال دموکراتیک موافق نیست و معتقد است که در مسیر یک مبارزه دراز مدت علیه ویران کنندگان روسیه در چارچوب قانونیت گام می گذارد. کنگره آینده حزب که در آوریل آینده برگزار می شود، چشم انداز فعالیت آتی این حزب را در اوضاع دشوار روسیه نشان خواهد داد.

مذهبی که تقریباً در همه این کشورها وجود دارند، این جنبش در سراسر آمریکای جنوبی اشاعه یافت.

الهیات رهایی بخش "تئوری پرور و آلبرال در توضیح پدیده فقر را مردود دانسته و در مقابل آن تئوری دیالکتیکی فقر را پایه فعالیت‌ها و سیاست‌های خود قرار داده است. براساس این نظر فقر نتیجه طبیعی سازمان اقتصادی سیستم سرمایه داری است که بخش شاغل جامعه را استثمار کرده و بخش غیر شاغل و بی کار جامعه را به حاشیه می‌راند. سرمایه داری به توده‌هایی که فاقد منابع مالی هستند، چیزی عرضه نکرده و خود به خود آنها را بیرون از قلمرو بازار قرار داده و به پشت فقر سوق می‌دهد. الهیات رهایی بخش راه مقابله با بی عدالتی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جوامع آمریکای لاتین را در آموزش‌های دین مسیح بسته و در صدد است از طریق عملکردهای یک جنبش رهایی بخش به رهایی ملت‌های تحت ستم یاری رساند. بطور خلاصه این جنبش در غمض اولاً مخالف سرمایه داری بوده و آنرا علت اساسی شرایط غیر انسانی حاکم بر کشورهای آمریکای لاتین می‌داند. ثانیاً از هر جنبش اجتماعی که بسود فقرا و اکثریت بی چیز جامعه فعالیت می‌کند حمایت کرده و ثالثاً در صدد تبدیل اکثریت درحاشیه قرار گرفته جامعه، به اکثریتی از نظر اجتماعی و سیاسی فعال است.

الهیات رهایی بخش و مارکسیسم: الهیات رهایی بخش با توسل به آموزش‌ها و اساطیر دین مسیح برماهیت "شیطانی" سرمایه داری تاکید ورزیده و راه حل را در ایجاد سیستمی می‌داند که در آن اکثریت فقیر جامعه بشری، موضوع اصلی تاریخ خواهد بود. البته نه به این دلیل که آنها فقیرند، بلکه از اینرو که آنها اکثریت جامعه بشری را تشکیل می‌دهند. از نظر این جنبش هواداری از فقرا تنها زمانی معنی می‌دهد که ما در کنار و دوشادوش آنها بر علیه فقری که پیدازگانه ایجاد و به آنها تحمیل شده است شرکت کنیم. در پی گیری این هدف، الهیات رهایی بخش از مارکسیسم و آموزش‌های آن بهره گرفته است. این جنبش آن بخش از مارکسیسم را که مکانیسم استثمار سرمایه داری را نشان داده و امکان ایجاد سیستم اقتصادی برتر را نشان می‌دهد، پذیرفته و در آموزش‌های خود گنجانده است. روحانیون هوادار این جنبش ضمن رد اصول فلسفی مارکسیسم، به اهمیت توجه به عوامل اقتصادی، مبارزه طبقاتی و قدرت ایدئولوژی‌های رهایی بخش منجمله ایدئولوژی از نظر فعالین جنبش الهیات رهایی بخش "سوسیالیسم سیستمی است، که زمینه‌های لازم برای ایجاد حکومت الهی که آموزش‌های مذهبی، بنای آن را به مومنین می‌آموزند را فراهم می‌کند. در نتیجه، این جنبش مذهبی، صریحاً ضد سرمایه داری نبوده، بلکه در عین حال هوادار و خواهان ایجاد و برقرار سوسیالیسم است. از نظر این جنبش اگر در قرن نوزدهم جنبش‌های کارگری، جواب سیاسی توده‌های کارگران به بی عدالتی در توزیع ثروت در کشورهای صنعتی بود، در حال حاضر، جنبش‌های انقلابی و ضد امپریالیستی در جهان سوم جواب سیاسی به سیستمی است که بی عدالتی، فقر و بی چیزی را در کشورهای "حاشیه" ایجاد می‌کند. الهیات رهایی بخش در عمل خود را متعهد به ضایع از همه جوانب مثبت جنبش‌های آزادی و عدالت خواهانه کرده و انتقاد از انواع کاستی‌ها و نکات منفی این جنبش‌ها را در راستای بهبود کلی آنها، وظیفه خود می‌داند.

نمونه‌هایی از همکاری الهیات رهایی بخش و چپ غیر مذهبی: علیرغم مخالفت رسمی واتیکان و تبلیغات مسموم روحانیون وابسته به زمینداران و طبقات استثمارگر و امپریالیسم آمریکا، در کشورهای آمریکای لاتین چپ مذهبی به همکاری همه جانبه با جنبش‌های انقلابی مارکسیستی پرداخته‌اند.

برجسته ترین نمونه این همکاری را می‌توان در نیکاراگوئه دید. همکاری بین "سندنیست‌ها" و چپ مذهبی که قبل از سرنگونی رژیم ساموزا آغاز شده بود، با بقدرت رسیدن رژیم انقلابی در سال ۱۹۷۹ نیز ادامه یافت. در دوران حکومت "سندنیست‌ها" شش روحانی مسئولیت‌های کلیدی دولتی در دفاع از انقلاب آن کشور را به عهده داشتند. بعنوان مثال می‌توان دو نمونه برجسته "میکوئل د- اسکوتو براکمن"، وزیر امور خارجه و ارنستو کاردنال"، وزیر فرهنگ حکومت انقلابی را نام برد. همکاری بین چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی در نیکاراگوئه حتی پس از دست دادن قدرت بوسیله ساندنیست‌ها همچنان ادامه یافته است.

نمونه دیگر این همکاری تاریخی بین چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی را می‌توان در السالوادور دید. طی جنگ داخلی این کشور، روحانیون مرفقی در کنار انقلابیون مارکسیست ایستادند و بسیاری از آنها جان خود را در این راه از دست دادند. بعنوان مثال اسقف اعظم "اسکار آرنلفو دومرو" در سال ۱۹۸۰ هنگام برگزاری مراسم مذهبی، بوسیله گروه‌های مرگ دولتی به قتل رسید. نامبرده یکی از مخالفین سرسخت نیروهای ارتجاعی وابسته به آمریکا و از هواداران سر سخت الهیات رهایی بخش بود. تحت رهبری او کاتولیک‌های کشور

در انجمن‌های پایه‌ای سازمان یافتند. انجمن‌هایی که در دوران جنگ داخلی بصورت "هسته‌های سیاسی" فعالیت‌ها شرکت داشتند. طی جنگ داخلی السالوادور هزاران فعال چپ مذهبی به جرم همکاری با چپ غیر مذهبی و مخالفت با الیگارشی حاکم ترور شدند. در این کشور به یاد و به نام یکی از روحانیون هوادار "الهیات رهایی بخش" که بوسیله نیروهای دولتی ترور شد، شهرک "سگرنو مونتر" از جانب این جنبش ایجاد شده و اداره می‌شود. اهالی این شهرک ارزش‌های الهیات رهایی بخش در جهت تحقق عدالت اجتماعی از طری دمکراسی، تعادل و امکانات برابر برای همه را دنبال می‌کنند. همکاری ثمر بخش چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی را در اکثر کشورهای آمریکای لاتین از مکزیک و پرو گرفته، تا برزیل و کلمبیا می‌توان دید.

نتیجه: چپ مذهبی واقعیتی است تاریخی و آفریده حزب توده ایران و یا منحصر به ایران و جوامع اسلامی نبوده و نتیجه مستقیم مجموعه‌ای از عوامل تاریخی-ساختاری در کشورهای جهان سوم است. سازمان اقتصادی سیستم سرمایه داری در این کشورها بخش شاغل جامعه را استثمار کرده و بخش غیر شاغل و بی کار جامعه را به حاشیه می‌راند. در نتیجه فقر رو به گسترش در این کشورها شمار بیشتری از افراد، با سطح تجربه، آگاهی و دانش سیاسی متفاوت به مبارزه علیه ستم سرمایه داری پیوسته و بخش قابل توجهی از آنها در سازمان‌ها و جنبش‌های مذهبی متشکل می‌شوند. این واقعیت همکاری بین چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی را به ضرورتی تاریخی تبدیل کرده است. در کشور ما، حزب توده ایران یگانه سازمان سیاسی است که پیوسته این واقعیت را در نظر داشته و در کار و پیکار خود به آن بهای لازم را داده است.

گزارش فرانکفورتر آگمانه درباره

همکاری اطلاعاتی-امنیتی ج.ا و آلمان

در رابطه با اعلام رای دادگاه برلین، پیرامون پرونده‌ای که به آن نام "میکونوس" داده‌اند، شاهد یکی از وسیع‌ترین و کامل‌ترین کنترل‌های مکالمات تلفنی در آلمان هستیم.

در طول چند هفته گذشته، تمامی مکالمات تلفنی بین ایران و آلمان، هم چنین مکالمات ایرانیان مورد سوءظن در آلمان، بوسیله سازمان اطلاعات آلمان BND و سازمان محافظت فدرال ضبط و نواربرداری شده است. تماس‌های تلفنی، تلگرافی و فاکسی که سفارت ایران در برلین داشته، در کنترل بوده‌اند. مقامات امنیتی آلمان در تماس با فرانکفورتر آگمانه این مطالب را تایید کرده‌اند. در جریان این اقدامات، که کاملاً مخفیانه انجام شده است، اطلاعات مهمی بدست آمده است.

فرانکفورتر آگمانه می‌افزاید: ترجمه و بررسی مکالمات ضبط شده، از فارسی به آلمانی بدلیل عدم دسترسی به مترجمین مسلط به دو زبان و ضمناً مورد اعتماد با تاخیر انجام شده است. تنها ۵۰ مامور موظف به بررسی مکالمات ایرانیان به زبان‌های آلمانی و انگلیسی بوده‌اند.

چنین ادعا شده است، که فعالیت سازمان اطلاعات آلمان، در برپائی محاکمه میکونوس نقش عمده‌ای داشته است. هم چنین ادعا شده است که سازمان اطلاعات آلمان، اطلاعاتی درباره نام مجرمین و موارد سودمند دیگری از مقامات عالی‌رتبه ایرانی دریافت داشته که در اولین مراحل تشکیل پرونده، در اختیار دادستان قرار گرفته است. افزون بر این، ادعا شده است، که تعدادی از سیاستمداران رده بالای دولت ایران، در لیست حقوق‌بگیران سازمان اطلاعات آلمان بوده‌اند. گفته می‌شود که سازمان امنیت ایران در جستجوی فرد یا افرادی هستند که در رده بالای دست‌اندرکاران حکومتی، در ایران با سازمان اطلاعات آلمان همکاری دارند.

"چه باید کرد؟" را باز هم بخوانیم!

وقتی "کلیت" فراموش می شود واقعیت پنهان می ماند؟

جهان به پایان قرن می رسد، که دو اصل لنینی، کتاب "چه باید کرد؟"، که در سال های آغاز این قرن مطرح شد، همچنان به قوت خود باقی است.

آلبرتو بورجیو "Alberto Burgio"، پرفسور فلسفه از بولونیا (ایتالیا) در توصیف "چه باید کرد؟" می نویسد: «تئوری سازمان حزب طبقه کارگر و ضرورت انتقال آگاهی طبقاتی از خارج (به کوشش حزب به عنوان پیشگام طبقه) به "درون" صفوف آن!» وی در مقاله ای که در دومین شماره نشریه "دفتر مارکسیستی" Marx. Blätter در سال ۹۷، در این رابطه نوشته، اضافه می کند: «جنبه مقابل و مخالف لنین، چند جانبه و درعین حال به هم پیوسته است، که در آن اکونومیست ها و سکتاریست ها متفق نظرند. در تحلیل نهائی، بحث درباره تضاد بین فتالیسم و پر بها دادن به خواست و اراده (انقلابیون) مطرح است. سکتاریست ها عدم توان خویش را برای درک واقعیت نبرد اجتماعی و کم بها دادن به آنرا به نشان می دهند، در حالیکه اکونومیست ها روند تاریخی را یک امر سرنوشتی پنداشته و به آن پر بها می دهند. بدین ترتیب (اولی ها علیرغم کوشش جانفشانه ای که از خود به خرج می دهند به هدف دست نمی یابند و دومی ها از آنرو به هدف دست نمی یابند، که اعتماد خود را به روند "طبیعی" سپرده اند. سرانجام این دو کوشش دوسویه و دوگانه به آن واقعیتی می رسد که گریز از آن ممکن نیست: دیدن "کلیت"». کلیتی که نبرد طبقاتی جامعه را دربر دارد و برای سازماندهی طبقه کارگر و انتقال آگاهی طبقاتی به درون صفوف آن، هر حرکتی می باید از درک این واقعیت شروع شود. حرکت از این نقطه، یعنی نشان دادن ضرورت پشت سرگذاشتن انقلابی شرایط حاکم؛ تن نسپردن به سرنوشت، در عین دوری از سهل انگاری در بهره گیری از امکانات روز، جهت گسترش نبرد!

همه رویدادها و نبرد طبقاتی که در تمامی جوامع جریان دارد، صحت و انکارناپذیر بودن دو اصل مورد نظر لنین را که با تحلیل مشخص شرایط جامعه روسیه در آغاز قرن که به پایان آن نزدیک می شویم، بدست آمد، اکنون هم در کشورهای متروپل و هم در کشورهای پیرامونی (از جمله ایران) اثبات می کند.

سرمایه داری آلمان، در سال های پس از جنگ دوم جهانی، به کمک سوسیال دمکراسی و سندیکاها راستگرای این کشور که متمایل به دولت عمل می کند، "آشتی طبقاتی" را در این کشور تبلیغ می کرد. سهیم ساختن بخشی از زحمتکشان آلمان در بهره برداری و غارت کشورهای جهان سوم، توسط سرمایه داری آلمان، این امکان را فراهم ساخت تا سیاست اکونومیستی رهبران متمایل به راست بر سندیکاها کارگری این کشور مسلط شود. بدین ترتیب، در طول چند دهه، انتقال آگاهی طبقاتی به درون وسیع ترین انتشار زحمتکشان آلمان بشدت محدود شد و حتی شاید بتوان گفت که تا حدودی غیرممکن شد. طبقه کارگر آلمان بدین ترتیب قادر نبود ماهیت غارتگرانه سیستم را تشخیص داده و برای مقاومت در برابر آن خود را سازمان دهد.

با تشدید بحران ساختاری سرمایه داری، در کشورهای متروپل، دوره "آشتی طبقاتی" به پایان خود نزدیک می شود، از جمله در آلمان. اعتصابات و

تظاهرات اعتراضی اخیر کارگران معادن ذغال سنگ، ساختمانی و به ویژه آهن گدازی نه تنها برای واقعیت صحنه می گذارد، بلکه همان اصل اساسی مطرح شده در "چه باید کرد؟" لنین را تأیید کرده و بار دیگر در دستور روز همه احزاب کمونیست قرار می دهد. این اعتصابات و اعتراضات، شناخت طبقه کارگر آلمان را از سیستم حاکم به اندازه تمامی دهه های پس از جنگ دوم جهانی بالا برد.

خواست کارگران و کارکنان دو کنسرن آهن گدازی "گروپ" و "توسن" برای کوتاه ساختن دست بانک های خصوصی آلمان و جلوگیری از امکان آنان برای تعیین سرنوشت واحدهای تولیدی (خبر این تظاهرات و خواست های مطرح شده کارگران را در همین شماره بخوانید)، مرحله نویسی از درک طبقه کارگر نسبت به نحوه عمل سرمایه مالی در یکی از بزرگ ترین کشورهای سرمایه داری جهان است. پس از اعلام این خواست کارگران اعتصابی، برخی نشریات و رسانه های عمومی نیز به تبعیت از افکار عمومی آلمان، و حتی برخی تشکل های صنفی، نظیر "حقوقدانان" نیز از این خواست حمایت کردند.

خواست ایجاد محدودیت قانونی برای سرمایه مالی در تعیین سرنوشت واحدهای تولیدی که توسط زحمتکشان یدی و فکری آلمان مطرح شد و انعکاس مثبتی که این امر در سراسر جامعه از خود باقی گذاشت، در حقیقت تأیید همان نظرات لنین در آغاز این قرن است. لنین درباره نقش سرمایه مالی در مرحله رشد امپریالیستی سیستم سرمایه داری، پدیده هائی را فرمول بندی و تئوریزه کرده بود، که امروز کارگران بزرگ ترین کشورهای سرمایه داری، نظیر آلمان آنرا تأیید می کنند.

گرچه سرمایه مالی آلمان، که در راس آن "دویچه بانک" این کشور قرار دارد، با فرا خواندن داوطلبانه نماینده خود از ترکیب هیات مدیره کنسرن "توسن" از یک سو و طرح ضرورت محدود ساختن سهام بانک ها در واحدهای تولیدی به ۵ درصد و هوشیاری که برخی محافظ حاکمه در این زمینه از خود نشان دادند، کمکی بود به آرام ساختن افکار عمومی، اما این آرامش، از اعتبار آگاهی طبقه کارگر آلمان در پورش به دقیق ترین هدف هیچ نمی کاهد. خواست زحمتکشان آلمان، طرح یکی از اصول پایه ای است که لنین در "چه باید کرد؟" به عنوان وظیفه جنبش مارکسیستی مطرح ساخت. و این نیست، مگر ضرورت درک و شناخت "کل" در نبرد طبقاتی جاری در هر جامعه و یافتن رابطه علت و معلولی پدیده ها در رویدادهای اجتماعی و سرانجام تشخیص عمده و غیر عمده در کلیه حوادث و پدیده های مربوط به یک روند اجتماعی. این شناخت و تسلط به تئوری کامل نیست، تا زمانی که به سازماندهی برای انتقال این آگاهی از خارج به "درون" طبقه کارگر و زحمتکشان ختم نشود. اینست آن رابطه دیالکتیکی شناخت و سازماندهی و "سازماندهی و رشد بیشتر آگاهی توده های مردم" برای ایجاد تحولات اجتماعی.

تمامی بحثی که در سال های اخیر، با سازمان های چپ ایران وجود داشته و محور همه آنها، جلوگیری از سقوط این سازمان ها به دره ایدئولوژی زدائی بوده، بر مبنای همین واقعیتی که قرار داشته، که در جریان هر رویداد و پدیده ای، چه در کشورهای متروپل و چه در کشورهای نظیر ایران، ناممکن بودن انکار آن در دستور قرار می گیرد. یعنی ضرورت دیدن "کلیت" جامعه و نبرد طبقاتی جاری در آن از یک سو و تعیین جا و مقام خویش - هویت سازمانی - در برابر این رویدادها و پدیده ها از سوی دیگر. بحث بر سر هویت چپ ایران نیز بی تردید از این مسیر عبور می کند.

با شناخت این "کلیت" است که:

اول- (با مرور رویدادهای اخیر آلمان، بعنوان یک نمونه) به مبارزان اجازه می دهیم، از سطح جنبش های خود به خودی و خود جوش، راه به درون چرائی و چگونگی این جنبش ها باز کنند. مرحله سندیکالیستی- اکونومیستی و تغییرات تدریجی-سرفرمیستی را به مثابه حلقه ای در روند ترقی اجتماعی ارزیابی کنند، که تنها با فرا روئیدن به مرحله تغییرات انقلابی قادر است شرایط ضروری پایان بخشیدن به عوامل اجتماعی غالب را که مانع راه رشد و ترقی اجتماعی هستند، فراهم آورد.

تحلیل روند فرا روئیدن خواست کارگران و کارکنان آلمانی شرکت آهن گدازی "گروپ-توسن" از مرحله حفظ محل کار و سطح حقوق و مزایای سوسیال، به مرحله بازشناسی نفوذ و تاثیر تعیین کننده اولیگارش مالی و دیکتاتوری آن بر سرنوشت کل جامعه، یعنی همان آگاهی علمی، که از خارج به صفوف طبقه راه می یابد و سازمان خود را می یابد. تمام نقش پیشاهنگ انقلابی، در گسترش این آگاهی به درون صفوف طبقه و سپس سازماندهی آن برای ایجاد تحولات انقلابی است.

"شما ای درباره رهبری-سازماندهی و مبارزه اجتماعی" در کتاب "پدیده: نوشته‌های فلسفی و اجتماعی" می‌نویسد:

نخستین شرط رهبری صحیح و علمی جنبش اجتماعی و جامعه عبارتست از تأمین اطلاعات جامع و موثق درباره وضعی که می‌باید بررسی ماست و باید ما در آن تأثیر بخشیم (جامعه، نهضت، حزب و غیره). این اطلاعات باید مبتنی بر فاکت‌های دقیق باشد و به خواست‌ها و گرایش‌های ذهنی در جمع آوری فاکت‌ها و کسب اطلاعات راه داده نشود. زیرا در نبود واقعیت، فاکت‌های متنوع بسیار است و اگر کسی مغرض باشد می‌تواند فاکت‌هایی را برگزیند که بسود اوست و آنها را که به زبان اوست بگذارد و به آنکه از سر بی‌دقتی و شتاب عمل کند و فاکت‌های نمونه‌وار را نبیند و فاکت‌های فرعی و غیر مهم را بجای آنها گرد آورد. لذا جمع آوری فاکت و گرد آوردن اطلاع نباید در مقطع تمایلات خاص باشد یا سرسری انجام گیرد. بتوان از روی آنها وضع واقعی را دانست. ای چه بسا وضع واقعی درست بر خلاف تصور و انتظار است، ای چه بسا در وضع واقعی تحولاتی روی داده است. که عین آنرا حدس نمی‌زده‌ایم. اگر اطلاع گرد آمده جامع، موثق و دقیق باشد. می‌تواند پایه خبری خوبی برای تحلیل قرار گیرد. می‌گویند پیر عقل، بی‌عصبی فاکت قادر به راه رفتن درست نیست و مرغ خرد بی‌هوای فاکت نمی‌تواند پرواز کند... داشتن روش‌های منجمد و "تغییر ناپذیر" و لجاج غیر منطقی و عناد سوبکتیف در اجراء مشی مشکوک و مورد انتقاد عموم، همیشه به نتایج ناسف‌آور می‌رسد (ایکاش فقط و تنها برای کسی که لجاجت می‌کند، بلکه متأسفانه برای همه جریان).

حال با یک نمونه از شیوه‌ای که به قول طبری "نتایج تاسف‌آور... برای همه جریان" ایجاد می‌کند و به منظور اثبات مواضع معلول خود، به حذف فاکت‌ها و بخش‌هایی از واقعیت می‌پردازد که بی‌پایگی نظرات او را به اثبات می‌رسانند، در گزارش "نامه مردم" آشنا شویم: «... حتی مردمی... که در رای‌گیری شرکت کردند، حاضر نشدند به چهره‌های شناخته شده رژیم رای بدهند».

این جمله اشاره‌ایست به واقعیت شرکت مردم در انتخابات، بویژه در شهرهایی که کار به مقابله مردم و شورای نگهبان و هیات‌های نظارت بر انتخابات کشید. البته "نامه مردم" اشاره‌ای به این مبارزات مردم نمی‌کند. و بویژه اینکه سرانجام، پس از چند بار رای‌گیری و ابطال انتخابات، در برخی شهرها مردم توانستند نظر و رای خودشان را به حکومت تحمیل کنند. طبعاً نتیجه‌ای هم که از این مبارزه باید بگیرد، نتیجه‌ای ذهنی و سکتاریستی است. سکوت درباره این مبارزات و بزرگداشت بحق مبارزات نفتگران در همین شماره و نتیجه‌گیری بجای از موفقیت آنان برای مبارزات آینده در همین گزارش "نامه مردم" آنچه‌ای است که طبری آنرا انتخاب مغرضانه می‌نامد.

حال می‌توان این نگرش را با واقعیتی که در نشریه "ایران فردا" و در ارتباط با انتخابات اصفهان منتشر شده و در همین شماره "راه توده" نیز باز انتشار یافته است مقایسه کرد. این مقایسه را در تطبیق با "چه باید کرد؟" و آنچه که احسان طبری می‌نویسد باید در برابر هم قرار داد و نتیجه لازم را گرفت! آیا به قول احسان طبری، فاکت‌ها دقیق، بی‌غرضانه و موثق جمع آوری شده‌اند؟ آیا مقاومت مردم اینگونه دقیق مورد ارزیابی قرار گرفته‌است؟ آیا نتایج لازم برای ادامه مبارزه، متکی به این تجربه و شناخت و آگاهی مردم گرفته شده‌است؟

این همان امریست که در ارتباط با برخورد کمونیست‌های آلمان، با اعتراضات و اعتصابات کارگران آلمان و رشد آگاهی و شناخت آنها، بدان اشاره شد. آیا نامه مردم، بدین گونه با واقعیات جامعه ایران روبرو شده و یا روبرو می‌شود؟

پیروزی و رشد آگاهی مردم در انتخابات، روی دیگر این پیروزی و رشد آگاهی در جنبش کارگری نیست، که در تظاهرات نفتگران تهران خود را نشان داد؟ اگر از این تظاهرات و نتایج آن، برای پیشبرد جنبش باید استفاده کرد. که باید کرد. از مقاومت توده‌ای مردم در برابر ارتجاع و در انتخابات مجلس پنجم نباید درس‌های لازم گرفته شود؟

این همان "کلیت"ی است که باید در جامعه دید و براساس آن آگاهی عمومی را از خارج به داخل صفوف زحمتکشان و توده مردم برد.

* همین محتوا در "کیهان لندن" (شماره ۶۵۲، ۲۸ فروردین ۱۳۷۶) مطرح می‌شود. "هوشنگ وزیری" در مقاله «محمد خاتمی و پرش از بالا به پایین» ایراد می‌گیرد، که او خود را «نامزدی در خور نظام ولایت فقیه» معرفی می‌کند. او می‌نویسد: «... او نه به عنوان مردی آزاداندیش و بردبار، بلکه به عنوان نامزدی در خور نظام ولایت فقیه، برنامه‌اش را ارائه... کرد، لابد بجای برنامه‌ای برای براندازی نظام که آقای وزیری انتظار داشت!

آیا سازمان‌های چپ ایران از این زاویه به کلیت جامعه ایران نگاه می‌کنند؟ برای گسترش آگاهی توده مردم، در کنار آنها حرکت می‌کنند؟ هویت چپ ایران در پاسخ به این سئوالات نهفته است!

دوم- شناخت "کلیت" جامعه از یکسو و نقش "آگاهی علمی" برای تغییرات کمی از سوی دیگر و در جهت ترقی اجتماعی و فرا رویاندن این تغییرات کمی به تغییرات کیفی، یعنی "دیالکتیک رفرم و انقلاب"، که در "چه باید کرد؟" بدقت تئوریزه شده‌است، در ارزیابی رفرم‌های اجتماعی، هم از در غلتیدن نیروی چپ به دامن اپورتونیسم جلوگیری می‌کند و هویت آنها در مرزبندی با "راست" مشخص می‌سازد، و هم از سکتاریسم و چپ‌روی آنها باز می‌دارد.

چپ روی

ندیدن "کلیت" جامعه و نبرد طبقاتی واقعی موجود در آن، نیروی سردرگم چپ را قادر نمی‌سازد، با شرکت در نبرد روز، به عملی شدن تغییرات ممکن، تدریجی-سرفرمیستی در واقعیت موجود کمک کند، زیرا این تغییرات "غیرانقلابی" اند و یا بنابر نوشته‌ای که تحت عنوان "گزارش هیات اجرائیه" در نشریه "نامه مردم" شماره ۵۰۲ (۶ فروردین ۷۶) منتشر شده، "تغییرات اساسی" نیستند. با چنین موضعی سقوط به دره سکتاریسم قطعی است.

ببینیم، در ارتباط با رویدادهای اخیر کارگری در آلمان، و تطبیق آنها با "چه باید کرد؟" لنین، که در بالا اشاره شد، با اعتصابات و تظاهرات کارگری آلمان، کمونیست‌ها چگونه روبرو شدند و باید می‌شدند. سپس این نمونه را در ارتباط با موضع‌گیری‌های احزاب چپ و مدعی مارکسیسم ایران در ارتباط با رویداد شرکت مردم در انتخابات و مقاومتشان در برابر حکومت بپردازیم.

خواست اخراج عضو هیات مدیره "دویچه بانک" از هیات مدیره شرکت آهن گدازی "توسن" که با پول این بانک توسط شرکت دیگر آهن گدازی، یعنی کروپ، خریداری شد، بدون شک یک تغییر انقلابی و یا یک "تغییر اساسی" در جامعه امروز آلمان نیست. اما مخالفت با آن از به اصطلاح موضع "چپ"، در عمل مانع رشد "شناخت و آگاهی" زحمتکشان از روابط پشت پرده حاکم بر جامعه آلمان، ساختار حاکمیت اولیگارشی مالی و چگونگی اعمال دیکتاتوری آن می‌توانست باشد. اگر احزاب چپ و کمونیست آلمان چنین موضعی اتخاذ می‌کردند، در حقیقت به ظاهر انقلابی و چپ، به سود جناح راست و در خدمت سیاست چندین دهه سندیکا‌های راست‌گرا و سوسیال دمکرات آلمان عمل کرده بودند.

همین موضع سکتاریستی و چپ روانه و در خدمت راست را می‌توان یکی از ویژگی‌های بخش‌هایی از نیروهای اپوزیسیون چپ ایرانی در رابطه با سیاست "تحریم انتخابات" مجلس پنجم و ریاست جمهوری ایران دانست.

عدم شناخت "کلیت" جامعه امروزی ایران و قشربندی‌های طبقاتی آن، امکان انتقال "شناخت و آگاهی علمی" پیشگامان توریک زحمتکشان را از "خارج" به "درون" صفوف آنها محدود ساخت.

همین بی‌توجهی و عدم شناخت "کلیت" جامعه امروز ایران، به این نیروها اجازه نمی‌دهد، بتوانند کیفیت نبرد بر سر "رفرم" در جامعه امروز ایران را تشخیص دهند. "تحریم انتخابات" ناشی از عدم شناخت این واقعیت است که "تازاندن" تغییرات در جامعه، تحت عنوان "تغییرات اساسی" جدا شدن از آن واقعیت موجود است، که "آلبرتو بورجیو" به عنوان مسئله "چه باید کرد؟" مطرح می‌سازد.

مثلاً، نامه مردم در همان شماره ۵۰۲ می‌نویسد: «... رژیم مدت‌ها پیش از برگزاری "انتخابات" اعلام کرده بود، که شرط اساسی نامزدی برای شرکت در "انتخابات" التزام و اطاعت از ولایت فقیه است.»*

به عبارت دیگر سیاست "تحریم انتخابات" نامه مردم از این چپ روی ناشی می‌شود، که اکنون که "رژیم" از طریق "انتخابات آزاد" آماده نیست با "تغییرات اساسی" یعنی با براندازی خود موافقت کند، پس انتخابات را باید تحریم کرد!

این نوع سیاست‌ها و چپ‌روی‌ها، بی‌سابقه نیست. برای مثال بحث درباره ضرورت و یا عدم ضرورت شرکت در "سندیکای زرد" نمونه‌ایست که با جلل بین مارکسیست-لنینیست‌ها با سکتاریست‌ها در طول تاریخ مبارزات کارگری جریان داشته است. شرکت در مبارزات کارگران تنها زمانی که سندیکا‌های انقلابی و نماینده واقعی کارگران بوجود آمده‌اند، آنطور که سال‌ها یکی از موضوع‌های بحث حزب توده ایران با چپ‌روها و مائونیست‌های ایرانی نیز بود، ریشه در همین درک نادرست داشت. زنده یاد احسان طبری در مقاله

انتشار دیدگاه‌های "چپ" در داخل کشور

علاوه بر جزوه‌های "رویدادهای جهان"، جزوه‌هایی با نام "دیدگاه‌ها" نیز بدست ما رسیده است، که گردآورنده مطالب آن، "پیروز دوانی" اعلام شده است.

دیدگاه‌ها - خرداد ۷۵

- * بحران عمومی جامعه، وظایف و مشکلات جنبش دمکراتیک میهن-پیروزدوانی
- * راه برون رفت از بحران- علی کشتگر
- * جامعه مدنی، دمکراسی و ایران- فرخ نگهدار
- * چپ در ایران- امیر مبینی
- * راه تحول واقعی در جامعه- علی خاوری خراسانی
- * آینده جنبش چپ در ایران- محمد رضا شالگونی
- * طیف بندی‌های چپ در ایران- باباعلی
- * نگاهی به جنبش چپ در ایران- حیدر
- * چشم انداز جنبش چپ در ایران- اصغر ایزدی
- * چپ و ضرورت گسترش فعالیت آن- پرویز خادم

دیدگاه‌ها - آذرماه ۷۵

- * آیا در ۲۲ بهمن ۵۷، انقلاب رخ داد؟- پریز خادم
- * مواضع و رهنمودهای آیت الله خمینی- سیاوش فداکار
- * نوع و شکل فعالیت "شرکت پژوهشی پیام پیروز"
- * انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، یک انقلاب مسالمت آمیز بود- علی همایون
- * تاملاتی بر استراتژی چپ دمکرات در پیکار برای مردم سالاری- بابک امیرخسروی
- * "آشتی ملی" یک ضرورت- پرویز خادم
- * ضرورت اتحاد نیروی اجتماعی در جامعه- نامه مردم
- * چشم انداز چپ و آینده آن در ایران- حمید توکل
- * چپ چیست و کیست؟- نشریه "کار"
- * درباره شعار "طرد حکومت استبدادی"- اسکندر بهزادی
- * برای ایجاد فرهنگ دمکراتیک- سیاوش فداکار
- * برنامه حداقل اتحاد چپ دمکراتیک ایران
- * قانون مجازات اسلامی، محاربه و برهم زدن امنیت کشور- فرزانه پویا
- * ایجاد نهاد دمکراتیک و رهبری مشترک- نشریه "کار"

دیدگاه‌ها - فروردین ۱۳۷۶

- * اپوزیسیون در برابر آزمون‌های دشوار- نشریه "راه آزادی"
- * منشور همکاری سه سازمان
- * "آذربایجان واحد" خواب و خیالی بیش نیست (امیر علی لاهرودی)
- * بریتانیای کبیر به مستعمرات سابق باز می‌گردد-...
- * آنچه "بازار" و "ارتجاع مذهبی" با انقلاب کرد- نقل از "راه توده"
- * سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا
- * اقدامات هم‌آهنگ جناح راست افراطی با سازمان فراماسونری انگلستان
- * بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه-...
- * نگاه به جهان- نقل از "کار"

همراه این جزوه‌ها، یک جزوه تحقیقاتی بنام "علل و عوامل پیدایش بحران در کشورهای سوسیالیستی"، که در ایران و توسط شرکت پژوهشی پیام پیروز انتشار یافته، نیز به دفتر راه توده رسیده است. این جزوه، که بیش از ۷۰ صفحه می‌باشد، در بهمن ماه ۷۴ در تهران انتشار یافته است. در مقدمه این جزوه آمده است:

"شرکت پژوهشی پیام پیروز" تصمیم گرفت تا پیرامون علل و عوامل پیدایش بحران در کشورهای سوسیالیستی، مجموعه‌ای پژوهشی و تحلیلی از دیدگاه‌های مختلف را تهیه کند و ارائه دهد. این رو با چاپ آگهی رسمی در شماره ۲۳ ایران فردا (آذرماه ۷۴) از کلیه صاحب نظران و علاقمندان دعوت کرد تا مقالات یا ترجمه‌های خود را پیرامون "علل و عوامل پیدایش بحران در کشورهای سوسیالیستی" برای این شرکت ارسال دارند تا از کل مقالات در مجموعه پژوهشی استفاده شود. در عین حال، شرکت پژوهشی پیام پیروز از برخی از نشریات منتشره در خارج از کشور، مقالاتی انتخاب کرده که در این

اخیرا، دفتر "راه توده" سلسله جزوه‌هایی را که از سوی "شرکت پژوهشی پیام پیروز" در ایران منتشر شده، دریافت داشته است. بخشی از این جزوه‌ها بنام "رویدادهای جهان" و بخش دیگری با نام "دیدگاه‌ها" انتشار یافته است. با توجه به اینکه صفحات "راه توده" گنجایش انتشار مطالب منتشره در این جزوه‌ها را ندارد - مگر در موارد استثنائی - و اینکه برخی از مقالات نیز از نشریات چپ خارج از کشور برگرفته شده است، تنها لیست برخی مندرجات این جزوه‌ها را همراه با نام نویسندگان آنها، با در نظر داشت همان ترتیبی که در صفحات پایانی این جزوه‌ها مراعات شده، برای آگاهی خوانندگان خود در زیر منتشر می‌کنیم.

رویدادهای جهان، شماره ۲ فروردین ۷۵:

- * ضرورت غلبه بر پراکندگی چپ ایران - دوانی
- * بررسی رویدادهای جهان - ملک پور
- * آینده به سوسیالیسم تعلق دارد - ایزدی
- * شانزدهمین کنگره حزب کمونیست هند - سیاسی
- * اعتصاب کارگران فرانسه - طاهرپور
- * بازگشت به جنگ طبقاتی - ریچارد سنت
- * هجدهمین کنگره حزب مترقی مردم زحمتکش قبرس - فرشاد
- * بحثی پیرامون تحولات روسیه - اختری
- * دو مصاحبه با زیوگائف
- * توافقنامه جدید ساف و اسرائیل متضمن صلح در خاورمیانه نخواهد بود - هنری

رویدادهای جهان، شماره ۳ تیرماه ۷۵:

- * ضرورت توجه فعالان کارگری به شیوه نوین کار- مازیار
- * فقر و انقلاب - منوچهر بهزادی
- * درباره تلفیق کار مخفی و علنی- بیژنی
- * کمونیست‌های آمریکا حزب خود را توده‌ای می‌کنند- هنری
- * سیزدهمین کنگره حزب کمونیست آلمان- سیاسی
- * و دیگر کسی ننماید- برتولد برشت
- * سیمای واقعی آنارشیسم باکونین- ف.م. جوانشیر
- * گوشه‌هایی از جنبش کارگری ایران- سردار
- * لنین و ضرورت مبارزه در راه هدف‌های مبرم- مجیدی
- * شیوه مارکس - رمضانی
- * زن در آئینه قانون- فرزانه پویا
- * ای دلت لبریز از انده (شعر) س.ک. مردمدوست

رویدادهای جهان شماره ۴ مردادماه ۷۵

- * حکومت دینی- پیروز دوانی
- * مطلق گرایی در مسئله راه انقلاب- رحمان هاتفی (حیدرمهرگان)
- * ملی کیست؟ - قاسمپور
- * درباره قانون مطبوعات- حجت مباشر
- * ساختار و نحوه فعالیت سازمانی حزب چپ- پرویز خادم
- * راه رسیدن به همبود انسانی- پروانه فروهر
- * ضرورت پاسخگویی به مسائل گری- بهنام پوینده
- * زن و سوسیالیسم از دیدگاه لنین- م.هرمزی
- * نسبت به تاریخ خود واقع بین باشیم- م. سطوت
- * گردهمایی بزرگ نیروهای چپ در فرانسه- رادپور
- * حزب بدون آیدئولوژی نمی‌تواند وجود داشته باشد- ملک پور
- * حزب آیدئولوژیک در بن بست- یحییوی

مجموعه منعکس شده است... اینک این مجموعه تهیه شده و در اختیار علاتمندان قرار می گیرد.

درفهرست مندرجان این جزوه، از جمله این مباحث وجود دارد:

- آماری از وضعیت حزب کمونیست اتحاد شوروی، درجامعه شوروی در ۱۹۹۰- مرکز پژوهش ها و تحقیقات شوروی
- روسیه از دردهای وحشتناک به خود می پیچد و ما دست به سویس دراز نمی کنیم- یوری ولانسف
- تشکیل و بازسازی حزب جدید کمونیست روسیه ۱۹۹۰-۱۹۹۵- گردآوری؛ ملک پور
- ۱- تشکیل حزب کمونیست فدراسیون روسیه ۱۹۹۰
- ۲- سخنان دبیراول وقت حزب کمونیست روسیه در کنگره موسسان حزب کمونیست روسیه ۱۹۹۰
- ۳- برگزاری کنگره حزب کمونیست روسیه ۱۹۹۵
- ۴- بخش هایی از برنامه نوین حزب کمونیست روسیه ۱۹۹۵
- ۵- خلاصه ای از گزارش گنادی زیوگائف، صدر کمیته اجرایی حزب کمونیست روسیه به سومین کنگره حزب کمونیست روسیه ۱۹۹۵

هماهنگی جناح راست افراطی با فراماسونری انگلستان

در شماره ۵ دیدگاه ها (بهمن ۷۴)، که دفتر راه توده آنرا دریافت داشته، مقاله ای به نقل از "پیشواز"، ارگان اتحاد چپ دمکراتیک ایران منتشر شده است. بخش هایی از این مقاله را، با توجه به مناسبات و برخی زدوبندهای افشاء شده اخیر موفته اسلامی در انگلستان، در زیر نقل می کنیم:

در سال های اخیر، نسل جدیدی از سازمان های فراماسونری شکل گرفته که پایگاه اصلی آن در لندن است. بخش ایرانی این سازمان فراماسونری به هدایت آقایان "مجید تهرانیان"، "حمید نفیسی"، "منوچهر آگاه"، "رضا شیخ الاسلام" تشکیل شده و فعالیت خود را گسترش داده است. بنا به اخبار رسیده، دکتر محمد جواد لاریجانی از چهره های شاخص و توریسین راست ترین و مرتجع ترین محافل حکومت جمهوری اسلامی ایران، تاکنون سه بار در جلسات این سازمان شرکت کرده است. احمد توکلنی که به تازگی دکترای مدیریت از دانشگاه انگلستان دریافت کرده است و همچنین آیت الله تسخیری، نماینده ولی فقیه در کنفرانس های اسلامی در لندن، از جمله کسانی هستند که در جلسات این سازمان شرکت داشتند. محمد جواد لاریجانی در جلسات این سازمان تاکید کرده است که وی و همفکرانش قصد دارند تا سیاست خود را به سیاست انگلستان هماهنگ کنند. بدیهی است که خط مشی مورد علاقه و پیگیری لاریجانی با خط مشی دیگر یاران و همفکرانش در اکثریت نسبی مجلس شورای اسلامی، در اکثریت مجلس خبرگان، در سطحی گسترده از حوزه علمیه قم، در اکثریت جامعه روحانیت مبارز، در سطوحی از فرماندهی سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی، در سطح وزارتی مانند وزیر ارشاد اسلامی، در سطح بنیادهایی مانند بنیاد مستضعفان، در صدا و سیما، در سازمان هایی مانند هیات موفته اسلامی، در گروه های فشار مانند انصار حزب الله، در شورای برگزاری نماز جمعه، در ارگان های اطلاعاتی و امنیتی گوناگون کشور... در یک دایره معین و مشخص قرار دارد. حتی واکنش شدید اکثریت افراد وابسته به این جریان در مقابل پدیده "دادگاه میکونوس" و تلاش گسترده آنها برای قطع رابطه با آلمان و اعمال محدودیت در روابط با برخی کشورهای اروپایی، در دیماه ۱۳۷۵ در اساس حرکتی آگاهانه و توطئه گرانه در جهت کنسار زدن رقبای اروپایی، برای برقراری روابط گسترده تر با انگلستان (نزدیک ترین متحد خود) و به دنبال آن و در مراحل بعدی برای برقراری رابطه با دولت آمریکا بوده است.

اکثریت سیاستگزاران دولت های آمریکا و انگلستان از حامیان اصلی جناح راست افراطی در حکومت ایران می باشند. این دولت ها که از جریانات مافوق ارتباطی در نقاط مختلف جهان (مانند طالبان در افغانستان، حکومت نهد در عربستان) حمایت مطلق می کنند، قصد دارند برای حاکمیت کامل نظامی و سیاسی خود در خاورمیانه و خلیج فارس و آسیای میانه به افزایش قدرت خود در مقابل دیگر رقبای جهانی با کنترل هر چه بیشتر و کاملتر بر منابع حیاتی نفت و گاز و مناطق استراتژیکی و برای تامین حاکمیت مطلق سیاسی و اقتصادی بر ایران و تضعیف توان کشور و مردم ایران (حتی با نابودی وحدت و تمامیت ارضی کشور، برپائی جنگ و تشنجات کور داخلی) تلاش می کنند. قصد اکثریت سیاستگزاران آمریکا و انگلستان به هیچ وجه براندازی حکومت جمهوری اسلامی ایران نبوده و نیست، بلکه تلاش می کنند با متحجرتین، راست ترین، جنگ افروزترین جناح حکومتی بر کشور تسلط مطلق و انحصاری به دست آورد. هدف اصلی دولت آمریکا از اعمال فشارهای رسمی و غیر رسمی و پیشنهاد های اعمال تحریم اقتصادی همه جانبه علیه ایران، تنها تسلیم شدن هرچه بیشتر مجموعه حکومت ایران به خواست های دولت آمریکا و ایجاد شرایط مساعد برای تسلط مطلق جناح راست تر، متحجرت تر بر مجموعه حکومت ایران است. برخی از دولت های اروپایی به دنبال تثبیت و تحکیم قدرت جناح میانه رو حکومت به رهبری هاشمی رفسنجانی در مقابل جناح راست افراطی هستند، زیرا تکنوکرات ها و میانه روهای حکومتی منافع اقتصادی دولت های اروپایی را ضمن توجه به برخی مسائل مورد نظر آنها به شکل بهتر و مناسبتری تامین می کنند. اگر دولت های آمریکا و انگلیس بر کشور های عمده منطقه سیطره کامل به دست آورند، برخی دولت های اروپای متحد تلاش می کنند تا در ایران سیطره اقتصادی و سیاسی خود را حفظ کنند تا در مقابل رقبای جهانی خود خلع سلاح و ضعیف نشوند. گرچه تمایل جناح میانه رو و تکنوکرات های حکومت جمهوری اسلامی نیز آن است که با دولت آمریکا به مذاکره بنشینند و روابط گرم و مطمئنی را با دولت آمریکا برقرار سازد و حتی تماس هایی با برخی از آنان انجام داده است، اما تاکنون سیاستگزاران اصلی دولت آمریکا با توجه به شرایط و اهداف و نقشه های خود برای منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و ایران، عمده ترین توجه و تمرکز خود را به سوی جناح راست افراطی حکومت معطوف کرده است و به تمایلات جناح میانه رو حکومت تاکنون پاسخ منفی داده است. در هر حال مبارزه قطب های نیرومند جهانی به هیچ وجه برای آن نیست که در کشور ایران حقوق اساسی بشر تامین شود و مردم ایران از زیر یوغ استبداد دینی رها شوند و مردم بر سرنوشت خویش حاکم گردند، بلکه برای کسب موقعیت برتر سیاسی، نظامی و اقتصادی بر مناطق حساس و کلیدی جهان و نیز تسلط مطلق بر ایران می باشد...

اعتراض به تعطیل نشریه "توس"

نشریه "توس" که در مشهد انتشار می یافت و منعکس کننده دیدگاه های برخی نیروهای مذهبی دگراندیش بود، با اتهام درج مطلبی که طی آن، بر دانش مذهبی دانشگاهیان در برابر حوزه های مذهبی تاکید شده بود، تعطیل شد. تعطیل نشریه "توس" به حکم دادگاه و براساس شکایتی که از سوی حوزه علمیه مشهد مطرح شده بود صورت گرفت.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران، با صدور اطلاعیه ای، تعطیل شدن توس را محکوم ساخت و بدرستی اعلام داشت، که توطئه علیه مطبوعات غیرحکومتی، که طی یکسال گذشت، با هدف تحمیل نمایندگانی ارتجاع به مردم خراسان و ملت ایران صورت گرفته و می گیرد. در بخشی از این اطلاعیه آمده است:

در سال گذشته ۲۲ نشریه به دادگاه کشانده شده که در راس آنها هفته نامه پیام دانشجو، توس، ایران فردا، کیان و انتخابات ملی قرار دارند. این امر نشانگر آنست که جریان انحصارطلب که بخشی از حاکمیت را در اختیار دارد، با بهره گیری از گروه های فشار و مراکز قدرتمند مالی مثل بنیاد مستضعفان و جانبازان و آستان قدس رضوی و سوء استفاده از شعائر مذهبی حمله سنگینی را علیه دانشگاه، روشنفکران، مطبوعات و آزادی به راه انداخته است. این گروه در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، فشارها را تشدید کرده است.

نقش دو "مافیا" در ایران و روسیه!

مافیای مالی، نه فقط در روسیه، بلکه در کشور خودمان نیز، در نقش همزاد اقتصاد دلالی، انواع گروه‌های مسلح و تبهکار را سازمان داده و تحت حمایت مالی گرفته است. میزان قدرت این مافیا و سازمان‌های تبهکار وابسته به آن، در هر کشوری، بستگی به تسلط آن بر اقتصاد کشور دارد. آنچه را در زیر می‌خوانید، شاید شرحی تکراری درباره آنچه که در روسیه می‌گذرد باشد، اما در عین حال شرح آن سایه‌ایست که بر سراسر ایران کنونی نیز گسترده است. سرقت ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات، تنها بعنوان یک نمونه، وابستگی گروه‌های تبهکار، که در داخل و خارج از کشور عمل می‌کنند، به بنیادهایی نظیر بنیاد مستضعفان، شبکه زیر زمینی احتکار مایحتاج عمومی مردم، که در بازار ریشه دارد، تروتهایی که در داخل کشور انجام می‌شود و... همه و همه اکنون وابسته به مافیای مالی است، که شبکه سیاسی پنهان آن سازمان "جیتیه" می‌باشد. بنابراین، سرور آنچه که در روسیه می‌گذرد، بعنوان نمونه‌ای که در ایران کنونی نیز جریان دارد و می‌رود تا حکومت را بکلی قبضه کند، خواندنی است.

تلاش مافیای جیتیه، شبکه‌های تبهکاری وابسته به آن و شبکه‌های مافیای مالی و دلالی برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، که اکنون سینما و ورزشگاه‌ها را در تهران به آتش می‌کشد، همان تلاشی است که مافیای روسیه برای نگهداشتن یلتسین بر سر قدرت بدان دست زد. انگیزه‌ها نیز مشابه است!

شماره اسفند ماه ۷۵ نشریه "آذربایجان"، ارگان مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان، طی تفسیری پیرامون کنفرانسی که اخیراً پیرامون اوضاع روسیه در مسکو تشکیل شده بود، می‌نویسد:

((در ژوئیه ۹۶ کنفرانس علمی در مسکو تشکیل شد. وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روسیه در این کنفرانس مورد بررسی قرار گرفت. در این کنفرانس روشن شد که اقتصاد روسیه تحت کنترل گروه‌ها قرار گرفته است. این گروه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند، گروه اول که به شکل کلاسیک در همه کشورها حضور دارند و با فروش مواد مخدر، اسلحه، باج گیری و استفاده از فحشا، به عنوان منبع درآمد مشغول است. گروه دوم برخاسته از ویژگی "جدید" روسیه می‌کوشد به نحوی از پرداخت مالیات سرپیچی کند. این گروه زیر چتر باندهای مسلح به بقاء خود ادامه می‌دهد. باندهای تبهکار با افزایش قدرت مالی و تطمیع مأمورین دولتی و قضائی سرمایه‌داران گوش به فرمان را زیر سلطه خود در می‌آورند. در کنفرانس تعداد این گروه‌ها ۲ هزار ذکر شده که نیروی مسلح ۶۰ هزار نفری در اختیار دارند، که می‌توان با این تعداد افراد لشکری را با معیارهای جنگ جهانی دوم، ۲ سپاه تشکیل داد!

کنفرانس مسکو براین عقیده است که دولت از گروه‌های تبهکار جانبداری می‌کند. آنها نیرومندتر می‌شوند و شرایط خود را نه تنها به قوه مجریه، بلکه به قوه مقننه نیز دیکته می‌کنند. تبهکاران سازمان یافته به شکل هدفمند سیاست تصرف اموال دولتی و نظارت بر اقتصاد علمی را در پیش گرفته‌اند. سازمان‌های بین‌المللی معمولاً (برای دست یافتن به مقاصد خود) به این جریان جلب می‌شوند. به عنوان نمونه، (از طریق همین سازمان‌ها) پیش از نصف سهام بزرگ‌ترین کارخانه ذوب آهن در اروپا، یعنی کارخانه ترولی پتسک، در جریان خصوصی سازی بدست یک شرکت آمریکایی افتاد و یا کارخانه آلومینیوم "براتسک" که بزرگ‌ترین کارخانه از نوع خود در دنیا می‌باشد، زیر نظارت کامل دو شهروند اسرائیلی قرار گرفت. بدین ترتیب، برقراری کنترل بر اقتصاد کوششی است برای بدست گرفتن حاکمیت سیاسی در روسیه. اقتصاد زیر زمینی سازمان‌هایی را بوجود آورده است که می‌توان آنها را با دولت ثانوی در کشور مقایسه کرد که پیروزی بر آن بیش از حد مشکل است. به عنوان مثال، در بخش خدمات امنیتی بانک‌ها، افراد مسلح گروه‌های تبهکار امر پس گرفتن وام‌ها را به عهده می‌گیرند. کاری که باید بر عهده سازمان قضائی و انتظامی باشد.

کنفرانس مسکو، سرانجام به این نتیجه رسید که صاحبان اقتصاد زیر زمینی، راهزنان و مأمورین رشوه‌خوار دولتی، مناطقی را که دو سوم منابع طبیعی و اقتصاد روسیه در آنها متمرکز شده است را عملاً تحت نظارت خود درآورده‌اند.

انتخابات ریاست جمهوری روسیه، نیز در محاصره همین گروه‌ها انجام شد. سازمان‌های دولتی برای پیروزی رئیس جمهوری خویش بسیج شدند. اپوزیسیون چپ تحت فشار شدید تبلیغاتی قرار گرفت. در مرحله اول انتخابات، نیروها به جناح‌های گوناگون اعتدالی و افراطی تقسیم شدند. چپ اعتدالی ۲۲ درصد، جناح یاولینسکی ۷ درصد و جناح ژیرنفسکی ۴ درصد آراء را بدست آوردند. دور دوم انتخابات سرنوشت ساز بود. مردم روسیه می‌بایست قدرت سیاسی را به یکی از گروه‌بندی‌های راست و چپ بسپارند. سوم ژوئیه یلتسین با بدست آوردن ۵۳٫۸ درصد آراء، یعنی ۴۰ میلیون از ۱۰۸ میلیون رای واجدین شرایط بر رقیب اصلی خود "زیوگائف" که از حمایت ۳۰ میلیون نفر برخوردار شده بود، پیروز شد. گروه یاولینسکی و حزب لیبرال دمکرات ژیرنفسکی در این ماجرا نقش کمکی ایفاء کردند. انتخابات پایان یافت و یلتسین برای دومین بار بر مسند قدرت تکیه زد و بدین ترتیب طبقات حاکمه و صاحبان ثروت‌های باد آورده نفسی براحثی کشیدند. آنها حاکمیت را در دست خود نگاه داشتند، حاکمیتی که هنوز تثبیت نشده و پایگاه اجتماعی متزلزل است و ثروتمندان نو کیسه به عنوان طبقه شکل نگرفته است. بخشی از سرمایه‌داران با دلالی و با استفاده از خصوصی سازی به غارت اموال عمومی مشغولند و قسمت دیگری، یعنی گروه‌های سازمان یافته تبهکار، اقتصاد زیر زمینی را در اختیار دارند. باید خاطر نشان ساخت که اقتصاد زیر زمینی ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی را در بر می‌گیرد. انتخابات روسیه، البته آئینه تمام نمای روسیه امروز است. روسیه ۱۰ سال است که شاهد تقابل فقر و ثروت است. جنگ تمام عیار موضعی، ترور انفرادی و انفجار در معابر و وسائط نقلیه عمومی، به توپ بستن مجلس قانونگذاری و بالاخره، به صحنه در آوردن نمایش انتخابات به شکل مدل غربی، انعکاس کامل واقعیت‌های کنونی روسیه است. عده‌ای با دلالی و عده‌ای با توسل به گروه‌های تبهکار به ثروت کلان دسترسی پیدا کرده‌اند. اینها می‌کوشند با انتخابات، پایه‌های حاکمیت خود را مستحکم کنند. کنفرانس مسکو تأکید کرد که روسیه به مناطق اقتصادی تقسیم شده است. اقتصاد زیرزمینی در هر یک از این مناطق در جریان انتخابات ریاست جمهوری نقش ویژه خود را بازی کرد و روشن شد که رژیم کنونی روسیه حافظ منافع کدام طبقه و گروه اجتماعی است.

زنان مذهبی.... (بقیه از ص ۱۳)

(مستقل از مجتهدان حاکم و دولت) به اجتهاد می‌پردازند.

زنان دیندار برخاسته از اقشار متوسط سنتی جامعه که به حمایت از انقلاب اسلامی و با پرچم اسلامی به "صحنه آمدند و پس از پیروزی به ارتقاء موقعیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود دست یافته‌اند، طبعاً ترفیع مقام خود را مدیون اسلام دانسته در حفظ این پرچم ایدئولوژیک مصر خواهند بود. اینان تنها در تعبیر اصلاح طلبانه احکام و قوانین اسلام است که می‌توانند به میدان تحرک و سهم قدرت خویش در نظام فعلی بیافزایند و از زن ستیزی آن نیز بطور کلی بکاهند. اینان به نوعی "فمینیست‌های دولتی" را تشکیل می‌دهند، یعنی همسران، دختران و یا خواهران دولتمردان و مقامات ذینفوذ در قدرت حاکم می‌باشند. شهلا حبیبی، فاطمه و فائزه هاشمی از این جمله‌اند.

بنظر می‌رسد که تاکنون نشریه "زنان" بیش از دیگر گرایش‌ها در اعتقاد به اصول حق انتخاب، آزادی و استقلال زنان پای فشرده است نوپردازی‌ها و نواندیشی‌های فمینیستی تجدید گرایانه و خردمندانه مجله زنان همصدا و همناست با پرورش نواندیشانه و سنت شکنانه‌ای که امروز در سطح وسیع‌تر فضای فکری-فلسفی جامعه شناسی، الهیات شناسی، اقتصاد شناسی، ادبیات، هنر، تاریخ و... روشنفکران و روشنگران دیندار و بی‌دین ایران جاری است. برای مثال نشریاتی مانند کیان، ایران فردا، گفتگو، آدینه، دنیای سخن، کلک، جامعه سالم، فرهنگ و توسعه.

فمینیسم اسلامی یک پدیده محدود به ایران نیست، بلکه به نظر می‌رسد که یک ضرورت در این لحظه تاریخی است که دین اسلام یک دوره بحران انتقالی و تحول را می‌گذراند و می‌رود که تکلیفش را با مدرنیته و تجدید روشن کند. اگر جنبش‌های مذهبی اسلام گرا در دهه اخیر نوعی عکس العمل در مقابل روند جهانی شدن مدرنیسم، گسترش سرمایه‌داری، استعمار نو، بحران هویت و درهم ریختگی فرهنگی و ارزشی است، فمینیسم اسلامی پاسخ زنان دیندار است به این مسائل و نیز به تهاجم مردسالاران اسلام گرا. یادمان باشد که "طاهره قرت‌العین (زین تاج) یکی از اولین زنان سنت شکن و بت شکن در تاریخ ایران و خاورمیانه بود که حدود ۱۵۰ سال پیش در دفاع از عدالت اجتماعی و حقوق زنان و حقوق دهقانان پیشقدم شد و از جمله برای اولین بار حجاب از سر برگرفت و به نوآوری در شیعه پرداخت و جان در راه آرمان‌های انسانی و اعتقادات مذهبی‌اش گذاشت. آیا فمینیست‌های لائیک امروز می‌توانند نقش طاهره را در تاریخ فکری و ادبی ایران بطور کلی و نهضت زنان بطور خاص به خاطر مذهبی بودنش نادیده یا کم دیده انگازند؟

عباس عبدی:

مشکل زنان ایران جدا از مشکل عمومی جامعه نیست!

زن‌ها، بلکه علیه آدم‌های فقیر و آدم‌های کم سواد، اما در مورد زن‌ها شدیدتر است. همین قانونی که نوشته می‌شود، امکان احقاق حقش وجود ندارد، چون اصل را می‌گذارند بر این که حق هر چه هست، برای مرد است. در سیستم حقوقی گذشته هم همین طور بوده، هر چه توی خانه می‌آمده، مال مرد بوده، ولی امروز که زن عملاً موظف است در خانه کار کند و احياناً بیرون هم کار کند، این که زن باید ثابت کند که مالک چیزی است و اصل بر مالکیت مرد است، مگر این که خلافتش ثابت شود، یک امر کاملاً نابرابر است. این است آن نابرابری‌هایی که در حقوق ما هست. در عرصه دیگر، هر چه در جامعه‌ای سطح سواد، درآمد و قدرت سو به هر حال توزیع این قبیل مواهب نابرابرتر باشد، افراد سطوح پائین مشکلات بیشتری دارند، همه این مشکلات برای زنان اضافه‌تر است، هم به دلیل پس افتادن نظام حقوقی‌شان و هم به دلیل عدم توانایی‌شان در استیفای حق ولی اسم این را نمی‌توان "تبعیض" گذاشت، این یک نوع "پس افتادگی" است. این دو مسئله کاملاً جداس. حقوق ما کلاً دارد پس افتاده می‌شود و یک جزء از آن هم حقوق زنان است. مشکلی که در حقوق زن می‌بینید، ناشی از نگرش تبعیض آمیز نسبت به زن نیست، ناشی از یک نگرش پس افتاده است نسبت به کل واقعیت اجتماعی. من شک ندارم که عیصم نمایندگان مجلس و حتی مسئولان این مملکت حقوقی بسیار فراتر از قانون موجود به زنان‌شان می‌دهند، اما موقع نوشتن قانون حاضر نیستند کوتاه بیایند در صورتی که باید برعکس باشد. این خودش ناشی از نوعی پس افتادگی است. وقتی من با این نگرش برخورد می‌کنم، با پس افتادگی حقوقی برخورد می‌کنم که یک جزء آن هم در پس افتادگی حقوق زنان مشاهده می‌شود. اما نباید روی تبعیض جنسی تاکید کرد. این کار عوارض ناخوشایندی خواهد داشت و زنان را به بیراه می‌کشاند. من هم به عنوان یک شهروند دارم ضررهای پس افتادگی حقوقی را پرداخت می‌کنم. البته زنان هم به صفت زن بودن پرداخت می‌کنند، هم به صفت شهروند بودنشان. با این حال از لحاظ عملی، طرح مسئله زنان نه تنها ضرر ندارد بلکه خیلی هم مفید است و کار خانم‌ها هم هست. اما درباره ریشه این پس افتادگی: یکی از علل آن این است که حقوق، خصلتی با ثبات دارد و به سادگی تغییر نمی‌کند. خصلت درستی هم هست. بنابراین حقوق همیشه از تحولات اجتماعی عقب است و به مرور خودش را انطباق می‌دهد. حالا اگر این تحولات خیلی سریع رخ داده باشد، این پس افتادگی بیشتر می‌شود. این عامل در تمام کشورهای جهان سوم عمومیت دارد، ولی در ایران یک علت خاص هم وجود دارد و آن نگرش نسبت به مذهب است و فقه. عده‌ای فکر می‌کنند تمام آنچه که در گذشته شده، وحی بوده و همان باید تا همیشه به همان صورت باشد و فکر نمی‌کنند حقوق دیگری هم می‌شود بر مبنای این اصول مذهب بنا کرد که هیچ تعارضی هم با آن مبانی الهی نداشته باشد. به عبارت دیگر، مثلاً اگر امروز بعثت رسوا لله بود، حضرت حقوق متناسبی با امروز می‌آورد. چون این نگرش وجود ندارد، به آنجا می‌رسد که عرض کردم. یعنی خود آقایان، در مقایسه با آن حقوقی که ارائه می‌کنند و این موضوع در خیلی زمینه‌های دیگر هم وجود دارد و فقط مربوط به حقوق زن نیست. جاهانی که فشار عرصه‌های اجتماعی زیاد بوده - مثلاً در زمینه مالکیت، حقوق کار و خیلی زمینه‌های دیگر - عقب نشینی کرده‌اند. اینجا هم اگر فشار زیاد شود، عقب نشینی می‌کنند.

نگاهی به مصاحبه "شالگونی" از رهبران
"راه کارگر" در ارتباط با جنبش زنان

هم خوشحال هم شرمنده!

آقای محمد رضا شالگونی، از رهبران سازمان "راه کارگر"، اخیراً با نشریه ارگان این سازمان پیرامون جنبش زنان در کشورهای اسلامی مصاحبه کرده‌است. این مصاحبه در شماره ۱۴۳ نشریه "راه کارگر" منتشر شده‌است. اتفاقاً، این مصاحبه همزمان شد با انتشار مجله "زنان" در تهران که در آن گزارش میزگردی با شرکت خانم‌ها مهرانگیز کار، شهلا شرکت، دکتر فریده فرهی و عباس عبدی درج شده‌است. و باز از سر اتفاق، سلسله نظریات خانم نیره

نشریه "زنان" چاپ تهران، در آخرین شماره خود (فروردین ۷۶) میزگردی با شرکت عباس عبدی (عضو شورای سردبیر روزنامه سلام) مهرانگیز کار، حقوقدان و نویسنده نشریه زنان و دکتر فریده فرهی را منتشر ساخته‌است. محور بحث در این میزگرد، این سوال "مهمترین مسائل زنان ایران چیست؟" بوده است. از آنجا که عباس عبدی، بعنوان یکی از سخنگویان طیف چپ مذهبی بازشناخته می‌شود و مطالبی که در این میزگرد مطرح ساخته، در اساس خود می‌تواند نگرش این طیف به مسئله زنان در جمهوری اسلامی و تشریت مذهبی حاکم بر قوانین جمهوری اسلامی باشد، اظهار نظرهای وی در این میزگرد را برگزیده و در زیر منتشر می‌سازیم.

اصولاً این سوال که مسائل زنان ما چیست؟ سوال چندین درستی نیست، چون شما زمانی می‌توانید مسئله یک جزء از جامعه را مطرح کنید که مسائل کل جامعه حل شود. بنابراین باید مسئله اصلی جامعه را پیدا کرد، مسائلی که هم زن و هم مرد را درگیر می‌کند. بنظر من، زن به عنوان شهروند بیشتر مسئله دارد، تا به عنوان جنسیت، همانطور که مرد هم بعنوان شهروند ممکن است همان مسئله را داشته باشد. پس مسائل اصلی زنان همان مسائل اصلی مردان است. وقتی مثلاً می‌رویم پای صندوق‌های رای، دیگر بنده یا آن خانم فرقی نمی‌کند، هر دو داریم بعنوان شهروند رای می‌دهیم: آیا حق داریم رای بدهیم یا نداریم؟ آیا می‌توانیم به کسی که می‌خواهیم، رای بدهیم یا نه؟ آیا می‌توانیم درباره آنچه می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم اظهار نظر بکنیم یا نه؟ اینها مسائل مشترک است. ولی از این حد که پائین‌تر بیایم، زنان ما مسئله دارند، مسائل جدی هم دارند، مسائل خاص زنان آنجاست که به عنوان جنسیت حضور پیدا می‌کنند، یعنی در خانواده... درست است، که آن کسی که مشکل ایجاد می‌کند مرد است، ولی این به صفت جنسیتش نیست. اگر خانم‌ها فکر می‌کنند که زن موجود دست دوم است، من می‌توانم مردانه‌ای را در این جامعه به شما نشان بدهم که یک دست هم از آنها پائین‌ترند و در واقع دست سومند، ولی این مرد نمی‌تواند به صفت جنسیت بگوید که چه کسی آن مشکل را برایش ایجاد کرده است. می‌خواهم بگویم که مشکلات ناشی از تفوق یک جنس بر جنس دیگر - در کل کلان مملکت - نیست، بلکه ناشی از چیز دیگری است که ممکن است بر هر دو جنس تفوق داشته باشد. مسئله جامعه ما مسئله عام‌تری است. چرا من روی این موضوع تاکید می‌کنم؟ زیرا اگر مسائل به جنسیت ارتباط داده شود، شعار جنسیتی را خیلی راحت از زنان خواهند گرفت، همانطور که امروز ارتجاعی‌ترین آدم‌ها هم شعار طرفداری از زن را می‌دهند و کل قضیه را ماست مالی می‌کنند. نکته دیگر، اینکه من شخصاً اعتقاد ندارم که قانون تبعیض جدی در مورد زن و مرد دارد. اساساً مشکل این نیست که زن نصف مرد ارث می‌برد یا از این قبیل. اگر این طور است، من هم می‌توانم بگویم: مثلاً دیه عاقله را مرد باید بدهد، زن نباید بدهد؛ خرجی خانه را مرد باید بدهد، زن نباید بدهد. چرا آن طرف را نمی‌کنید؟ اشکال اینجا نیست، اشکال این است که مجموعه قانونی ما مجموعه‌ای است متناسب با فرهنگ و جامعه صدر اسلام. آن موقع بسیار راحت بوده که یک زن بچه‌اش را شیر بدهد و بابت آن از شوهرش پول بگیرد و اصلاً هم ناپسند نبوده‌است. یا ناپسند نبوده که فقط تمکین کند و هیچ کار دیگری هم نکند. زن خیلی راحت می‌توانسته بخواهد که کلفت برایش بگیرند. پس این مجموعه حقوقی برای خودش درست بوده، اما بخش‌های عمده‌ای از این مجموع، به نفع مرد، تغییر یافته و به لحاظ فرهنگی از بین رفته است. امروز اگر زنی بگوید من بچه‌ام را شیر می‌دهم و بابتش می‌خواهم پول بگیرم، اساساً ممکن است که یک جنایتکار معرفی شود؛ یا اگر زنی بگوید که من نمی‌خواهم هیچ کاری توی خانه انجام بدهم، می‌خواهم بنشینم، تو برو کلفت بیاور، احتمالاً آدم وحشتناک و خودخواهی معرفی می‌شود... بنظر من حقوق در جای دیگری علیه زن‌هاست - البته نه تنها علیه

اینکه دیگران اهل چنین صبر و حوصله‌ای نبوده و نیستند، مشکل آنهاست، نه حزب توده ایران، همچنان که شرمندگی از عدم درک این واقعیات نیز به حق شایسته اعتراف آنهاست. تمام سیاست حزب ما، از ابتدای پیروزی انقلاب، ضمن درک دقیق شرایط، متزوی ساختن ارتجاع و به پیش بردن انقلاب بود، و حاصل همه سیاست سازمان‌های چپ نمایی که هنوز هم نمی‌خواهند بپذیرند جمهوری اسلامی سال ۵۸، جمهوری اسلامی دهه ۶۰ نبود، تقویت ناخواسته این ارتجاع در جمهوری اسلامی!

می‌توان در مهاجرت، تنها به قاضی رفت و راضی هم سر بر بالین گذاشت، اما این سخاوت در خودستانی، برگی را در تاریخ تحلیلی انقلاب ایران به خود اختصاص نمی‌دهد. تاریخی که بی‌تردید، نوشته خواهد شد و در آن هیچ گریزی از برشماری نقش چپ‌روها و سازمان‌های چپ در تأثیر گذاری بر روند شکل‌گیری رویدادها و ساخته شدن تاریخ جمهوری اسلامی نیست.

حزب توده ایران براساس این مشی و سیاست، مانند تمام طول تاریخ فعالیت سیاسی خود در ایران، از توجه به جنبش زنان ایران غفلت نکرد. تفاوت ما با سازمان‌های چپ‌روشی نظیر «راه کارگر» که شرمندانه، در آن بود و هست، که ما این جنبش را در وسعت توده‌ای و مردمی آن پذیرفته و برای تعمیق آن تلاش کرده و می‌کنیم. به همین دلیل نیز برای ما حضور میلیون‌ها زن ایرانی که برای نخستین بار از خانه خارج شده و در انقلاب شرکت کرده بودند، غنیمتی تاریخی بود، تا این نیرو را همچنان در صحنه نگاهداشته و برای پایان بخشیدن به نابرابری حقوقی آنان با مردان و پشت سر گذاشتن سنت‌های بر خاسته از باورهای مذهبی مردم آن را گام به گام به پیش هدایت کنیم. توده زنانی که پیش از انقلاب نیز چادر بر سر داشتند و در انقلاب نیز با همین پوشش شرکت کردند. ما این را نماد ارتجاع نمی‌دانستیم و نمی‌دانیم، همچنان که کوشش ارتجاع برای مخدوش ساختن مرزها و علم کردن جنگ «حجاب» به جای جنگ «برابری حقوق اجتماعی زنان با مردان» و دفاع از حقوق اجتماعی مجموع آنها در برابر ارتجاع و غارتگران را، ارتجاع محض دانسته و می‌دانیم.

ببینیم آقای شالگونی که بهر حال متکی به ایدئولوژی با مسئله روبرو می‌شود و بالاخره انبوه رویدادهای سال‌های اخیر باید تأثیری هم بر امثال ایشان گذاشته باشد، چگونه در پاسخ به سؤال دیگری، در رابطه با جنبش زنان گرفتار تناقض گویی می‌شود:

«... اما این که چرا در کشورهای اسلامی ابتکار سازماندهی زنان از دست جنبش چپ خارج شده، به این دلیل است که اولاً جنبش چپ دارد یک دوره عقب‌نشینی عمومی را از سر می‌گذارند. این وضعی است عمومی، ولی در کشورهای اسلامی به علت آشفتگی چپ در مقابل اسلامی گزاشی این وضع برجستگی بیشتر دارد. ثانیاً، تقریباً در همه کشورهای اسلامی چپ رزمنده و آشتی‌ناپذیر با قدرت‌های موجود (توجهی که راه کارگر از همان ابتدای پیروزی انقلاب، به بهانه آن خود را زیرزمینی کرد) نیروی زیرزمینی است و با علم و کتل خودش نمی‌تواند آفتابی شود، ثالثاً سوخوش‌خانه به علت یک سلسله عوامل اجتماعی عینی، جنبش زنان اکنون گسترده‌تر از آن است که در انحصار چپ باشد. و این البته در دراز مدت، به نفع چپ است، زیرا عملی شدن یکی از خواست‌های چپ است که می‌خواسته، زنان خودشان به میدان بیایند. مایه شادی ما باید باشد که آنها دارند به میدان می‌آیند، آن هم به صورت میلیونی»

خب؛ ما هم خیلی خوشحالیم که آقای شالگونی در کسوت رهبر یکی از سازمان‌های چپ ایران، از به میدان آمدن میلیون‌ها زن مسلمان خوشحال است و آنرا به سود جنبش چپ می‌داند؛ گرچه این خوشحالی هنوز بروز سیاسی همراه نداشته است. اما بلافاصله هم حق داریم سؤال کنیم: سهم «فردا» بماند برای «آیندگان»، لطفاً بفرمائید سهم «امروز» شما در این جنبش چیست؟ زنان ایران خودشان به میدان آمدند، در انقلاب، در طول جنگ، در همین انتخابات اخیر مجلس پنجم و بالاخره جنبش حقوق اجتماعی زنان. جنبشی که به «فمینیسم اسلامی» نیز شهرت یافته و در همین شماره راه توده گزارش‌هایی را در ارتباط با آن می‌خوانید. حاصل این به میدان آمدن را نه تنها در جنبش برابر حقوقی، بلکه در همین انتخابات آصفهان و ملایر و زنجان و... دیدیم؛ شما با این جنبش چگونه روبرو شدید؟ واقعا خوشحال شدید؟ یا تحریم انتخابات و پافشار بر آن، انکار این جنبش را توصیه نکردید؟ پس این همه تجربه، که خود به نوعی و در ارتباط با کشورهای اسلامی به آن اعتراف کرده‌اید، باز هم پشت به توده مردم حرکت نکردید؟

شالگونی به دوران عقب‌نشینی برای چپ اشاره می‌کند. ما، ضمن تأیید عوارض ناشی از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم که مورد اشاره تلویحی وی نیز باید باشد، تنها در ارتباط با کشور خودمان و اوضاع کنونی آن می‌توانیم بگوئیم، سیاستی که چپ در ارتباط با اوضاع کنونی ایران اتخاذ کرده، عملاً صحنه را برای چپ مذهبی خالی کرده‌است و انزوا را اختیار کرده‌است؛ چپ که از به میدان آمدن میلیون‌ها زن خوشحال باشد، سیاستش متفاوت با سیاستی نیست که «راه کارگر» بر آن پای می‌نهد و برای تیرش چپ‌روی و انزوی خویش، حزب توده ایران را متهم به تقویت ارتجاع و نبرد عشق بازی کردن با جمهوری اسلامی می‌کند؟

توحیدی، استاد دانشگاه کالیفرنیا درباره «فمینیسم اسلامی» نیز که بصورت کتاب منتشر شده بدست ما رسید. این مجموعه در کنار هم نه تنها آشنایی نسبتاً جالبی را در ارتباط با جنبش زنان ایران همراه می‌آورد، بلکه دوری و نزدیکی به واقعیت جامعه ایران را نیز منعکس می‌سازد. از نشریه «راه کارگر» بخش‌هایی از مصاحبه محمد رضا شالگونی را پیرامون جنبش زنان ایران در زیر می‌خوانید. آنچه که در این مصاحبه بیش از همه به چشم می‌خورد، تناقض‌هایی است که مصاحبه‌کننده، در ارزیابی از نقش حزب توده ایران در جامعه ایران، انقلاب بهمین و جنبش وسیع زنان مسلمان گرفتار است.

آقای شالگونی، که متکی به اعتراف سلطنت‌طلب‌ها، نمی‌تواند منکر نقش تاریخی حزب توده ایران در جنبش زنان کشورمان شود، با پرهیز از نام حزب ما می‌گوید:

«... همین کشور خودمان را در نظر بگیرید: اگر آن عطایای ملوکانه سلاطین پهلوی را کنار بگذاریم - که بیش از هر چیز بزرگی بودند برای پوشاندن چهره کثیف دیکتاتوری- هیچ جریانی به اندازه مارکسیست‌ها برای حقوق زنان ننگیده. این حقیقتی است که حتی سلطنت‌طلب وفاداری مانند مهناز انجمنی خود را ناگزیر می‌بیند به آن اعتراف کند. اخیراً در جایی - اگر اشتباه نکنم، در کیهان سلطنت‌طلبان- خواندم که او در یک سخن‌رانی در امریکا گفته در دهه ۱۳۲۰ حزب توده ایران در بیداری زنان و افشای انواع تبعیضات و تعصبات علیه زنان نقش ویژه‌ای داشته. البته می‌دانیم که این نقش ویژه مارکسیست‌ها فقط محدود به آن دهه نبوده، در تمام رویدادهای هفتاد، هشتاد سال گذشته، مارکسیست‌ها نقش ویژه‌ای در بیداری زنان در این کشور داشته‌اند...»

آقای شالگونی، که تا اینجا ناچار به یک اعتراف تاریخی شده است، برای توجیه سیاست و مشی جدا از توده‌های مردم سازمان‌های چپ دهه ۴۰ و ۵۰ ایران در برخورد با انقلاب و خلق ایران (همانگونه که هست و نه آنگونه که در رویاهای چپ روانه خود آنرا ترسیم می‌کردند و می‌کنند) مطالب دیگری را مطرح می‌کند. این مطالب البته چیزی نیست، جز پانشاری بر همان چپ‌روی‌های ابتدای پیروزی انقلاب و ستیز با سیاستی که حزب توده ایران آنرا پی گرفت و روند رویدادها در تمام سال‌های پرحادثه‌ای که پشت سر مانده، بر فعالیت آن بیش تأکید دارد. وی در تأیید سیاست‌های «راه کارگر» در کشف «کاست روحانیت»، ببینیم چگونه پس از آن تأیید - گرچه از زبان سلطنت طلب‌ها - با سیاست حزب ما در جمهوری اسلامی و در برخورد با میلیون‌ها زن مسلمان شرکت‌کننده در انقلاب به ستیز بر می‌خیزد. او در همین مصاحبه می‌گوید:

«... البته نباید ناگفته گذاشت که بخشی از مارکسیست‌ها که در سال‌های اول انقلاب، به عنوان مختلف، با جمهوری اسلامی نرد عشق می‌باختند - مانند حزب توده ایران، فدائیان اکثریت و دیگران - در مساله زنان نیز ناگزیر بودند به نحوی شرم‌آور با ارتجاع حاکم کنار بیایند. و کلاً در سال‌های اول انقلاب، حتی بسیاری از جریان‌های مارکسیست کاملاً رو در رو با جمهوری اسلامی - از جمله سازمان‌ها - توجه چندانی به مساله زنان نکردند و این وضعی است که ما باید همیشه آن را به یاد داشته باشیم و از آن شرمند باشیم...»

ما نمی‌دانیم سازمان‌هایی نظیر «راه کارگر»، که مشی جدا از توده آنها حیا بقول شالگونی، رو در رونی (انقلابی‌شان) با جمهوری اسلامی، که نقش انکارناپذیری در قدرت‌یابی ارتجاع در جمهوری اسلامی داشته‌است - شرمندگی خودشان را چگونه خواهند توانست جبران کنند، اما آنچه که مربوط به حزب توده ایران می‌شود و آقای شالگونی از آن بعنوان نرد عشق و کنار آمدن با ارتجاع یاد کرده‌است، این یادآوری برعهده ماست:

حزب توده ایران، با انقلاب مردم ایران نرد عشق بازی کرد و همچنان می‌کند و با توده مردم ایران کنار آمده و باز هم خواهد آمد. حزب توده ایران عادت ندارد در برابر مردم بایستد و به انزوی سیاسی گرفتار شده و جمع محدود دور و بر خود را همه خلق ایران بداند. براساس این برداشت، حزب ما از انقلاب مردم ایران دفاع کرد و از خلق ایران جدا نشد. همان خلقی که برای دو دهه حزب ما را سازمان‌هایی نظیر «راه کارگر» متهم به جدائی از آن کرده و یک گام از حکومت دمکراتیک خلق، دیکتاتوری همه خلقی، قیام خلق‌ها و... عقب نمی‌نشتند. البته همه این شعارها و رو یا پروری‌ها، آنجا که با واقعیت موجود رویا روی قرار گرفت، به ضد آن تبدیل شد. ما اساساً نمی‌دانیم، این سازمان‌ها کدام خلق را در نظر داشتند و اصولاً چه تصویری از خلق‌ها و توده‌های مردم ایران داشتند، اما آنجا که پای عمل به میان آمد، معلوم شد، این خلق بدلیل باورهای مذهبی که داشته و دارد و با ترزا و تئوری‌های این سازمان‌ها تطبیق نمی‌یافته، طرد شده‌است؛ برعکس، حزب توده ایران آرام و صبور، با درک و پذیرش باورهای مذهبی آنها، در کنار همین خلق و توده مردم ایستاد و روشنگری و سازماندهی پر حوصله آنرا وظیفه خود اعلام داشت.

می‌کشید این بحران را بعنوان مرحله‌ای دشوار اما گذرا، بحرانی اقتصادی ناشی از رقابت بین‌المللی و نتیجه "مدرنیزاسیون" معرفی نماید.

پایان بحران نو، بیسابقه و در اصطلاح مرحله‌ای، که آنرا موقت و گذرا توصیف می‌کنند، طی بیش از بیست سال، از سوی دولتمردان کشور ما، هر چند گاه یکبار اعلام شده است، ولی بحران هم چنان ادامه یافته است. این بحران حاصل یک سلسله اشتباهات یا مربوط به شرایط موقتی و روزمره نیست. بحث بر سر صلاحیت و توانایی انسان‌هایی که اقتصاد کشور را اداره می‌کنند، نیز نیست. بحران کنونی یک پدیده تصادفی هم نیست. بحران بحرانی است ساختاری؛ یعنی بحرانی است که مرزهای محدودیت نظام سرمایه‌داری را نشان داده و بیانگر آن تضادهایی است که از این پس رشد بارآوری کار، در چارچوب سرمایه‌داری با آن مواجه خواهد بود. بارآوری که مبتنی بر اضافه ارزش و سود است.

بلون تردید، این یک بحران اقتصادی است، اما نباید از یاد برد - یا توجه به آنکه هنوز هم عده‌ای کمونیست‌ها را به اقتصادگرایی متهم می‌کنند - همانطور که ما از همان ابتدا تاکید کردیم، این بحران بر تمام ابعاد زندگی اجتماعی و فردی اثر می‌گذارد و در نتیجه دارای ابعاد فرهنگی و اخلاقی است. کلیه مسائل مربوط به شیوه‌هایی که انسان‌ها تولید می‌کنند، می‌آفرینند، مبادله می‌کنند و اهدافی که جامعه در پیش روی خود قرار می‌دهد، ارزش‌هایی که توصیه می‌نماید، همه اینها در بحران کنونی انعکاس یافته است و بنابراین ما با یک بحران عمومی مواجه هستیم.

آیا این بحران پیامد "مدرنیزاسیون" است؟

ما می‌گوییم، که مدرنیته و نبودن یک نظام اجتماعی براساس ظرفیت آن نظام در پاسخگویی به نیازهای انسان‌ها، آنچنان که از نظر تاریخی تحول یافته است و با همه تنوعات آنها تعیین و اندازه‌گیری می‌شود. با در نظر گرفتن این معیار، بهایی که سرمایه‌داری برای حفظ سلطه خود می‌پردازد، بسیار سنگین است. گسترش و توسعه بحران تنها پیامدهای مکانیکی یک سیستم تجریدی نیست، بلکه مستقیماً به سمت‌گیری‌هایی که محافل حاکم به جامعه تحمیل می‌کنند و طرح‌های قهری‌ای آنها که ناشی از گزینش‌های عمومی، استراتژیک و روزمره آنهاست، وابسته است. در واقع گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری می‌خواهند که با همکاری دولت و از خلال نبرد طبقات و تناسب نیروها همه وسایل ممکن را در اختیار خود بگیرند. گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری همواره در تلاش برای دست یافتن به سریع‌ترین و بالاترین سودها بوده‌اند. آنها حتی توزیع جغرافیایی صنایع و حرفه‌ها را تغییر دادند، تا بتوانند در وهله نخست حوزه‌های قدرتمند جنبش انقلابی را که از سال ۱۹۶۸ خطر آن را دریافته بودند، تضعیف نمایند. آنها سرمایه‌گذاری در مشاغل تولیدی و بارآور را کاهش داده و فشار زیادی برای کاستن از هزینه‌های مفید به مردم وارد می‌آوردند. با ادامه سنت سوداگر و ریاخوار سرمایه‌داری فرانسه، آنها سرمایه‌های انباشته شده خود را در عملیات مالی و بورس‌بازی در کشور یا خارج به کار انداختند. آنها بدین ترتیب توان رقابت اقتصاد کشور را کاهش داده، راه را برای نفوذ کالاهای وارداتی هموار ساخته و موقعیت کشور ما را در رابطه با دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری وخیم‌تر ساختند.

توسعه انسان‌ها؟

سیاست حاکم در ابعاد مالی خود نیز حاکی از یک گزینش اجتماعی است. منطق سود می‌کوشد تا توسعه ظرفیت‌های انسانی را به حداکثر محدود نماید و هر آنچه را که برای این توسعه ضروری و ناگزیر است را به عنوان یک "هزینه" محسوب نماید. آموزش و پرورش، بهداشت، کارآموزی، فرهنگ و تفریحات همگی در منطق سرمایه "هزینه‌هایی هستند که باید آنها را به حداکثر کاهش داد.

آموزش ضرورت شکنندگی و تزلزل شرایط کار از سخنان سخنوران "مدرنیته" لحظه‌ای حذف نمی‌شود. گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری و دولت، همه تلاش را متمرکز ساخته‌اند تا بتوانند با متزلزل ساختن بیشتر شرایط کار، خود را با اوضاع انطباق دهند. این سیاست نابرابری‌ها را گسترش می‌دهد، به فقر و طرد و محرومیت منجر می‌شود و بی‌کاری، تزلزل، فشار بر روی دستمزدها و مواهب اجتماعی، امتناع از در نظر گرفتن مهارت‌های نوین را بدنبال می‌آورد. میلیون‌ها کارگر، فعال یا بازنشسته، از محروم‌ترین‌ها تا ماهرترین کارگران، پژوهشگران و مهندسين در فعالیت حرفه‌ای و در زندگی خود تحت فشار این وضعیت قرار گرفته‌اند.

آینده سرمایه‌داری

نوشته: ژاک شامبز (Jacques Chambaz)

ترجمه و تدوین: زربخش

"واقعیت‌ها و استراتژی" کتابی است، نوشته ژاک شامبز (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه). این کتاب به تشریح مبانی استراتژی نوین حزب کمونیست این کشور اختصاص دارد، اما در حقیقت آنچه در این کتاب ارزشمند عنوان می‌شود، فصلی از بحران عمومی سیستم سرمایه‌داری جهانی است و بدین ترتیب مرزهای مباحث مطرح شده، اغلب فراتر از مرزهای کشور فرانسه می‌باشد. ضمناً کتاب تنها با این فصل پایان اختصاص نیافته و نویسنده در ادامه به بررسی علل بحران، یعنی مکانیسم اضافه ارزش و سود و غیره نیز پرداخته است؛ که البته این بخش عمدتاً تئوریک و مبتنی بر استدلال‌های اقتصادی است. آنچه را بصورت تلخیص شده ترجمه کرده‌ام و از بخش بحران عمومی سرمایه‌داری کتاب برگرفته شده است و ترجمه بخش دوم را امیدوارم در فرصت‌های آینده تهیه کنم. بنظر من، مطالعه دقیق نکاتی که ترجمه آنرا برای چاپ در "راه توده" ارسال داشته‌ام، می‌تواند برای بسیاری از ستروانی‌ها که اکنون در میان سازمان‌ها و نیروهای چپ ایران مطرح است، پاسخ‌هایی جالب و قابل تعمق داشته باشد. بویژه در ارتباط با علوم، تکنولوژی جدید و رابطه آنها با جوهره سرمایه‌داری، که همان بهره‌کشی و سود و ارزش اضافه باشد.

حاصل تکنولوژی در خدمت سرمایه!

در طی سه دهه اخیر دگرگونی‌های بزرگی در ساختار تولید و شیوه اداره امور بوجود آمده است؛ دگرگونی‌هایی که اکنون آهنگی سریع‌تر به خود گرفته‌اند. در فاصله یک نسل، جهش علمی و فنی بر تولید، زندگی اجتماعی و مبارزات خلق مستقیماً اثر گذاشته، سطح زندگی را بالا برده و شیوه مصرف و اصولاً طرز زندگی را عمیقاً تغییر داده است. در فاصله‌ای بسیار کوتاه، تقریباً در همه عرصه‌ها تولید و بارآوری، مصرف، تعلیم و تربیت، شرایط زیست - تغییرات مهمی بوقوع پیوسته است.

اما همه اینها تنها یک روی واقعیت است. بنا به تعبیر کنگره ۲۴ حزب (حزب کمونیست فرانسه) در سال ۱۹۸۲ «نه تنها پیشرفت‌های واقعی دهه‌های پیشین همه مسایل را حل نکرده است، بلکه منطق سودجویی، این پیشرفت‌ها را محدود و ناقص ساخته و حتی سیر آن را معکوس نموده است. این منطق بحرانی عمیق را در جامعه بوجود آورده و پروراند است.» بحران این است آن واقعیت اساسی، واقعیتی که اکنون چند دهه است که هم چنان و علیرغم آنکه چه گروهی قدرت را در دست داشته، ادامه یافته است. اما مباحثات و اختلاف نظرهای بیش از آنکه بر سر پذیرش وقوع تحولات کنونی باشد، بر سر تفسیر ما از بحران و خطوط عمده یک دگرگونی جدی و واقعی است.

ما از سال ۱۹۷۱، پایان پیشرفت‌های دهه‌های گذشته را پیش‌بینی کردیم: «در همه عرصه‌ها سیاست قدرت حاکم با مسایلی روبرو می‌شود که بیش از پیش از حل آن در جهت منافع اکثریت مردم عاجز است.» پژوهش‌هایی که از ابتدای دهه شصت آغاز شده بود، جنبه نوین و بیسابقه بحران و مکانیسم ریشه‌داری که به حد شلین آن خواهد انجامید را روشن می‌ساخت. ما پایه اندیشه و پژوهش خود را بر روی تضادهای جامعه خود قرار دادیم و با برخی از تئوری‌ها و مفاهیمی که قصد داشت از سرمایه‌داری انحصاری دولتی مفهومی مجرد و جدا از اشکال مشخص تسلط سرمایه، مناسبات آن با دولت و سیاست‌هایی که از یک کشور به کشور دیگر تفاوت داشت، ارائه دهد، قطع رابطه نمودیم.

به این ترتیب این امکان پدید آمد تا بتوان جنبه عمیقاً بیسابقه بحران را درک کرد و تفسیرهای رایج قدرت حاکم را افشا نمود. تفسیرهایی که

دمکراسی؟

استثمار و سلطه همواره جزئی از نظام سرمایه داری بوده است و محدودیت تاریخی این نظام نیز در همینجا قرار دارد.

بشریت در آستانه گذار

امروز بشریت برسر چهارراه تاریخی خود قرار گرفته است. روند گسترده ای که هنوز مراحل آغازین را می گذراند، در عرصه های مختلف خود را آشکار می سازد. در این روند انفجار علم و فن، تحول مناسبات تولیدی و مناسبات اجتماعی، خواسته ها و آرزوهای بدیع و نوین، دشواری ها و چالش های تازه همه با یکدیگر همراه شده اند. این روند مجموعه ای از پرسش ها و مسایل را بوجود آورده است که به اشکال گوناگون تمام حوزه های فعالیت انسانی را دربر می گیرد.

ما کمونیست های فرانسه، با این روند در چارچوب مشی خود و در پاسخگویی به مسایل مطروحه مبارزه رهایی بخش در یکی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری برخورد می کنیم. اما تجزیه و تحلیلی که ما از بحران جامعه خود به عمل آورده ایم به ما امکان داده است که بتوانیم دشواری ها و چالش های امروزی جهان را دریابیم. دشواری هایی که همه نیروهای اجتماعی، همه خلق ها، با شرایط ویژه و منحصر بفرد تاریخی خود و اشکال توسعه و نظام اجتماعی ویژه خود با آن دست به گریبان هستند و سرمایه داری با همه تفرعن و تکبری که دارد از آن خلاصی نخواهد داشت.

هنگامی که تاریخ چند هزار ساله بشریت را از نظر می گذرانیم، مشاهده می کنیم که کلیه لحظات گرهي و تعیین کننده این تاریخ، درست در پیوند با تغییرات بنیادین در ابزارهای کار انسان هاست. ابزاری که به آنها اجازه داده است تا با تغییر طبیعت نیازهای خود را مرتفع سازند. از پیدایش ابزارها در ابتدائی ترین شکل خود تا ماشین ابزار، این ابزارها به بشریت اجازه داده است که پاره ای از محدودیت های اندام خود را پشت سر گذاشته و ظرفیت ها و امکانات خود را توسعه بخشد. بدین ترتیب این ابزارها امکان پیشرفت بارآوری کار را فراهم ساخته و نقشی اساسی و متضاد در توسعه ظرفیت های بشریت و رابطه میان انسان ها ایفا کرد: امکان انباشت مازاد بر نیاز هر قشر هم که در ابتدا ناچیز بود، پیدایش و گسترش تقسیم فنی کار و به همراه آن امکان فعالیت مجزا از تولید مادی، ظهور طبقات و انحصار فعالیت های روشنفکری و فعالیت های مربوط به رهبری جامعه در دست طبقات بالایی که از اجبار تولید مادی خلاص گردیده بودند، همگی در ارتباط مستقیم با تحول در ابزارهای کار قرار داشت.

انقلاب صنعتی با ظهور "ماشین ابزار" یکی از این لحظات تاریخی بود، که امکان داد تا تمام محدودیت های اندام انسانی در استفاده از ابزارها به شکل رادیکال و بنیادین پشت سر گذاشته شود. امروز این تنها به پشت سر گذاشتن ظرفیت های فیزیکی انسان ها محدود نمی شود، بلکه توانایی های مغزی و تا حدودی حسی آنها را نیز دربر گرفته است. آنچه که امروز در کنار ابزارها و تجهیزات عمل می کند تنها کار کرده های "فیزیکی" نیست، بلکه اعمالی نظیر محاسبه، حافظه، اطلاع، کنترل و نظارت نیز هست. به گونه ای تصویری می توان گفت که دیگر نه دست انسان، بلکه برخی کارکردهای مغز وی در ابزارهای مادی غیبت پیدا کرده است. اینها آن آستانه و گرهگاه و نقطه عطفی است که در حال گذار به آن هستیم.

بحث بر سر یک تحول یا انقلاب صنعتی دوم نیست، بحث برسر یک انقلاب واقعی در مناسبات میان انسان با طبیعت است که ما آن را انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی می دانیم. ضمن آنکه از این اندیشه که این انقلاب بخودی خود یک نظم اجتماعی آسانی را به ارمغان خواهد آورد، برحذر بوده ایم.

با در نظر گرفتن مدارج چندین هزار ساله تاریخ، انقلاب کنونی در برگزیده تحولات عمیق تری در رابطه میان انسان ساکنان - طبیعت و بنابراین پیشرفت بارآوری کار است؛ تحولاتی که انقلاب صنعتی در دوران خود نمی توانست حاصل آن باشد. این انقلاب چشم انداز کاهش چشمگیر آن مدت زمانی، که بشریت در تاریخ خود برای تولید ثروت های مادی صرف می کرد را بوجود آورده است. متقابلاً زمینه های افزایش ساعتی را که انسان می تواند صرف شکوفایی خود نماید را فراهم ساخته است. این انقلاب بدین ترتیب امکان تحول بنیادین در زمان و مضمون خود کار را هم چون مناسبات میان فعالیت های حرفه ای و غیرحرفه ای بوجود آورده است. این انقلاب نه بطور نوری ولی در دراز مدت چشم انداز پشت سر گذاشتن بنیادین تقسیم کار و طبقات را به شکلی که بشریت تا به امروز شناخته است بوجود آورده است. این انقلاب گرایش به سمت یک انقلاب در نقش انسان و در روند تولید، یک انقلاب واقعی

"سلطنت کارفرماها" واقعی است که می خواهند دست نخورده باقی بماند و هر روز که می گذرد خصلت خودکامه و فردی شده نهادهایی که از سال ۱۹۵۸ برقرار شده، بیشتر افزایش می یابد. (۱) دولت به یک ماشین عظیم بوروکراتیک، ناکارآمد و ریخت و پاشگر تبدیل شده، دور از شهروندان و آزار دهنده آنهاست. دولت به دستگاهی تبدیل شده است که کارکنان آن مانند چرخ و دنده های بی روح و بی مسئولیت به کار گمارده می شوند، کارکنانی که صاحبان قدرت می کوشند تا منور بودن سیاست خود را متوجه آنها سازند. در همین حال محافل حاکمه برای خود کلوب ها و باشگاه ها و موسسات پژوهشی تأسیس می کنند و در آنجا استراتژی خود را تنظیم می نمایند. خواست و اراده آنها مبنی بر دور نگه داشتن شهروندان از هر گونه مشارکت آگاه در گزینش های اساسی به یک بحران سیاسی انجامیده است که در واقع بحران دمکراسی است. این سیاست با کوشش دائمی برای بی اعتبار ساختن هر گونه مبارزه تکمیل می شود.

مناسبات نوین انسانی؟

همبستگی های میان انسان ها که حاصل مبارزات بسیار طولانی بوده است، با تحولات موجود زیر و رو گردیده و بطور منظم مورد تجاوز قرار دارد، تضمین های جمعی تحت عنوان "مدرنیزاسیون" نابود می شوند؟ حقوق و آزادی های مردم تحت فشار قرار گرفته و از گسترش آنها جلوگیری می شود.

همکاری و برقراری مناسبات نوین بین المللی؟

ادامه سیاست داخلی در عرصه خارجی بصورت یک سنگگیری متجلی می شود که به منافع کشورها و نیازهای دوران پشت کرده است. ارزش ها، بنام مدرنیته، از سوی محافل حاکم سال هاست که در بنام "انقلاب فرهنگی" تحت یورش است، این یک انجماد است، که محتوای آن در واقع یک ضد انقلاب همه جانبه است. دستاوردها و امکانات ملی تحت فشار قرار گرفته و با تلاش های گوناگون و هم جهت، برای ریشه کن کردن ارزش های مترقی که در طول تاریخ کشور ایجاد شده است، پیوسته ادامه دارد. هدف مغشوش نمودن تصویر گذشته به منظور مغشوش ساختن راه آینده است.

بحران بدین طریق در بحران ارزش های سیاسی، ایدئولوژیک و اخلاقی گسترش می یابد.

واقعیت ها روشن و گویا هستند:

سرمایه داری، ولو به شکل مدرن، همواره همراه با خشونت علیه انسان ها است، خشونتی که هر گاه اوراق تسلط امپریالیستی در عرصه بین المللی ورق زده شود، تمام زشتی خود را نشان می دهد. قانون ثروتمندترین و قدرتمندترین ها همچنان بر تقسیم بین المللی کار و بر مناسبات میان خلق ها حکمفرما است. چند ملتی ها به همراه ثروتمندترین کشورها و علیرغم همه تضادهای میان خود، تمام وسایل ممکن را بکار گرفته اند، تا برتری خود را بر جهان تحمیل کنند. استراتژی امپریالیسم تمامی ثروت خلق ها را غارت می نماید و آنها را زیر مشت آهنین بدهی ها، که آن را به عنوان کمک جلوه می دهند، له می نماید. به این ترتیب مبارزیه جهانی فقر مادی و توسعه نیافتگی ادامه می یابد.

جهان سرمایه داری اکثریت کشورهای در حال توسعه را "جهان سوم" می داند. اصطلاحی که مردم این کشورها را به همان اندازه دیگران و با همان حقوق دیگران بخشی از جهان محسوب نمی نماید. "رفساه" سرمایه داری در کشورهای توسعه یافته تر هم چنان بر اختناق و گرسنگی میلیاردها مرد، زن و کودک مبتنی است که باید برای بدست آوردن حداقل وسایل معیشت و بقا مبارزه کنند. "جهان آزاد" همان جهان آزادی تجارت و غارت، جهانی است که در آن از ترکیه تا آفریقا، از کره جنوبی تا پاکستان، حقوق بشر مورد خشن ترین تجاوزهاست. رهبران این "جهان آزاد" از بدترین دیکتاتورها و فاسدترین سیاستمداران تا آنجا که در توان داشته باشند، دفاع کرده و با آنها همراهی می کنند. تنها جنبش خلق ها است که می تواند آنها را به عقب نشینی وادارد، گرچه آنان هرگز از تلاش برای بازپس گرفتن مواضع از دست رفته خود صرف نظر نمی کنند. مردم کشورهای آمریکای لاتین که ایالات متحده آن را "حیات خلوت" خود محسوب می نماید، به خوبی می دانند که چه بهایی در گذشته از این بابت برداشته اند و امروز نیز می پردازند.

در مناسبات میان خود انسان‌ها و سرانجام یک انقلاب در خود انسان را بوجود آورده است.

این است مفهوم وسیع آن اندیشه‌ای که کنگره ۲۶ حزب کمونیست فرانسه با آن گشایش یافت. کنگره‌ای، که تأیید می‌کند: «ما اکنون تحول اساسی نوع انسان را از سر می‌گذرانیم و تحت تأثیر تلافی انقلاب تکنولوژیک و جنبش خلق‌ها شرایط برای رهایی واقعی انسان‌ها سرانجام فراهم می‌شود.» اما برخلاف برخی تفسیرها، مثلاً این انقلاب را نوعی تقدیر ناگزیر نمی‌دانیم. خطراتی که بر سر راه این انقلاب قنار دارد، درست به اندازه همان امکاناتی است که برای رهایی انسان می‌آفریند. جنبش رهایی بخش عظیمی، انسان را به مدارج بالاتر تمدن رسانده است، اما جهان ما جهان فقر و تباهی‌های بی‌سابقه نیز هست.

بدین ترتیب بررسی گرایش‌های دراز مدت انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی نباید چشم ما را بر روی واقعیت‌های امروزی بسته نگاه دارد، چرا که واقعیت‌های امروز بر آینده و بر سرنوشت این گرایش‌ها تأثیر می‌گذارد. آینده مجموعه‌ای از درگیری‌ها و مبارزات است، که از واقعیت‌های طبقاتی و استراتژی‌های موجود نمی‌تواند جدا باشد. تکنیک و فن از انسان‌هایی که آنها را به کار می‌اندازند و مناسبات اجتماعی که در دوز آن فعالیت می‌کنند، جدا نمی‌تواند باشد.

این شیوه برخورد به ما اجازه می‌دهد، که بتوانیم مسئله "مدرنیته" را در عرصه درست آن مطرح نماییم. یعنی بر بستر یک آئین نوین و مبتنی بر پیشرفت و مشارکت انسان‌ها، بر بستر ساختمان یک تمدن نوین. تمدنی، که وجهه مشخصه آن عقب‌راندن استثمار و سلطه باشد. امری که باید از خلال حل فوری‌ترین و میزب‌ترین مسایل روز تحقق یابد. ما به این ترتیب خواهیم توانست تلاش‌های مدافعین سرمایه‌داری را، که سعی دارند اینگونه تلقین کنند، که گزینش‌های سرمایه‌داری در امر نوسازی جامعه تنها گزینش‌های ممکن است را خنثی سازیم.

کدام "مدرنیته"؟

مدافعین سرمایه‌داری بر تحولات کنونی روند علمی و تکنولوژیک تکیه می‌کنند. در مورد چنین تحولاتی کسی تردید ندارد، اما بحث اساسی بر سر آن است که آیا این روندی است خنثی و بی‌طرف و ناشی از تحولات "عینی"؟ و یا اینکه استراتژی‌های معینی، سمت و جهت آن را تعیین می‌کنند. اکنون در کشفیات علمی و حتی چگونگی پژوهش علمی تحولات عمیقی ایجاد شده است. در این عرصه نیز ما در آستانه یک چرخش بزرگ قرار داریم. این امر واقعیت است که هیچکس نمی‌تواند آن را کم اهمیت تلقی کند. البته هرگز نباید غیبت نسبی روند پژوهش علمی و پیشرفت‌های حاصل از آن را از یکسو و با در نظر داشت شرایط اجتماعی که پژوهش علمی در آن جریان می‌یابد؛ و نیز کاربست و بکارگیری نتایج این پژوهش در عمل و در جامعه را از سوی دیگر، با هم مخلوط کنیم. آن بخش از واقعیت علم و فن که جنبه عمومی و جهانشمول دارد، یک چیز است، و واقعیت آن در جهتی که استراتژی سلطه‌گری قدرتمندترین کشورها بدان سمت و سو داده می‌دهد، چیزی دیگر. (۲)

در هیچ یک از دوران‌های تاریخ، پیشرفت علم و تحول اندیشه‌ها و عقاید و رابطه آن بنا مجموعه پراتیک انسانی هرگز بطور کامل از جامعه، نیازها و تضادهای آشتی‌ناپذیر آن جدا نبوده است. امروز که پیوند میان پژوهش تکنولوژی-تولید در جامعه تنگ‌تر گردیده است، فشار دولت‌ها و گروه‌های صنعتی و مالی نیز بسیار فزونی شده است. در حال حاضر مناسبات حاکم بر پژوهش علمی تا حد منحرف ساختن آن پیش رفته است. استراتژی حاکم که ویژگی اصلی آن پنهان کاری ناشی از رقابت و نیز مسابقه تسلیحاتی است، پژوهش علمی را به وسیله‌ای دیگر در جهت سلطه به زیان کشورهای کمتر توسعه یافته تبدیل کرده است. در عین حال این استراتژی توده‌های مردم را از هر گونه امکان برخورداری واقعی از درک جنبش علمی دور ساخته است.

ما اکنون شاهد برپایی "سیستم‌های تکنولوژیک" تازه‌ای هستیم که نمی‌توان آن‌ها را ادامه تکنیک‌های قبلی دانست. در این عرصه نیز ما در درگاه و در آستانه یک تحول قرار داریم. اما این سیستم‌های نوین به همان اندازه که امکان آزادی واقعی انسان‌ها را با خود همراه دارد، می‌تواند به حامل اشکال تازه‌تر استثمار تبدیل شود. آنچه که اکنون سمت و جهت اصلی استفاده و بکارگیری تکنولوژی نوین را تعیین می‌کند همانا دغدغه سودآوری سرمایه، انطباق دادن آن با مناسبات استثمار و سلطه‌جویی و تلاش در جهت پنهان کاری و جلوگیری از آگاهی مردم است.

بحران جوامع پیشرفته سرمایه‌داری معاصر این واقعیت را نشان می‌دهد، که انقلاب نیروهای مولده به خودی خود رهایی بخش نیست.

ستگیری‌هایی که سرمایه برای این انقلاب تحمیل کرده است به اشکال نوین استثمار و بیگانگی پیچیده‌تر و خطرناک‌تر از گذشته منتهی گردیده است. این واقعیت است که ما آن را چه در تولید خواسته‌های مادی و چه در مجموعه دیگر فعالیت‌های تولیدی می‌بینیم. در همه عرصه‌ها شاهدیم که سرمایه‌داری تمام فعالیت‌ها و بخش‌هایی، که تا به امروز تا حدودی از زیر سلطه آن خارج شده بود، مانند بهداشت یا فرهنگ، بار دیگر می‌خواهد آنها را در اختیار خود گرفته و آنها را تابع ضرورت‌های ناشی از سودآوری سرمایه سازد. فراتر از این، انقلاب تکنولوژی و اطلاعاتی به بشریت امکان داده است که به قدرت عظیمی در جهت نابودی خود، بویژه با سلاح‌های کشتار دست جمعی دست یابد. به این ترتیب تحول نیروهای مولده، مضمون و اهداف آن به یکی از عمده‌ترین مسایل مبارزه در دوران ما تبدیل شده است.

طرفداران نظم حاکم اجازه بحث درباره هیچیک از این‌ها را نمی‌دهند و مخالف آن هستند که این مسایل در تمام ابعاد اجتماعی و انسانی آن طرح شوند. دلیل این امر نیز روشن است: طرح این مسایل موجب خواهد شد که ما بر روی معیارهایی که سرمایه‌داری بکار می‌گیرد، کارایی که مدام به آن می‌بالد، مفهومی از فرهنگ و ارزش‌ها که آن را توصیه می‌کند، همه اینها در زیر پرسش و در برابر علامت سؤال قرار گیرند.

ایدئولوژی حاکم، جنبش علمی و تکنولوژیک را امری بخودی خود "عینی" معرفی می‌کند و از اینجا "خنثی" بودن و بی‌طرفی آن را نتیجه می‌گیرد و بدین طریق روایتی بدلی و غیرواقعی از "پیشرفت" ارائه داده، حرکت واقعی تاریخ، تضادها و مبارزات آن را نادیده می‌گیرد. ایدئولوژی حاکم بدین طریق پیش‌بینی‌های خوش‌خیالانه‌ای از آینده بدست داده و مدعی است که علم و تکنولوژی، بدون نیاز به مبارزه مردم، خود مسایلی را که بوجود می‌آورد حل خواهد کرد. بالطبع در نقطه مقابل، محکومیت خشن و تاریک اندیشانه علم تبلیغ می‌شود که به اشکال مختلف در ترس از گذار به هزاره سوم دیده می‌شود. در سال ۱۹۸۶ بخش برنامه‌ریزی فرانسه گزارشی راجع به آینده کشور منتشر ساخت. براساس این گزارش، ما در کشور خود شاهد تولد یک جامعه نوین "جامعه خلاقیت" هستیم. بحران "نه نشانه کمبود رشد، بلکه علامت تغییر جهان" کنونی است که باید بهای آن را پرداخت. بنابه نوشته تهیه‌کنندگان این گزارش "ابداع" امری دردناک است، اما باید توانست این "گردباد تخریب خلاق" را پی گرفت زیرا، که این خصلت اساسی تمدن سرمایه‌داری است. این ادعاها علیرغم ظاهر مدرن و نوگرای خود، در واقع نشان‌دهنده درکی علم‌گرا از پیشرفت است که آگاه‌ترین پژوهشگران همواره با آن مبارزه کرده‌اند: این گفته‌ها بی‌اختیار ما را به یاد روایت مارکس از "تبهکار و چاقو" می‌اندازد. مارکس می‌گوید برای مدافعین سرمایه‌داری کاربرد سرمایه‌داری ماشین تنها کاربرد ممکن است. استثمار کارگر بوسیله ماشین نیز همان استثمار ماشین بوسیله کارگر است. هر کس در کاربرد سرمایه‌داری ماشین چند و چونی داشته باشد، با کاربرد ماشین و پیشرفت اجتماعی مخالف است. آیا این استدلال بیانات "بیل سایکس" تبهکار معرف را به یاد نمی‌آورد، که در دادگاه گفت: «تردید نیست که گلولی شخصی بریده شده است. واقعیت‌ها روشن است؛ اما این گناه من نیست، بلکه از چاقو است. و آیا شما می‌خواهیم چاقو را به خاطر این اشکالات موقت حذف کنید. آقایان قضات! کمی فکر کنید! چاقو یکی از مفیدترین ابزارها در جهان و در کشاورزی است و به همان اندازه مفید در جراحی و مورد استفاده دانشمندان آناتومی است، که در استفاده از آن برای خوراک، با محکوم کردن چاقو شما در جهل و بی‌علمی کامل غرق خواهید شد.»

برای سرمایه‌داری، "مدرن" آن چیزی است که با سلطه آن بر جهان در تطبیق قرار بگیرد. هر چه مخالف آن است کهنه است و این در همه عرصه‌هاست. این است علت و انگیزه آن "انقلاب فرهنگی" که هیات حاکمه با کمک همه جانبه عالم نمایان "مابعد مدرنیته" دنبال می‌کنند. پنهان کردن علل عمیق بحران، آن چنان که محافل حاکمه در پی آن هستند موجب خواهد شد که بحران به یک تقدیر گریز ناپذیر تبدیل شود، در حالیکه علل واقعی بحران یعنی اضافه ارزش، سود و سودجویی مالی خود ریشه در تضادهایی دارد، که سرمایه‌داری در جریان افزایش بارآوری کار با آن مواجه است. با تلاش برای پنهان کردن علل واقعی بحران، چشم‌ها بر روی امکان تحولی دیگر بر اساس گزینشی دیگر بسته خواهد شد.

(۱) منظور جمهوری پنجم و آخرین جمهوری فرانسه است که از سال ۱۹۵۸ با تصویب یک قانون اساسی تازه آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد.

(۲) منظور نویسنده آن است که روند پژوهش علمی و فنی از یکسو دارای خصلت عمومی و عینی مستقل از خواست انسان‌ها یا طبقات است، اما از سوی دیگر این روند مستقل از سمت میری‌های طبقاتی که قدرتمندترین کشورها و گروه‌های سرمایه‌داری در جهت تحکیم سلطه خود بدان تحمیل می‌کنند، نیست.

سفر ۵ میلیارد تومانی ناطق نوری به مازندران

یک معامله سیاسی و یک مواضعه جلوه گر شده است و اصولاً نمی شود اینگونه تلقی کرد که موضوع دیدگاه و عملکرد یک فرد باشد، بلکه باید بررسی شود چه کسانی هستند که چون یکی لو می رود دیگری از راه و مسیری دیگر سر بیرون آورده و همان شیوه را اجرا می کنند... شما می خواهید حکومتی در عراق روی کار بیاید که منافع غرب به خطر نیفتد، پاسخ دهید در این میانه شما چه سودی دارید و چه عایدتان می شود.

نبوی در بخش دیگری از صحبت خود درباره حمایت از خاتمی گفت: بسط و گسترش آزادی های سیاسی و نهادینه شدن آنها، انتظار جناح های حامی آقای خاتمی است. اگر اینها را نداشته باشیم در بقیه مسائل نمی توانیم حرف بزنیم. ما معتقدیم سرمایه داری بدون آزادی بسیار بدتر از سرمایه داری با آزادی است.

نقش وزارت ارشاد در حمایت از ناطق نوری

وزارت ارشاد اسلامی، تحت رهبری مصطفی میرسلیم (وزیر ارشاد اسلامی و عضو رهبری مؤتلفه اسلامی) فشار سنگینی را به هنرمندان کشور، برای جلوگیری از اعلام حمایت آنها از دکتر خاتمی سازمان داده است. از هنرمندان با تهدید امضاء می گیرند که در حمایت از خاتمی موضع گیری رسمی نکنند. بسیاری در تهران، حریق در سینما شهر فرنگ را در ارتباط با فعالیت های وزارت ارشاد ارزیابی می کنند. در این میان امیرخانی، خوشنویس معروف ایرانی، که مرد مستی است، رسماً به وزارت ارشاد اعلام کرده است، که نه بعنوان انجمن خوشنویسان، بلکه بعنوان یک خوشنویس به دکتر خاتمی رای خواهد داد و این را حق دارد، که اعلام کند. فشار به روزنامه نویسان، نویسندگان و دیگر هنرمندان همگی سازمان یافته و با همان هدفی دنبال می شود که وزارت ارشاد دنبال است: تحمیل انفعال و بیرون کشیدن ناطق نوری از صندوق ها!

سفر خاتمی به کردستان یک حادثه بزرگ بود

استقبالی که در شهر آرمیه از دکتر خاتمی شد، خشم روزنامه های رسالت، وابسته به مؤتلفه و روحانیت مبارز و همچنین کیهان، وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت را موجب شد. این سفر با سفر خاتمی به کردستان تکمیل شد. از کردستان به راه توده خبر رسیده است: «مردم کردستان، در ابتدا و متأثر از خشمی که نسبت به رژیم دارند، از این سفر و اصولاً کارزار انتخاباتی استقبال نکردند، اما چند سخنرانی دکتر خاتمی که در آنها از استقلال فرهنگی و احترام به مذهب و زبان کردها دفاع کرد، جو را بکلی دگرگون ساخت. امام جمعه اهل سنت کردستان که با سفر خاتمی به کردستان مانند سفر دیگر مقامات روحانی حکومتی روبرو شده بود، پس از ملاقات و گفتگو با خاتمی، در کنار او قرار گرفته و در پایان سفر تا فرودگاه سسندج وی را بدرقه کرد.» سفر خاتمی به شهرهای کوچک و گفتگو با مردم کوچه و بازار و نابوری و ستیز مردم با تبلیغات حکومتی، موجی از حمایت را در این شهرها از خاتمی بنسبال آورده است و بدین ترتیب تمام حمایت تلویزیونی دولتی از ناطق نوری، در عمل و در میان مردم به ضد خود تبدیل شده است. (خشم روحانیون بازاری، که در سخنرانی های آیت الله کنی، آیت الله امینی و روزنامه های رسالت و کیهان منعکس است، خود نشانگر صحت این ارزیابی است)

در مازندران گفته می شود، که چند میلیارد تومان خرج سفر تبلیغاتی ناطق نوری به این استان شده است. در جریان این سفر، بدستور استاندار و دیگر مقامات حکومتی، مدارس و ادارات دولتی تعطیل اعلام شد، تا از ناطق نوری استقبال شود. عکس های این استقبال و جمعیتی که به خیابان ها کشانده بودند، در روزنامه رسالت، وسیعاً انتشار یافت. گفته می شود، که بنا به خواست مقامات تهران، از سوی روحانیت ساری و امام جمعه این شهر، تحقیقاتی پیرامون هزینه سفر تبلیغاتی ناطق نوری به مازندران صورت گرفته است. براساس این تحقیقات که اسناد آن در اختیار مقامات تهران گذاشته شده، هزینه این سفر تبلیغاتی ۵ میلیارد تومان بوده است، که تمامی آن از جانب حبیب الله عسگرآولادی و اسد الله بادامچیان، رهبران حزب مؤتلفه اسلامی و بازار تهران پرداخت شده است.

روحانیون بازاری نگران انتخابات هستند!

آیت الله امینی، امام جمعه موقت قم، که عضو شورای جدید مصلحت نظام تعیین شده است، همصد با آیت الله مهلوی کنی، در یکی از سخنرانی های اخیرش در ستیز با دکتر خاتمی گفت: گول ریش و تسبیح را نخورید، می خواهند قضایان مشروطه را تکرار کنند و روحانیون را کنار بگذارند. همین سخنان را چند روز بعد، مهلوی کنی در شهر و خطاب به روحانیون حوزه علمیه مشهد بر زبان راند. همه این شواهد نشان می دهد، روحانیون بازاری و مرتجعین مذهبی، که مردم در انتخابات مجلس پنجم به آنها رای ندادند، بشدت نگران طرده کاندیدای خود "ناطق نوری" از سوی مردم می باشند. آنها در حالی از حذف روحانیون ابراز نگرانی می کنند، که کاندیدای اصلی رقیب ناطق نوری نه تنها روحانی، بلکه آیت الله زاده و سید نیز می باشد! بنابراین نگرانی از حذف روحانیون نیست، نگرانی از حذف و کوتاه شدن دست بازار، روحانیون بازاری و سرمایه داری غارتگر تجاری از اهرم های قدرت است.

نگرش طیف چپ مذهبی به اوضاع جهان

دکتر سید کاظم اکرمی، وزیر آموزش و پرورش کابینه میرحسین موسوی، که اکنون مدرس دانشگاه تربیت معلم است، در یک سخنرانی که در روزنامه جمهوری اسلامی منتشر شد، گفت: سرمایه داری جهانی تلاش می کند که حاکمیت سرمایه جهان روز به روز افزایش یافته و سرمایه داران جهان با برقراری ارتباط بسیار نزدیک و یکپارچه گردیده و در سوی دیگر میلیاردها فقیر و کرسنه قرار گیرند و سرمایه دار با اجرای برنامه های هماهنگ در سراسر جهان کلیه اهرم های کنترلی را در اختیار داشته باشد... در این بین سرمایه داران نیز تحرک بی سابقه ای یافته، تا آنجا که می گیرند، سرمایه بخش خصوصی خارج از شبکه بانکی سه چهارم مجموع بودجه ۷ کشور صنعتی است. این سرمایه یک آسیب پذیری جهانی ایجاد کرده است.

یک مهره انگلیسی-آمریکائی که می سوزد، مهره دیگری را رو می کنند!

مهندس بهزاد نبوی، عضو شورای رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در جمع دانشجویان دانشگاه بوعلی سینا همدان، در اشاره به سفر و مذاکرات پنهان لاریجانی در انگلستان گفت: ... هر وقت وزیر خارجه ما خواست برای حل اختلافات و بهبود روابط به عراق سفر کند و یا هیاتی از عراق راهی ایران شود، یک سناتور انگلیسی به "هوس" های جنوب عراق رفت و از طریق رویتر اعلام کرد که چه نهشته ای، شیعیان را در عراق کشتار می کنند و آنگاه همه چیز به هم می ریزد و کلیه اقدامات مسکوت می ماند. حال شما این صحبت های آقای لاریجانی (که در همین شماره راه توده می خوانید) را بغل دست آن توصیه نامه رجانی خراسانی قرار دهید، که ۲-۳ سال پیش داده بود و تقریباً همین نظرات را ارائه کرده و اظهار داشته بود، که غیبت ما در عراق سبب می شود آمریکا به تنهایی سرنوشت عراق را تعیین کند. آن مهره سوخت و حالا دیگری آن پرچم را بلند کرده و خیلی صریح و روشن این خط را ادامه داده و اجرا می کند. این ماجرا از حد یک نظریه و دیدگاه فراتر رفته و در حد

Rahe Tudeh No 59

Mai 97

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

تیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۰۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)
می توانید برای تماس سریع با «راه توده» و ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.